

فرنگ

و ارکان صحت لاجا

خوشنویسی

و هنرهای وابسته

حمیدرضا تاج



شیراز روزنه



۴۹۵ تومان

فرنگ
و کتابخانه
خوشنویس
و مکتوب
مکتوب

آرش

۸	۰۲۶
۴	۱۸

٥٥

٧١.٢٩

٦٢٩٠٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه ملی

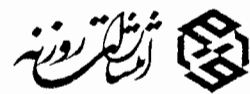
فرهنگ

و اشکان و طلالا

خوشنویسی

و هنرهای وابسته

حمیدرضا پلچکانی



فرهنگ خوشنویسی
فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته
□ حمیدرضا قلیچ‌خانی

- چاپ اول: زمستان ۱۳۷۳
- تیراژ: ۵۰۰۰
- حروفچینی: روزنه
- چاپ و صحافی: چاپخانه انتشارات علمی و فرهنگی
- آدرس: خیابان توحید، نبش خیابان پرچم، بالای بانک تجارت، طبقه چهارم
- تلفن: ۹۳۹۰۷۴-۹۳۵۰۸۶، فاکس: ۹۲۴۱۳۲
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

طریقت بخیر خدمت بخون بسد . بیسح و سجاده و دل نیست

کتابی که پیش رو دارید در برگزیده ارگان اصطلاحات خط و خوشنویسی بطور عمده

نسبت به طبع بر خض است با اینحال اثره کرنی پیرایون لغاتی بوده است که دستان آن بی

خوشنویس لازم است از نیز اصطلاحاتی نیز از هنر و صنایع خوشنویس تعبیر چنانچه

و کاشیکاری کتاب اه یافته اند و شرح برخی از لغات متعالیه گونه گسترده آه تالیفات

محققین و هنر جوئی باشد که به منابع معتبر قابل استفاده دسترس می آرند در تهیه این کتاب

شده با مطالب سودمندش از شصت کتاب رساله و مقاله که در کتاب جمع فی شده اند

شده بروش هنر نویسی سبکی منظم و فشرده با تدوین و نگارش و جویان و جویان

و بر اثر گذشت زمان نیز بر انوشی سپرده نشود . روش تهیه محدوده کتاب نیز تهای

دیگر نخبان و بخشی با عنوان گزارش کار نوشته شده است .

اگر در دست از هنر بهر . هر خود بگویند صاحب

فهرست مطالب

اختصارات	هشت
گزارش کار	نه
متنِ فرهنگ	۱۰
کتابنامه	۲۵۵
واژه‌نامه فارسی به انگلیسی	۲۶۳
واژه‌نامه انگلیسی به فارسی	۲۸۳

انتهی

رجوع شود به	←
نگاه کنید به	نگ.
مقابلِ آن	مق:
در حدود	—
وفات	ف
نامعلوم	؟
میلادی	م
هجری قمری	ه. ق
هجری شمسی	ه. ش
مربوط به خوشنویسی	خش
وسایل و ابزار	وس
مربوط به نستعلیق	نع
مربوط به صحافی - کتاب آرایی	صح
مربوط به تذهیب و تشعیر	تذ
مربوط به نقاشی و مینیاتور	نق
گونه‌ای خط	نخ

فکرشکر

در سدهٔ اخیر که مشکلات و سرگرمیهای انسانهای شهرنشین رو به افزایش است، غالباً وقت و حوصله‌ای برای مراجعه به کتابخانه‌های گوناگون و دودِ چراغ خوردن باقی نمانده است. البته همگان علاقه‌مند دستیابی به درست‌ترین و بهترین مراجع و منابع هستند ولی در زمانی اندک و بدون روبرو شدن با مشکلات؛ همین خواسته سبب گشته تا روز به روز نیاز به کتابهایی که مطالب آنها دسته‌بندی و الفبایی شده‌اند از قبیل: فرهنگهای لغت، دایرةالمعارف‌ها، فرهنگهای بسامدی و غیره بیشتر شود و باید دانست که در کنار فرهنگهای عمومی که می‌تواند مورد مراجعه همه باشند، فرهنگها و کتابهای تخصصی و فنی در هر رشته، نیز می‌تواند نیاز دانشجویان و پژوهندگان را برآورده کند.

لغتنامهٔ دهخدا و فرهنگ فارسی (معین) از جملهٔ مراجع عمومی هستند که

می‌توانند یاری‌دهنده هر فارسی‌زبان باشند، ولی چنانکه خواهیم دید، شرح واژگانی چون: «ترکیب، کرسی و اصول» که در این فرهنگ معنی شده‌اند را نمی‌توان در دو فرهنگ یاد شده یافت.

بنابراین هر رشته ادبی، هنری و علمی، نیازمند مراجع و منابع خاص خود است تا بتواند جوابگوی پژوهشگران و علاقه‌مندان آن رشته باشد.

برای تدوین و بررسی تاریخ هنر ایران که از مهمترین راههای نگهداری، شناختن و شناساندن هنرهای اصیل و سنتی ما است، الزاماً باید شرح احوال و آثار استادان، کتابها، رسالات، مطالب پراکنده و شرح اصطلاحات هنرهای ایرانی را گردآوری کرده و تا حد ممکن در نظم دادن به آنها کوشید، تا اینکه بتوان از مجموع آنها، داوری دقیقتری انجام داد.



اساس واژه‌گزینی در این فرهنگ، انتخاب و گردآوری واژگان و اصطلاحاتی بوده است که بتواند نیاز خوشنویسان، علاقه‌مندان و محققین این رشته از هنر را تا اندازه‌ای از میان بردارد.

محتوای این کتاب را می‌توان به سه بخش کلی تقسیم کرد:

الف) واژگان و اصطلاحات خط و خوشنویسی (انواع خط، ابزار نوشتن، اصول و قواعد) بصورت عمومی و اختصاصی - که برخی از آنها در رسالات گذشتگان بکار رفته است.

ب) اصطلاحات مهم و کلی هنرها و صنایعی که صرفاً برای خوشنویسی بوجود آمده‌اند. مانند: تذهیب، قلمدان‌سازی، قلمتراش‌سازی و مرکب‌سازی.

ج) اصطلاحات مهم و کلی هنرها و صنایعی که خوشنویسی به گونه‌ای در آنها راه یافته و بکار می‌رود. مانند: کاشیکاری، معرق، چاپ و نقاشی.

در شرح و روشنگری هر واژه یا اصطلاح، اساس کار بر سه پایه نگارش، ویرایش و گردآوری قرار دارد.

۱) نگارش: مطالبی که در میان دو قلاب [] بوده و یا دارای شماره (۱) هستند، صرفاً از نویسنده این کتاب می‌باشند. مطالب میان دو قلاب [] در روشنگری معانی آمده‌اند

و مطالبی که دارای شماره (۱) هستند به دلیل نارسایی و یا نبودن شرحی جامع و مانع، نوشته شده‌اند.

۲) گردآوری: در شرح هر واژه یا اصطلاحی که امکان دسترسی و استفاده از منابع کتبی (قابل استفاده) وجود داشت، آن عبارت عیناً نقل شده و در پایان هر یک از آنها شماره‌ای در میان دو کمان () آمده است که نشانگر مرجع مورد استفاده می‌باشد. مراجعه‌کننده برای آگاهی از منبع هر مطلب می‌تواند با توجه به شماره میان دو کمان، به کتابنامه موجود در فرهنگ مراجعه کرده و با نشانی دقیق مرجع مورد استفاده آشنا شود.

۳) ویرایش: پاره‌ای از شرح و معنی واژگان و اصطلاحات از رسالات منظوم و منثور گذشتگان نقل شده است؛ از این رو برای اینکه زبان و بیان سراسر کتاب تقریباً هماهنگ باشد، به اجبار به ویرایش جملات نقل شده پرداختیم. و این ویرایش تا اندازه‌ای است که سبک نظم و نثر عبارتها تغییر نیابد. لازم به یادآوری است در مواردی که جملات و عبارات با یک ویرایش ساده، قابل فهم نبوده، بر آن شدیم که شرحها به زبان فارسی امروز بازنویسی شده و از تغییر بیش از اندازه متن‌های گذشته پرهیز شود.



برای تهیه منابع مورد استفاده در این فرهنگ مراحل گوناگونی به شرح زیر انجام شده است:

۱- شناسایی منابع، شامل کتب خطی (قابل دسترس)، چاپی، مقالات، تذکره‌ها و غیره که این کار با مراجعه به مجموعه‌های کتابشناسی، فهرست نسخه‌های خطی و چاپی کتابخانه‌های گوناگون همچون کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ملی، مجلس شورا، آستان قدس رضوی و ملک صورت گرفته است.

۲- شناسایی و تشخیص ارزش و اعتبار هر مرجع و نویسنده آن. قدمت و تاثیر هر کتاب یا رساله در افراد و یا آثار پس از خود و اندازه کمی آن.

۳- بررسی انتقادی هر یک از منابع و مقابله آنها با یکدیگر برای تعیین میزان درستی مطالب.

در نخستین بررسی منابع، اقدام به تهیه فهرستی از واژگان، اصطلاحات، کتابها، رسالات و مقالات شد. البته این فهرست در برگیرنده تمام واژگانی که اکنون در

فرهنگ وجود دارد نبود، چرا که در ضمن فیش برداری و تحقیق روی واژگان به واژه‌ها و اصطلاحات جدید و ارزشمندی برخورد شد که در میان واژگان پیشین جای گرفتند و به همین نسبت، واژگانی نیز در بررسیهای نهایی به دلیل بیرون بودن از مرز و محدوده کتاب، از شمار لغات خارج شدند.

برای کاهش اشتباهات و جا افتادن احتمالی لغات ضمن بررسی دقیق فرهنگهایی چون: فرهنگ معین (شش جلدی)، دایرةالمعارف فارسی (دوجلدی)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول و جز اینها، واژگان مورد نظر یادداشت شد. ضمناً از برخی از مدرّسین و هنرجویان نیز درخواست شد تا واژگانی را که به ذهنشان راه می‌یابد، یادداشت کرده و تحویل دهند.

در شرح کلمات و اصطلاحات دشواریهایی نیز وجود داشته است. از جمله تناقض و گوناگونی تعابیر و توضیحات برخی از کتابها و خوشنویسان معتبر با یکدیگر که در این باره سعی شد تا نخست این دشواری حل گردد و بهترین و دقیق‌ترین شرح به فرهنگ راه یابد تا خواننده با این گونه مشکلات مواجه نشود؛ و نیز متروک بودن برخی از اصطلاحات و یا تغییر معانی آنها در دوره معاصر. اشکال عمده منابع و یکی از انگیزه‌های اصلی نوشتن این فرهنگ این است که تقریباً تمام این مراجع مورد استفاده شکلی سنتی و غیر علمی داشته و گاه به سبب منظوم بودن مانند: صراط السطور (سلطان علی مشهدی) یا رسم الخط (مجنون رفیقی هروی)، یا ذکر نکردن مثال و یا پیچیدگی در لفظ و معنی سبب گمراهی می‌شود و حتی در برخی از کتابهای اخیر نیز مانند: تعلیم خط (حبیب‌الله فضائلی) یافتن مطالب سودمند، دقت فراوان و آشنایی به زبان خاص کتاب دارد. همانگونه که خواهید دید سعی شده تا تعریف و شرح هر لغت، در حالی که جامع و مانع (جامع و در برگیرنده افراد و مانع اغیار) است، ساده و بدون پیچیدگی لفظی و معنوی باشد و با استفاده از اختصار و ایجاز، هنرجوی تازه کار را نیز بکار آید. برای رسیدن به این هدف همانگونه که گفته شد لازم بوده تا شرح برخی از واژگان و اصطلاحات که در رسالات گذشته به صورت مبهم و ناقص آمده است با نثری امروزی و زبانی ساده نوشته شود تا فرهنگ را هر چه بیشتر قابل استفاده گرداند. مثلاً می‌توان با مراجعه به واژه «تراشیدن قلم» شرح آنرا با شرحی که در رساله صراط السطور به صورت ذیل آمده است مقایسه کرد:

«... تا قلم را درست دست دبیر
نرود بر مراد دل رقمش
نتراشد به گزلک تدبیر
خوش نباشد به چشم کس رقمش

تا توانی قلم روان متراش	دیر بتراش و خویش را مخراش
خانهای قلم دراز مکن	بهر خط خوب نیست ختم سخن
تیز و کوتاه مکن که نیست نکو	بشنو این نکته و دلیل مجو
شق گشاده مکن که نیست پسند	در تشویش خویش را دربند
شیوه اعتدال مرعی دار	که وسط بهتر است در همه کار
وحشی و انسی اش برابر کن	چار دانگ و دودانگ گشته کهن...»

البته لازم به ذکر است که رساله نامبرده، در شمار بهترین رسالات از نظر محتوا و زبان است.



در پایان لازم است تا خوانندگان با چند مزیت این فرهنگ آشنا شوند.

- ۱- الفبایی بودن واژگان و اصطلاحات و استفاده از علائم اختصاری برای کمتر شدن حجم و کمیت کتاب.
- ۲- شرح مقاله گونه درباره اصطلاحات مهم خوشنویسی چون: قواعد دوازده گانه خوشنویسی، کرسی، چرخ، و هنرها و صنایعی چون: صحافی، چاپ و خاتمکاری.
- ۳- مستند بودن هر جمله از کتاب، که خواننده ضمن مراجعه به کتابنامه می تواند با مشخصات کامل منبع هر مطلب آشنا گردد.
- ۴- مصور بودن پاره ای از واژگان که نیازمند شکل بوده و امکان چاپ تصویر داشته اند.
- ۵- واژه نامه فارسی به انگلیسی و همچنین انگلیسی به فارسی.
- ۶- استفاده از تمامی منابع قابل دسترس و سعی در بکارگیری روش تحقیق علمی، و شرحی درباره تألیف کتاب با عنوان «گزارش کار».
- ۷- کتابنامه ای که می تواند به تنهایی راهنمای خوشنویسان، اهل تحقیق و پژوهندگان باشد.



در پایان لازم می‌دانم از آقایان همایون علی‌آبادی و استاد اویس و فسی و تمام انسان‌های یکدل که همیشه مشوقم بوده‌اند قدردانی کنم؛ خصوصاً از: استاد محمد احصایی و آقای جمشید وجدنیا (برای نوشتن عناوین و مقدمه) استاد سید حمید طیبیان و دکتر مظاهر مصفا (برای راهنمایی‌های ارزنده‌شان) برادر ارجمندم آقای محمدرضا قلیچ‌خانی (برای ترجمه مقدمه و ویرایش برخی از مطالب) سپاسگزارم.

این گزارش کار را با یادی از شادروان دکتر مهدی بیانی به پایان می‌برم.
 «شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم
 آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم»
 (حافظ)

ح. ر. قلیچ‌خانی

مهرماه ۱۳۷۲ ه. ش



آب چین: ← آب خشک کن

آب خشک کن: (وس)

کاغذ پُرزدار که بدان مرکب و جوهر نوشته را خشک کنند، آب چین. (۲۶)

آب دوات کن: (وس)

کفچه کوچک و ظریف فلزی با دمی باریک و کشیده که بدان آب در دوات کنند و

لیقه را بدان هم زنند، دوات آشور. (نگ. ملواق) (۲۶)

آبرنگ:

[رنگ‌هایی که حلال آنها آب است و برای نقاشی بر کاغذ بکار می‌روند و با رنگ

تمپرا تفاوت دارند.] آبرنگ تنها پودر رنگ و آب است که مواد صمغی و... به آن

افزوده نشده است. ولی هنگام استفاده می‌توانیم صمغ عربی، گلیسیرین، الکل، شیره

قند و یا مواد دیگر اضافه کنیم که هر یک، نتیجه‌ای متفاوت دارد. مثلاً استفاده از

گلیسیرین باعث شفاف شدن رنگ، دیر خشک شدن رنگ و امکان سایه روشن

بیشتر را در نقاشی می‌دهد. الکل زودتر خشک می‌کند و صمغ عربی (چسب مایع)

چسبندگی بیشتری می‌دهد. بهتر است از شیره قند به تنهایی استفاده نشود چون

باعث ترک برداشتن رنگ خواهد شد. (۵۱)

آبِ زَر:

هرگاه پودر طلا را بصورت محلول (مایع) درآورده و با آن کتابت و یا تذهیب

کنند. (۱)

آب طلا:

آب زر، آب اکلیل. (۲۶)

آبِ مرکب:

آبِ مقطر یا مایعی چون گلاب یا چای که به مرکب اضافه کنند تا آب تبخیر شده آن جبران شود. این کار سبب کم رنگ شدن موقتی مرکب می شود و اگر در میانه کار بر روی یک اثر، به مرکب، آب اضافه کنیم، باید لایقه دوات را آنقدر جابجا کرده و فشار دهیم که رسوب مرکب از میان برود.

مجنون رفیقی هراتی در رساله «رسم الخط» گوید:

«... ولیکن کاتبان را در برابر	دو می باید دوات ای پاک منظر
ز بهر آن چون پیوسته خواهی	کتابت را بدان از یک سیاهی
ضرورت چون کتابت گشت بسیار	سیاهی را شود غلظت پدیدار
برای دفع آن بر قول اصحاب	بباید ریخت بروی اندکی آب
ولیکن آب چون در وی چکانی	همان ساعت نوشتن کی توانی؟
ضرورت یک زمان باید نهادن	دواتی دیگر آنگه سرگشادن
چو این را وقت غلظت بوده باشد	سیاهی دگر آسوده باشد
درین یک نیز باید ریخت آبت	وز آن یک کردن آغاز کتابت» (۱)

آبنوس:

درختی است از تیره پروانه واران که در هند و ماداگاسکار و جزیره موریس روید، چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست [و از آن در معرقکاری و ساختن قط زن استفاده می شود]. (۲۶)

آجین ← قلمزنی

آرابسک:

از شیوه های مهم تزیینی در طراحی اسلامی، که در نقاشی، تذهیب، کاشی سازی، گچبری، سفالگری، قالیبافی، قلمزنی و دیگر هنرهای اسلامی از آن استفاده شده است و آن را «عربانه» نیز گویند. اساس شیوه آرابسک، نقش های انواع شاخه ها،

برگ‌ها، گل‌ها و گاه میوه‌هاست، که به شکلی دور از طبیعت طرح و تکرار شده باشد. طرح‌های آرابسک گاه به شکل هندسی و گوشه‌دار، گاه با خطوط پیچ پیچ، و گاه همراه با طرح‌های دور از طبیعت حیوانات و حتی انسان، پرداخته شده. طرح شاخه‌ها گاه پست و بلند و به شکل موجی مکرر، و گاه پیچ در پیچ است، گاه از میان برگی می‌گذرد، و از برگی دیگر بیرون می‌آید، اما همیشه با برگ‌ها پیوند دارد. برگ‌ها گاه سطوحی مستوی، گاه منحنی، گاه گرد، گاه نوک تیز، گاه پیچیده، گاه دو شاخه، گاه سوراخ‌دار، گاه صاف، و گاه خشن‌اند، اما هرگز از شاخه‌ها جدا نیستند. دو اصل کلی همواره در نقش‌های آرابسک رعایت شده: یکی تکرار موزون اجزای طرح اصلی، که به مجموعه تصویر، تعادل و هماهنگی کامل می‌بخشند؛ و دیگری پُر کردن تمام سطح تصویر از همان اجزای مکرر و تزیینی. پیچ و خم‌های متعادل طرح‌های آرابسک در بیننده هیجان برنمی‌انگیزد، بلکه بالعکس به او آرامش می‌بخشد.

طرح آرابسک از عهد بنی‌امیه هنوز جنبه ابتدایی داشت؛ در عهد عباسیان و نیز در زمان حکومت مسلمین بر اسپانیا به کمال نزدیک شد و تحت حکومت سلجوقیان و فاطمیان و مورها به کمال خود رسید، و از آن به بعد به اشکال گوناگون در سرتاسر جهان اسلام رواج یافت، بطوریکه طبقه‌بندی گونه‌های بیشمار آن برحسب ترتیب تاریخی یا تقسیمات ملی و کشوری ناممکن است.

طراحان ایرانی و عرب و ترک و هندی، همه در ساختن طرح‌های عربانه چیره دست بودند، و طی قرن‌های متمادی، برای ایجاد انواع و ترکیبات روز افزون آن با یکدیگر رقابت می‌کردند. در قرن پانزدهم میلادی، طراحان عربانه از طریق اسپانیا به کشورهای اروپا راه یافت، و از آن پس طراحان اروپایی نیز در کار ساختن نقش‌های عربانه پیشرفت بسیار کردند. (۲۸)

آرشیو:

جایی که اسناد، اوراق، تصاویر، پرونده‌ها، صفحات موسیقی و مانند آن نگهداری می‌شود، بایگانی. (۲۶)

آرم:

نشانه‌ای که بوسیله تصویرری ساده شده و یا حروف الفباء طراحی و یا نوشته شده و برای نشان دادن کار و شخصیت یک نهاد و یا جمعیت بکار رود. آرم معمولاً بر روی مهر، سربرگ و تابلو نقش می‌شود. (نگ. نشانه) (۱)

آستر ← صحافی

آستر بدرقه: (صح)

پوشش و سطح داخلی جلد کتاب را گویند. (نگ. صحافی) (۱۱)
 آستر بندی ← صحافی
 آل:

سرخ نیم‌رنگ را گویند. در هندی نام درختی است که از بیخ آن رنگ سرخی حاصل شود مانند رنگ روناس و بدان جامه رنگ کنند و در دواها نیز بکار آید. (۳۰)
 آلتَمغا:

(آل: سرخ + تمغا: مهر) مهر سرخ، مهر مربعی که به تقلید از روی مهر چینیان ساخته شد. [ظاهراً نوع ابتدایی مهرهای طغرا در ایران بوده است.] این مهر را با مرکب سرخ می‌آلودند و بر فرمانها و مکتوبات می‌زدند. هنگام سلطنت غازان خان [مغول ف ۷۰۳ هـ. ق] بمناسبت مسلمان شدن او، «آلتَمغا» را به صورت دایره در آوردند و بر آن نام خداوند و رسول او محمد را نقش کردند. (۵۰)
 آل طَمغا ← آلتَمغا
 آلومِه: (L'Allume): (نق)

در نقاشی آبرنگ، می‌توان آلومه (ترکیبی از سولفات آلومینیوم و پتاس) را برای شناخت و مقاومت با رنگ‌ها مخلوط کرد. برای نقاشی روی پارچه ابریشمی ابتدا باید یک دست ترکیبی از آب و ۲۵٪ آلومه به آن زد. پیش از شروع دست اول، خوب است که کاغذ را با آلومه که ذرات و عناصر کثیف و خراب را ناپدید می‌کند، شستشو داد. برای شستشویک تابلوی نقاشی می‌توان از آلومه و صابون استفاده کرد. اما لازم است پس از خشک شدن کامل، تابلو را روغن ورنی «جلا» بزنیم. (۵۱)
 آموزش:

عمل آموختن، یاد دادن، تعلیم، تربیت، پرورش (۲۶)
 آموزش خوشنویسی به عهده استاد می‌باشد و در غیر این صورت فردی شایسته تدریس می‌باشد که نخست از نظر خوشنویسی در درجه ممتاز باشد و دیگر آن که مهارت و تجربه‌هایی درباره روش آموزش، اصول و قواعد نظری خوشنویسی و هنرهای وابسته داشته باشد. (۱)

آهار:

مایعی که از نشاسته یا کتیرا یا صمغ و یا لعاب خطمی و مانند آن گیرند و به جامه و کاغذ و جز آن مالند تا محکم و براق شود. (۲۶)
 آهار دادن ← آهار زدن
 آهار زدن:

مخلوطی از آرد برنج، نشاسته، به دانه، سفیده تخم مرغ و دیگر مواد بر کاغذ مالیده [می شده است] تا در جسم آن نفوذ کند و به آن نرمی و صافی بخشد و قلم می تواند به راحتی بر سطح آن بلغزد. (۴)

آهار سریشم:

[در این گونه آهار، از سریشم ماهی استفاده می شود و روش کار مانند آهار نشاسته است]

«بعضی آهار بدین سان دادند
فرقه ای رسم دگر بنهادند
ز سریشم که بود از ماهی
داده آهار به خاطر خواهی
که سریشم سه شبان روز به آب
بنهادند که تا گشت لعاب
نرم کردند به آتش در کار
چون که شد نرم، نمودند آهار (۳۵)

آهار مهره:

عمل آهار زدن و سپس با مهره، روشن و صیقلی کردن. (۲۶)

آهار مُهره دار:

کاغذ را گویند که آهار مهره خورده باشد. (۱)

آهار نشاسته:

نشاسته سفید را در آب حل کرده و می جوشانند و محلول را با وسیله ای آنقدر به هم می زنند تا به قوام آمده و قابل استفاده شود. پس از مدتی جوشیدن، قطره ای از محلول را در میان دو انگشت می مالند؛ اگر با به هم زدن انگشتان، آن دو به هم بچسبند، نشانه رسیدن و قوام آهار است و گرنه دوباره باید بجوشد. سپس کیسه ای پارچه ای (مانند متقال سفید) بر دست کرده و آهار تقریباً سرد شده را به آرامی بر سطح کاغذ می مالند.

دستور سلطان علی مشهدی در این باره چنین است:

«ساز آهار از نشاسته کن یادگیر این زپیر پخته سخن

اولا کن خمیر و آب بریز	پس بجوشش دمی به آتش تیز
پس لعاب سرش بدو کن ضم	صاف سازش نه نرم و نه محکم
رو به کاغذ بمال و سعی نمای	تا که کاغذ نیوفند از جای
کاغذ خویش چون دهی آهار	مال آبی به روی او زنهار» (۱)

آینه لی: (نخ)

اصطلاحی است که خوشنویسان عثمانی (ترکیه) برای «خط برگردان» بکار می‌برند. (نگ. خط برگردان) (۱)

۱

أَبْتَث:

اصطلاحاً حروف هجای عربی را که به ترتیب «الف»، «ب»، «ت»، «ث» مرتب شده و به «ی» ختم می شود «أَبْتَث» نامند. (مق. ابجد) و ترتیب آن ها از این قرار است: ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی. ایرانیان در این میان حروف ذیل را افزوده اند: پ، چ، ژ، گ. (۲۶)

أَبْجَد:

نخستین از هشت لفظی که عرب عادتاً حروف الفبای خود را بوسیله آنها یاد می کند. الفاظ مذکور معمولاً چنین خوانده می شود. أبجد - هَوَز - حُطَى - کَلَمَن - سَعْفَص - قَرَشَت - ثَخَذ - صَظْعُ. در این دسته بندی ها شش دسته اول بر طبق ترتیب الفبای فنیقی است و دو دسته اخیر متشکل از حروف مخصوص زبان عرب است. اعراب مانند یونانیان، برای هر یک از حروف الفبا، مقدار عددی قرار داده بودند، بدین شرح:

۱ = ا	۲۰ = ک	۲۰۰ = ر
۲ = ب	۳۰ = ل	۳۰۰ = ش
۳ = ج	۴۰ = م	۴۰۰ = ت
۴ = د	۵۰ = ن	۵۰۰ = ث
۵ = ه	۶۰ = س	۶۰۰ = خ
۶ = و	۷۰ = ع	۷۰۰ = ذ
۷ = ز	۸۰ = ف	۸۰۰ = ض
۸ = ح	۹۰ = ص	۹۰۰ = ظ
۹ = ط	۱۰۰ = ق	۱۰۰۰ = غ
۱۰ = ی		

و اعداد را بوسیله آنها نمایش می دادند و بوسیله آنها حساب می کردند. و این حساب به حسابِ جُمَّل معروفست. حسابِ جُمَّل سابقاً در ممالک اسلامی در نزد منجمین و محاسبین و در تنظیم جداول نجومی و عددی معمول بوده ولی امروزه، گذشته از علوم غریبه (مانند طلسمات و غیره)، استعمال آن تقریباً منحصر است به ساختن «ماده تاریخ» و شماره گذاری مقدمه و فهرست کتاب در نزد بعضی. (۲۸)

ابرو باد:

گونه ای از رنگ آمیزی کاغذ است که می تواند با رنگ های گوناگون انجام گیرد. روش ساختن: مقداری نشاسته را در آب گرم بگونه ای حل می کنیم که محلول بدست آمده یکدست و دارای غلظتی میان شیر و ماست شود، سپس آن را در ظرفی مسطح مانند سینی به عمق تقریبی چهار سانتیمتر می ریزیم، رنگ روغنی را با حلالی چون تینر یا بنزین رقیق کرده و در صورت خالص نبودن، آن را بوسیله عبور از پارچه ای ابریشمی، صاف می کنیم. از رنگ یا رنگ های مورد نظر، چند قطره بر روی نشاسته آماده شده ریخته و آن را با وسیله ای چون دندانه های شانه در سطح محلول نشاسته به آرامی بهم می زنیم. از آنجا که رنگ روغنی همیشه در سطح محلول های آب قرار می گیرد، پس از آنکه نقش رنگ، بشکل مطلوب درآمد، کاغذ را به آرامی از یکسو بر سطح مایع پهن کرده و بلافاصله از همان سو برمی داریم و سعی می کنیم تا تمام سطح کاغذ بطور یکنواخت با سطح مایع، تماس یابد. خشک بودن کاغذ سبب جذب مایع می شود و در این زمان چون رنگ در سطح مایع قرار دارد، در نتیجه شکل دلخواه بر

اجازہ: (نخ)

اجزای تحصیلی:

همان قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی است که به عقیده نویسنده «آداب المشق» با آموزش و بر اثر تمرین مداوم بدست می‌آید و عبارتند از: ترکیب - کرسی - نسبت - ضعف - قوت - سطح - دور - صعود مجازی - نزول حقیقی - اصول - صفا - شأن. (۱)

اجزای خط:

همان قواعد کلی خوشنویسی است که به دو دسته تحصیلی (نیازمند آموزش) و غیرتحصیلی (بی‌نیاز از آموزش) تقسیم می‌شوند. (۱)

اجزای سته قلم:

عبارتند از: فتح، شق، انسی، وحشی، مغز و قط. (نگ. تراشیدن قلم). (۱)

اجزای غیرتحصیلی:

قواعدی می‌باشد که به عقیده یا قوت مستعصمی و نویسنده «آداب المشق» در ضمن یادگیری قواعد تحصیلی، خود به خود بدست می‌آیند و نیازی به یادگیری مستقیم ندارند و عبارتند از: سواد (سیاهی) - بیاض (سفیدی) - تشمیر - صعود حقیقی - نزول (۱)

ادمان:

پیوسته و هموار و دایم کاری را کردن [در تمرین و مشق خوشنویسی]. (۲۶)

ارسال: (خشه)

حرکت سریع و پرتابی قلم در پایان حروف و کلماتی چون (د، ر، و، مر، سر) می‌باشد که بیشتر در بخش پایانی سطر قرار دارند.

هر چند ارسال در نستعلیق نیز مانند دیگر خطوط وجود داشته و دارد، ولی سلطان علی مشهدی چنین اعتقادی ندارد:

«نسختهای را مَجْوَ ارسال کاندین باب، نیست قیل و مقال
هست ارسال در خطوط دگر این بدان و ازین سخن بگذر»

(نگ. قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی) (۱)

از قلم افتادن:

از نوشته حذف شدن، در هنگام نگارش فراموش شدن و به نگارش در نیامدن. (۲۶)

استاید:

استادان (جمع استاد) (۲۶)

اسباب کتابت ← لوازم مشق

اسباغ ← حُسنِ خط

استاد: (خشد)

هنرمندی که بر اثر سعی مداوم و پی‌گیر به مهارت، آگاهی و تسلط در دو زمینه نظری و عملی دست یابد و در خوشنویسی از نظر عیار و ارزش کار، فروتر از مرحله ممتاز نباشد و ضمن تجربه، دارای وسعت میدان دید درباره تحولات و اساس هنر مخصوصاً خوشنویسی بوده و در عمل، صاحب شیوه و سبک خاص خود و خالق آثاری ژنده باشد. عده‌ای، داشتن شاگردان برجسته را از شرایط استادی می‌دانند. استادان از جهت نوع خط، نوع قلم (کتابت، متوسط، کتیه و...) شیوه، نوآوری و ... خود به درجاتی تقسیم می‌شوند و از اینرو قابل بررسی و مقایسه‌اند. (۱)

استکتاب:

کتابت کردن و نوشتن (۲۹)

استنساخ:

نوشتن و کتابت کردن نسخه‌ای را از روی نسخه‌ای دیگر گویند. (۱)

استیل ایرانی:

یا گل و بته‌سازی، اصطلاحی رایج میان هنرمندان ایران پیرو شیوه قدیم برای طرح‌های کمابیش دور از طبیعت که در کاشیکاری، قالیبافی، تذهیب، قلمزنی، زیربافی، قلمکارسازی، و دیگر رشته‌های هنر ایرانی بکار می‌رود. چون در دین اسلام ساختن تصویر انسان و حیوان منع شده بود، در ایران پس از اسلام کار ساختن طرح‌های تزئینی دور از طبیعت به تدریج رونق گرفت. سرچشمه این طرح‌ها، اشکال طبیعی بود؛ اما با گذشت زمان، جنبه انتزاعی «گل و بته‌سازی ایرانی» بیشتر شد، و خاصیت تزئینی آن فزونی یافت. تشخیص شباهتی که میان برخی از مایه‌های این سبک و اشکال طبیعت وجود دارد، برای ناخبرگان دشوار است. انواع مایه‌ها و نقشه‌های گل و بته‌سازی ایرانی، بیشمار است، و از جمله می‌توان اسلیمی، ختایی و ترنج را نام برد.

استیل ایرانی میراث فرهنگ پس از اسلام است. در دوران آل مظفر (۷۴۰-۷۹۵ ه. ق) پا گرفت، در عهد تیموریان (۷۷۱-۹۱۶ ه. ق) گسترش یافت، و در زمان شاه عباس کبیر (سلطنتش ۹۹۶-۱۰۳۸ ه. ق) به اوج خود رسید. عالی‌ترین نمونه‌های آن را در اصفهان در مسجد شاه، مسجد شیخ لطف الله، عالی قاپو، چهل ستون، و دیگر بناهای شاه عباس، و نیز بر قالی‌ها و زری‌های ممتاز، ظروف طلا و نقره و چینی، قلمکارها، و کتاب‌های تذهیب شده عهد تیموریان و شاهان صفوی می‌توان دید.

نمونه‌های بسیاری از این آثار، در موزه‌های جهان محفوظ است. پس از شاه عباس، انحطاط استیل ایرانی، آغاز شد، این سیر نزولی را حتی از مقایسه طرح‌های مسجد شاه اصفهان با طرح‌های مدرسه چهارباغ اصفهان که کمی پس از آن ساخته شده، به آسانی می‌توان دریافت. طراحان مدرسه چهارباغ در پرداختن استیل ایرانی چنانکه باید توفیق نیافته‌اند، و در کارشان ناتوانی دیده می‌شود؛ با این وصف، طرح‌های این بنا را نمی‌توان «خارج از سبک» بشمار آورد. پس از عهد صفویه، استیل ایرانی به یکسو نهاده شد. همبستگی هنری، که پیش از آن به سبب علاقه و تشویق کسانی چون شاه عباس میان طراحان بوجود آمده بود، از میان رفت. هنرمندان بی‌سرپرست ماندند، و تلاش‌های انفرادی آنها حاصلی جز طرح‌های پراکنده و بی‌پایه نداد. در زمان قاجاریه، سودجویی از الگوهای مبتذل اروپایی باب شد: طرح پیچک‌های فرنگی و گل سرخ‌های معروف به «گل‌لندی» جایگزین گل‌ها و اسلیمی‌های استیل ایرانی شد. نمونه طرح‌های زمان قاجار را بر کاشیهای کاخ گلستان و مسجد سپهسالار تهران، و نیز بر سنگ تراشی‌ها و قلمدان‌ها و کتاب‌های تذهیب شده زمان قاجار، می‌توان یافت. طرح قالی‌های کرمانی هنوز از این شیوه متأثر است.

در سال ۱۳۰۸ ه. ش موسسه قالی ایران به قصد احیای استیل ایرانی، مسابقه‌ای ترتیب داد که شصت و پنج نفر طراح و نقاش در آن شرکت کردند. موضوع مسابقه ساختن طرح‌هایی با «استیل اصیل ایرانی» بود. کمیته داوران به ریاست الگزاندر پوپ (هنرشناس آمریکایی) برندگان اول، دوم، سوم و چهارم را به ترتیب عیسی بهادری (تهران)، وفا (کاشان)، ابطحی (اراک)، و حاجی میرزا آقا امامی (اصفهان) برگزید. ریاست مؤسسه قالی ایران به برنده اول، عیسی بهادری، واگذار شد، و وی مدت شش سال در تهران شاگردانی تربیت کرد. طرح کاشی‌های کاخ مرمر، اداره ثبت کل، و مجلس شورای ملی در تهران، و نیز طرح قالی‌های جامعه ملل در سوئیس (هدیه دولت ایران) نیز از اوست. در سال ۱۳۱۵ ه. ش هنرستان اصفهان به ریاست بهادری تأسیس شد، و طراحانی در آنجا تربیت یافتند. نقاشان آزاد نیز، در تهران و کاشان و خاصه در اصفهان، بر پایه استیل ایرانی به ساختن طرح‌هایی برای قالی، کاشی، تذهیب و قلمزنی پرداختند. بر اثر این کوشش‌ها، سبک بی‌اصل زمان قاجار در بسیاری از کارگاه‌ها از میان رفت. (۲۸)

اسفیداج:

مُعَرَّب اسفیداب است که زنان بر روی مالند و نقاشان و مصوّران هم کار فرمایند، و خوردن آن کشنده بود، خصوصاً سفیداب قلعی. (۳۰)

اسلامی ← اسلیمی

اسلاید:

عکسی است که از یک قاب فیلم مثبت (رنگی، سیاه یا سفید) تهیه گردیده و بوسیله یک قاب فلزی یا مقوایی محصور شده است. این عکس به آسانی [توسط دستگاه اسلاید] روی پرده منعکس می‌گردد. (۲۶)

اسلیمی: (تذ)

از اجزای مهم طرح‌های «استیل ایرانی» مرکب از خطوط منحنی مارپیچ که در زمینه کاشیکاری، گچبری، و نقاشی به رنگ‌های ممتاز طرح می‌شود، و شاخه‌های کوتاه و برگ و گل از ساقه مارپیچی آن منشعب می‌گردد. به گفته برخی از هنرمندان شباهت طرح اسلیمی با خرطوم فیل از آنجاست که الگوی اصلی آن، سر و خرطوم فیل بوده است. نقاشان قدیم (شاید به مناسبت شباهت طرح‌های اسلیمی با حروف کوفی درهم) می‌گفتند که واضع این طرح علی (ع) بوده، و نیز گفته‌اند که نقش اسلیمی اصلاً از خط کوفی استخراج شده و لفظ «اسلیمی» را همان لفظ «اسلامی» دانسته‌اند (در مقابل طرح ختایی که با مغول از چین به ایران آمده است). مایه اسلیمی کم‌کم بسط یافته و از آن، اشکال گوناگونی ساخته شده. امروزه بیش از پنجاه شکل اسلیمی وجود دارد. نوعی اسلیمی دیگر هست که بر اساس خزیدن مار، طرح ریزی شده و «اسلیمی ماری» نام دارد. گاه از ترکیب سه نوع اسلیمی کوچک و بزرگ، یک «نقشه» ساخته می‌شود. (۲۸)

اسلیمی ماری ← اسلیمی

اشباع ← اشبع

اشبع:

حروف و کلماتی که گوشت‌دارتر و چاق‌تر از معمول نوشته شوند. (۱)

اشپون:

سرب باریکی که [در چاپ] میان دو سطر نهند تا فاصله مطلوب پیدا شود. واحد طول سطر. (۲۶)

آشخار:

قلیا را گویند که زاج سیاه است و رنگ‌رزان بکار برند؛ و نوشادر را نیز گویند و آن نمک مانندی است که استادان سفیدگر بکار برند. (۳۰)

آشهب:

هر چیز سیاه رنگ که سفیدی در رنگش غالب باشد. (۲۹)

إصْبَع:

انگشت (جمع آن: أصابع) (۲۶)

اصطلاح:

اتفاق کردن جمعی مخصوص برای وضع کلمه‌ای. لغتی که جمعی برای خود وضع کنند و بکار برند. (جمع آن: اصطلاحات) (۲۶)

اصلاح خط:

برطرف کردن معایب خط و پاک کردن اضافات مرکب، به وسیله تیغه قلمتراش یا وسیله‌ای دیگر می‌باشد. (۱)

«نیست اصلاح خط، پسندیده

نزد استاد نیست سنجیده

گر بود ریش نیز حرفی چند

که به اصلاح باشد آن دریند

بالضّرور از قلم کن اصلاحش

دور می‌باش لیک از الحاحش

نکنی از قلمتراش اصلاح

کاتبان را چه کار با جراح»

(سلطان علی مشهدی) (۳۲/۱)

اصول: (خسته)

به عقیده نویسنده آداب المشق، پس از آموختن مجموع نه اصل (که عبارتند از: ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجازی و نزول حقیقی) از اصول دوازده‌گانه، کیفیتی حاصل می‌شود که در واقع دهمین اصل خوشنویسی است. در هر نوشته‌ای که این صفت یعنی «اصول» واقع شود، آن خط ارزشمند است. (نگ. قواعد خوشنویسی) (۱)

اصول خوشنویسی ← قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی

اصول دوازده‌گانه ← قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی

اعتدال قلم:

صاف، بدون تاب بودن قلم و یکسان بودن (تقریبی) قطر دو سر آن را گویند. (۱)

افشان: (تذ)

اصطلاحی است برای نسخه خطی که صفحات آن خال خال است و در آن

لکه‌های ریز الوان سیاه یا طلایی دیده می‌شود. (۲۸)

افشان غبار ← افشانگری

افشانگری: (تذ)

در بعضی نسخه‌ها تمام مطالب کتاب روی متن زرافشان، نوشته می‌شود و گاهی برعکس، حاشیه افشان و متن صفحه‌ها ساده است، و گاهی متن و حاشیه هر دو افشان است. افشان که ممکن است با زر یا الوان [رنگ‌های] دیگر باشد، دو قسم است: گاهی مانند خرده طلای مجلول یا الوان دیگر است و گاهی بسیار ریزه که در صورت دوم، آن را «افشان غبار» می‌گویند. گاهی در متن و حاشیه کتاب‌ها و بیشتر مرقع‌ها، افشان درشتی دیده می‌شود که سیاه رنگ است، این افشان اصلاً از نقره است که در مجاورت هوا و به مرور زمان سیاه شده است. (۱۱)

اقلام:

خامه‌ها، کلک‌ها. (جمع قلم)

در خوشنویسی به معنی گونه‌های خط نیز می‌باشند. مثلاً اقلام هفتگانه خط. (۱)

اقلام سته ← اقلام ششگانه

اقلام سبعة ← هفت قلم

اقلام ششگانه:

[خطوط ششگانه که ظاهراً از دو خط معقلی و کوفی بوجود آمده و پس از آنها

متداول بوده‌اند.]

۱- ثلث: دارای چهار دانگ سطح و دو دانگ دور است. (برای تعلیم و ورزش خط).

۲- نسخ: تابع ثلث است. (برای قرآن، تفاسیر و احادیث).

۳- محقق: دارای چهار و نیم دانگ سطح و یک دانگ و نیم دور. (برای ثبت قصاید و

اشعار)

۴- ریحان: تابع محقق است (برای کتابت مصاحف و ادعیه)

۵- توقیع: دارای سه دانگ سطح و سه دانگ دور. (برای تحریر فرمان و منشور)

۶- رقاع: تابع توقیع است. (برای مکاتبات و مراسلات) (۱۷)

«نگار من خط خوش می‌نویسد»

به غایت خوب و دلکش می‌نویسد

مناشیر و مُحَقِّق، نسخ و ریحان

رقاع و ثلث هر شش می‌نویسد»

(آندراج)

«ششگانه ابن مقفه در خط
این‌هاست که می‌شمارم الان
ثلث است و مُحَقَّق است و تَوْقِيع
نسخ است و رِقَاع هم‌چو ریحان»
(صدرالافاضل) (۱)

اکمال ← حُسنِ خط
العبد الفانی:

بنده نیست شونده (لقبی است که نویسنده کتاب یا نامه برای تواضع بر خود
نهد). (۲۶)
الکل خالص:
برای زودتر خشک کردن رنگ‌ها استفاده می‌شود. (برخلافِ گلیسیرین) و
بایستی آن را در آب حل کرد. (۵۱)
الگو ← سرمشق
الموامرات:

اصطلاحی است بر مجموع خطوط چهارگانه اوایل اسلام از خط مدنی، مکی،
بصری و کوفی. (۳۵)
أُمُّ الْخُطُوط: (نخ)
به خط ثلث اطلاق می‌شود زیرا از این خط و از نگاه سطح، دور و باریکی هیئت،
دیگر خطوط اسلامی، مایه و پایه گرفته است. (۳۵)
امضاء:

نشان و علامتی که بر پشت فرامین و قباله نویسد. (۲۹)
نام و نشانِ نویسنده و تاریخ نگارش یک کتاب یا قطعه می‌باشد. (نگ. رقم). (۱)
انزروت:

صمغی باشد تلخ که بیشتر در مرهم‌ها بکار برند و عنزروت معرَّب آن است. (۳۰)
أنسی:
هنگامی که قلم بر کاغذ قرار گیرد، سمت چپِ نوک قلم که کوتاه‌تر از سمت

راست می‌باشد را انسی یا سنُّ الیسری گویند و مقابل وحشی (نیش قلم) می‌باشد.

«زدکاتب صنع، از پی ایجاد، رقم را

این هر دو جهان انسی و وحشی است قلم را»

(عالی - آندراج)

در صعود قلم، تکیه بر انسی بیشتر است (تا وحشی) و انسی در نوشتن بخش‌های «نیش قلم و نیم قلم» دخالتی ندارد. (۱)

انطباع:

نگاشته شدن، نقش پذیرفتن، نگار بستن، چاپ شدن، چاپ، به چاپ رسیدن.

(جمع آن: انطباعات) (۲۶)

انگ: (نَدَ)

گاهی اوقات، اول طراحی تشعیر را انجام داده و داخل طرح انجام گرفته را رنگی کم مایه می‌زنند و بعد اطراف آن را قلم‌گیری طلایی می‌کنند.

(گاهی طراحی موضوعی را که در متن نقاشی شده به مناسبتی در حاشیه صفحه می‌آورند که به غلط این عمل را تشعیر می‌نامند و چون متداول شده است، این عنوان را باید در زمره غلط مصطلح دانست.) (۳۸)

انمجاج:

چکیدن مرکب از نوک قلم را گویند. (۱)

اوراق:

برگها (درخت، کاغذ و جز آن)، ورق‌ها (جمع ورق) (۲۶)

اوقات کتابت:

مناسب بودن شرایط آب و هوایی برای خوشنویسی است، معجون رفیقی در رساله «رسم الخط» (نوشته شده به سال ۹۰۹ ه. ق) گوید:

«ولی بهر کتابت بی‌دوایی

به غایت معتدل باید هوایی

برای آن که گر باشد هوا گرم

ز گرمی خشک گردد کاغذ نرم

سیاهی را شود غلظت فزون‌تر
شود خط، ریش و انگشت از عرق، تر
و گَر دارد هوا سردی بسیار
ز کاغذها شود تری پدیدار
سیاهی هم زبید رنگی شود حشو
کتابت نیز از کاغذ کند نشو
به تابستان نکو باشد پگاهی
زمستان، لیک وقت چاشتگاهی» (۱)



بادامک:

شکلی است که از دو چنگ اسلیمی پدیدار می‌شود به این روش که یک چنگ باید بسوی بالا نقش بندد و یکی دیگر بسوی پایین. در میانه این چنگ، تصویری شبیه به بادام شکل می‌گیرد. در عصر صفویان نقاشان و مذهبیان، این نقش را در حواشی جلدهایی که با نقوش اسلیمی تزیین گردیده و در حواشی قطعات نقاشی و خطوط بکار برده‌اند. (۶۳)

باشمه ← چاپ و چاپخانه در ایران

بامزه ← مزه

بدخط :

کسی که خط او زیبا و خوانا نباشد. (نگ. خط بد) (۱۱)

بستان افروز:

گلی است سرخ رنگ و بی‌بوی که آن را تاج خروس و گل یوسف نیز گویند و

بعضی اسپرغم را که صفیران باشد، بستان افروز گویند. (۳۰)

بُسْتَج:

معرب پستگ است و آن صمغی باشد که گندر گویندش و بعضی گویند که صمغِ درخت پسته است. (۳۰)

بَسْتِمَان:

برای چسبندگی بیشتر رنگ‌ها و زر و نقره محلول، از موادی چون صمغ، سریش، عسل، شیرۀ انگور و آب خربزه استفاده می‌کنند که این مواد را بستمَان گویند. (۱۱)

بِسْمَلَه:

اصطلاحی است اختصاری برای عبارت: «بسم الله الرحمن الرحيم» (۱۱)

بطانه:

آستر و پوشش پشت هر چیز و پوشاندن آستر با گل مخصوص در کارهای

هنری. (۳۱)

بَقَم:

چوبی باشد سرخ که رنگ‌زان بدان، چیزها رنگ کنند و بکم نیز گویند. (۳۰)

بنای حروف:

برخی بنای حروف مفرد را نقطه می‌دانند که واحد اندازه‌گیری در خوشنویسی می‌باشد. مثلاً حرف «الف» در نستعلیق سه نقطه طول دارد و در خط ثلث، هفت نقطه. برخی دیگر، ابداع شکل حروف را به دایره‌ای نسبت می‌دهند که در داخل آن، سه شکل مثلث، مربع و مخمس (پنج ضلعی) رسم شود. حروف دایره‌ای خوشنویسی (مانند: ن، ق، ل) را نصف محیط دایره دانسته و «الف» را به اندازه قطر همین دایره گرفته‌اند. اینان شکل تمامی حروف را با دایره و سه شکل داخل آن متناسب پنداشته و توجیه کرده‌اند. (۱)

بند: (تذ)

خطوط منحنی موزونی که اساس طرح ختایی در تذهیب و تشعیر است. (نگ).

ختایی (۱)

بوم: (نق)

زمینۀ آماده شده، اعم از پارچه و غیره که بر روی آن نقاشی کنند. زمینۀ کتاب،

کاغذ. (۲۶)

بوم کش: (وس)

ابزاری شبیه به گازانبر، با سر پهن که با آن کناره‌های بوم نقاشی را بر روی «کلاف»

یا چهارچوب می‌کشند و سپس می‌خکوبی می‌کنند. (۶)

بیاض ← سواد و بیاض

بیت:

واحد شمارش شعر (نظم) است و عبارت است از دو مصراع که در وزن یکی باشند مانند:

«چون طفلی نی سوار، به میدان اختیار

در چشم خود سوار، ولیکن پیاده‌ایم»

(صائب)

و اصطلاحاً به سرمشقی حاوی دو مصراع (زیر هم) گویند که هنرجو پس از اتمام دوره مبتدی، می‌تواند از روی آن تمرین کند. (۱)

بیرنگ:

طرح ساده و مقدماتی از چیزی را گویند که نقاش با وسیله‌ای چون مداد می‌کشد و سپس به رنگ آمیزی و قلمگیری آن می‌پردازد.

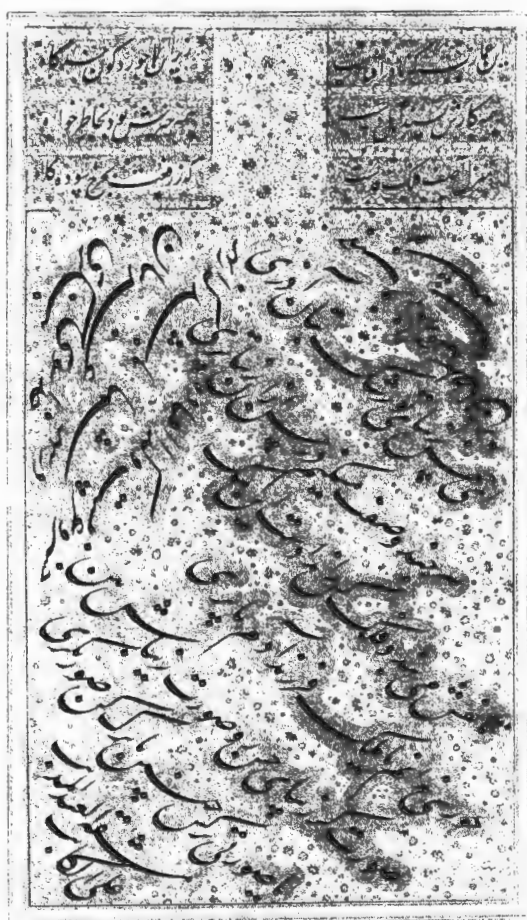
«تا چه خواهد کرد با ما تاب و رنگ عارضت

حالیا بیرنگ نقش خود در آب انداختی»

(حافظ) (۱)

بیختن:

چیزی را از غریب گذراندن، نرمه چیزی را از مویز بیرون کردن. (۲۶)





پاپیروس:

گیاهی که کاغذ مصری و چینی از آن ساخته می‌شد. (نگ. کاغذ) (۱)

پارافین: (نق)

پارافین را با گلیسرین و آمونیاک مخلوط کرده و بصورت آستر استفاده

می‌کنند. (۵۱)

پارشُمن:

پوست حیوانی، مخصوصاً پوست بز و گوسفند که برای نوشتن و چاپ پیرایند؛

پوست آهو. (۲۶)

پاشنه حروف:

بخش پایانی حروفی را گویند که می‌توانند بر روی خط کرسی قرار گیرند. (۱)

پاشنه قلم مو: (نق)

بخشی از موهای قلم مو که با موگیر یا گلوبی در تماس است. (۶)

پاکنویس:

آنچه را که از روی نوشته نخستین پس از تصحیح آن مجدداً بنویسند؛ مُبَيَّضَه.
(مق: چرکنویس، پیش‌نویس، مسوده) (۲۶)

پالایش مرکب:

خارج کردن لایقه از دوات و شستن آن را گویند. و سپس به لایقه خشک مرکب اضافه کرده و کتابت می‌کنند.
در این باره مجنون رفیقی در رساله «رسم الخط» گوید:

«ولی باید به هرچل روز، دانا

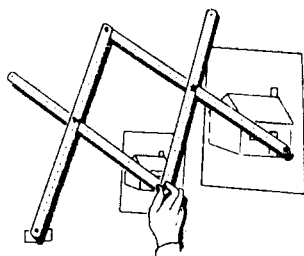
بپالاید دوات خویشان را

بشویید پاک‌ی و صافی، لایقه‌اش را

که از وی دور سازد غل و غش را...» (۱)

پانتوگراف: (وس)

ابزاری است برای نسخه‌برداری از روی هر طرح و تصویری، به مقیاس و اندازه دلخواه. (۱)



پخته:

از صفات خط خوب است. هنگامی که خط خوشنویس بر اثر تمرین مداوم به هماهنگی و جا افتادگی رسیده باشد. مثلاً: کتابت محمدرضا کلهر در اردوی همایون، پخته است. (مق: خام) (۱)

پرداز: (تذ)

به اصطلاحی گفته می‌شود که با آن، صورت، ریش، مناظر و سایه‌های لباس را به صورت نقطه‌های پشت سرهم طراحی می‌کردند. پرداز انواع گوناگونی را شامل می‌شود که عبارتند از:
الف: پردازِی که با قلم موی نوک رفته (دُم‌گُل) اجرا می‌شود. در این پرداز باید اندازه

نقاشی را در نظر داشت؛ اگر نقاشی کوچک باشد، نسبت به نوع نقاشی می توان قلم مو را انتخاب کرد (به صورت نقطه).

ب: پردازی که بصورت خط و نقطه انجام می گیرد، به این معنی که وقتی قلم مو را بر روی کاغذ می گذارند و کمی فشار وارد می آورند، ایجاد نقطه و خط می کند.

ج: نوع دیگر پرداز با خطوط تیز بدون اینکه نوک قلم مو رفته باشد، انجام می گیرد و این همان نوع است که در زمان قدیم بیشتر استفاده می شده؛ در صورت سازی و بخصوص طراحی ریش، کاربرد فراوانی داشته است. اگر این لکه های کوچک را که قلم مو بر کاغذ گذاشته، بزرگ کنید، مخروطی شکل بنظر می آید.

د: یکی دیگر از انواع پرداز به این ترتیب است که خطوط به شکل منحنی های بسیار کوتاه زده می شود، و نوع دیگر که جهت طرح زمین و چمن استفاده می کنند نیز به شکل منحنی است با این تفاوت که بلندتر بوده و جهت آن نیز فرق می کند. هر طرف که بخواهند بر روی چمن پرداز بزنند، پرداز کشیده و منحنی رسم می شود. برای اجرای این نوع پرداز، عده ای قلم مو را خشک و برخی دیگر، آبدار انتخاب می کنند. به هر حال از هر دو روش می توان استفاده کرد. فقط باید امکان استفاده از آن را تشخیص داد و سپس با مهارت آن طریقه را بکار گرفت؛ زیرا هر هنرمندی از روش خاص خود سود می برد، برخی برای اینکه صورت، لطیف تر شود، آبرنگ را با مقداری از همان رنگ صورت، ترکیب کرده و پرداز می زنند (در صورت سازی)، برخی دیگر از رنگ جسمی (گواش) استفاده می کنند و اغلب با همان آبرنگ پرداز می زنند، بدین معنی که پیش از آن که صورت را پرداز کنند، با آبرنگی بسیار کم رنگ (و گاهی با گواش) سایه ای ملایم زده و سپس آن را پرداز می زنند.

لازم به ذکر است که در قدیم و حال، پرداز را با رنگ جسمی یعنی گواش می زدند و فقط برای قلم گیری از آبرنگ استفاده می کردند، زیرا روش نقاشی در ایران، روش رنگ جسمی (گواش) است. (۳۸)

پُررنگ ← غلیظ

پرگار: (وسه)

اسبابی برای رسم کردن دوائر و اندازه گیری فواصل. پرگار معمولی، مرکب از دو ساقه متساوی الطول است که بوسیله محوری بهم متصل اند، و هر یک به پاشنه ای نوک تیز ختم می شود. بجای یکی از پاشنه ها می توان نوک مداد یا قلم قرار داد. (۳۸)

پشت برداری قلم ← تراشیدن قلم

پشت کوبی ← صحافی

پشت نویسی:

نوشتن در پشت سند برای انتقال آن به دیگری، عمل ظهر نویسی. (نگ.

ظهر نویسی) (۲۶)

پنج دانگ مشقی:

قلمی که نوک آن چهار و نیم تا پنج میلیمتر، پهنا دارد و بیشتر برای قطعه نویسی به

کار می‌رود. (۱)

پَنجه:

در کتابت قرآن، علامتی است که در پایان هر پنج آیه قرار می‌دهند. (۱)

پَنْط: (Point)

نقطه؛ در چاپ، واحد اندازه‌گیری حروف چاپی برابر با ۷۲ دهم اینچ است. (۶)

پوست: (صح)

عبارتست از: تیماج یعنی پوستِ بُز، میشن یعنی پوست گوسفند، ساغری یعنی

پوست الاغ.

پوست‌ها از نظر دوام بترتیب عبارت‌اند از: ساغری، تیماج و میشن. این چرم‌ها در

انواع جلدها بنام‌های ساده، ضربی، سوخت و معرّق استفاده می‌شود. (۶۳)

پوست گردو:

از پوست سبز رنگ آن برای ساختن مرکب قهوه‌ای و همچنین رنگ آمیزی کاغذ،

استفاده می‌شود. (نگ. مرکب، رنگ پوست گردو) (۱)

پهنای قلم ← دَمِ قلم

پیش‌نویس:

مُسَوّده، سواد؛ قطعه کاغذی خاص نوشتن مسوده. (مقا: پاک‌نویس) (۲۶)



تابلو:

یکی از قالب‌های خوشنویسی است که بیشتر برای برگزاری نمایشگاه بکار می‌رود. اغلب یک یا چند بیت شعر را با شکل و ترکیبی زیبا و همراه با تذهیب یا تشعیر نوشته و در قابی مناسب قرار می‌دهند. (۱)
تخته یا قطعه فلزی که روی آن عنوان شخص یا مؤسسه را نویسند و به دریا دیوار خانه یا مغازه نصب کنند. (۲۶)

تابلونویس:

نویسندهٔ تابلو (فلزی، نئون و...) را گویند. (۱)

تابلونویسی:

نوشتن متن یک تابلو، چه برای نمایش در نمایشگاه قرار گیرد و چه جهت تبلیغات، در جایی نصب شود. (۱)

تاج: (تذ)

یک نوع تذهیبی که شکل آن تاج گونه است و در نقاشی سر لوحه کتاب به کار

برده می شود. (۳۵)

تاریخچه صحافی ← صحافی

تاریخچه کاغذ ← کاغذ

تا کردن ← صحافی

تألیف:

فراهم آوردن، نوشتن کتاب؛ جمع کردن هر حرف متصل با متصل عنه. (نگ.

حُسنِ خط) (۲۶)

تَیمه:

مانده، بجا مانده (۲۶)

تجرید:

خلاصه سازی شکل های طبیعی و بازنمایی آنها به صور و شکل های شناخته

شده و قراردادی. (۶)

تجلید:

جلد کردن کتاب را گویند. (۱)

تحریر:

نوشتن، پاکیزه کردن، سره کردن (۲۶)

در تذهیب دورگیری خطوط و نقوش با قلم سیاه را گویند. (۳۲)

گاهی اطراف نقوش و یا کلمات و عبارتی را که به آب زریا الوان دیگر مانند

سفیداب انداخته و نوشته اند برای اینکه بهتر نموده و خوانده شود با قلم بسیار

باریک با مرکب مشکی محصور می کنند. (۱۱)

تحریر شدن:

نوشته شدن، نگاشته شدن (۱)

تحریر کردن:

نوشتن، نگاشتن (۲۶)

تحریری ← قلم تحریر

تحریر یافتن ← تحریر شدن

تحریف: (خش)

هنگامی که زاویه قط قلم، تند و در حدود سی و پنج تا چهل و پنج درجه باشد.

(نگ. تراشیدن قلم) (۱)

تحشیه نگاری ← حاشیه نگاری

تحویلِ قلم: (خشد)

هر خط که از بالا به زیر آید، مانند «الف» باید که اعتماد بر وحشی قلم [نیش سمت راست که بلندتر است] کنند، و آن که از زیر به بالا برود، اعتماد بر اُنسی قلم. در ساختن دندانها نیز اعتماد بر سینه قلم کنند. (۳۵)

تخته شستی. (نق)

تخته‌ای از چوب که روی آن رنگ را با هم مخلوط کنند. (۲۶)

تخته مهره:

تخته‌ای صاف از چوب درختی مانند گلابی که هنگام مهره زدن، کاغذ را روی آن قرار دهند تا زیر کاغذ صاف و استوار بوده و در حال کار، کاغذ ثابت مانده و حرکت نکند. (۱)

تخریق:

سفید و بازگذاشتن فضای سفید و بسته حروفی چون ه، و، ه را گویند. (۱)

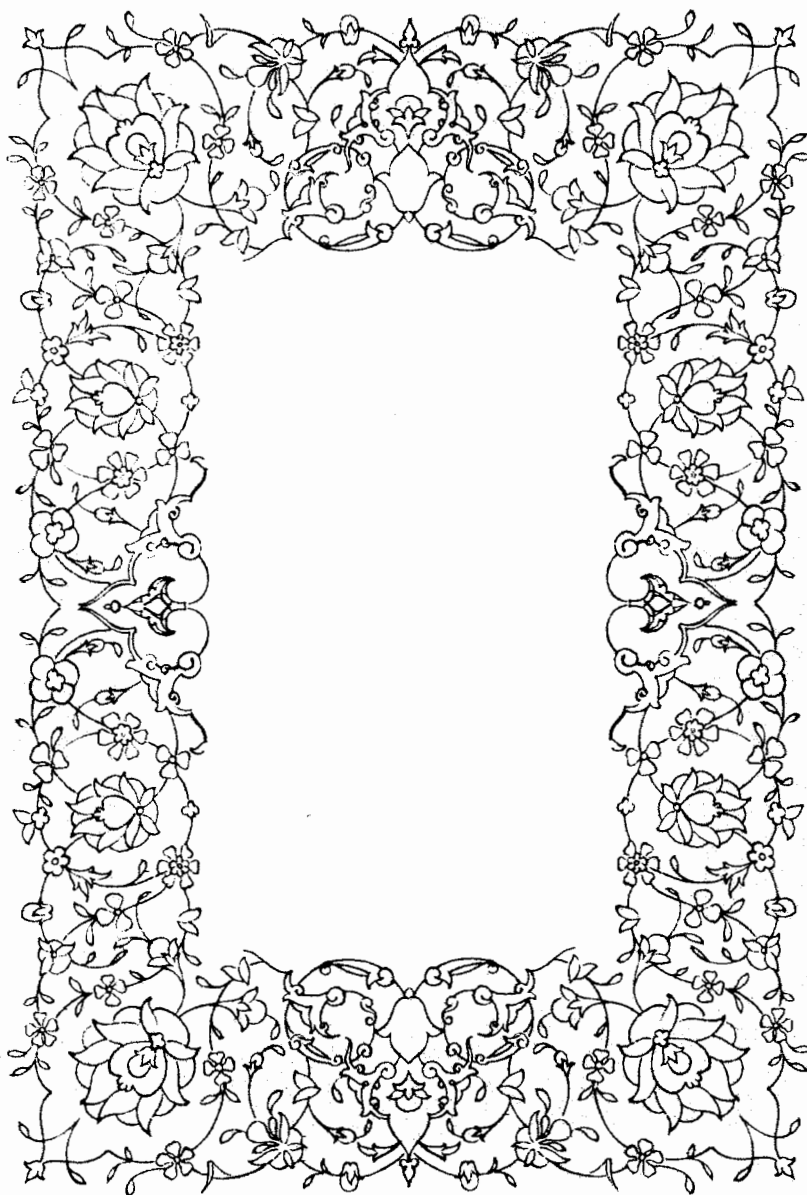
تدریس: ← آموزش

تذهیب:

زر گرفتن، زراندون کردن، طلاکاری (۲۶)

هنر تزئین صفحات کتاب‌های خطی، همراه با اعتلای فرهنگ اسلامی در ایران، کتاب‌های خطی بسیار نوشته شد؛ کتابخوانی و کتاب دوستی رواجی عظیم یافت؛ دانشوران و نیز بزرگان، کتابخانه‌ها برپا داشتند؛ هنر کتابسازی ارج فراوان یافت، و به همراه آن، هنر تذهیب پیشرفت بسیار کرد. صفحات قرآن‌ها و کتاب‌های نفیس را با رنگ‌های گوناگون و طلا تزئین می‌کردند، و برای اینکار از «گل و بته‌ها» و طرح‌های گوناگون استیل ایرانی استفاده می‌نمودند. سرلوحه کتاب را که چون مدخلی می‌بایست خواننده را به سوی متن کتاب راهبر شود، با تفصیل و دقت بیشتری می‌آراستند. حالات و روایات هر دوره‌ای را می‌توان در هنر تذهیب آن دوره مجسم دید. تذهیب کاری‌های قرن چهارم ه. ق ساده و بی‌پیرایه، قرون پنجم و ششم ه. ق، متین و منسجم، قرن هشتم پرشکوه و نیرومند، و قرن نهم و دهم ه. ق، ظریف و تزئینی و تجملی است. در بسیاری از کتاب‌های تذهیب شده، تاریخ کتابت آنها آمده است، و این امر تحقیق دربارهٔ تسلسل تاریخی این هنر را آسان می‌سازد. به این ترتیب، هنر تذهیب را می‌توان نموداری از تحولات هنر تزئینی ایران دانست. امروزه همراه با رواج صنعت چاپ، هنر تذهیب کتاب، منسوخ شده است. تنها مینیاتورسازان

تهران و اصفهان حاشیه تصاویر خود را با استفاده از این هنر، آرایش می دهند. شیوه کار: معمولاً اگر تصویر بر کاغذ نخودی رنگ نقش شود، متن آن را به همان رنگ باقی می گذارند؛ اما اگر برای تذهیب کاغذ سفید به کار رود، متن آن را با



لاجورد به اصطلاح «بوم» می‌کنند. گاه نیز متن تذهیب را یک پارچه طلا می‌کشند (قلم‌مو را به محلول طلا می‌آلایند و بر کاغذ می‌کشند.)، و سپس آن را با «مُهره» صیقل می‌زنند و بر سطح صاف و بَرّاق آن، «گل و بتّه» ختایی و اسلیمی و جز اینها رسم می‌کنند. متنی اصلی هر چه باشد، طرح اشکال را با قلم نازک و مرکّب بر آن «قلمگیری» می‌کنند، سپس با آبرنگ‌ها و لاجورد «جسمی» متن اشکال را «بوم» می‌کنند. آنگاه لبه گل‌ها را به ظرافت تمام با سفیداب «جسمی» روشن می‌سازند، و در بُنِ هر گلبرگی، رنگی پر مایه‌تر از رنگ زمینه آن قرار می‌دهند.

هنر تذهیب کتاب در چین و ژاپن و برخی دیگر از کشورهای مشرق سوابقی باستانی دارد و نیز کتاب‌ها و گاهنامه‌های تذهیب شده بسیاری از اروپای قرون وسطی به جا مانده است. (۲۸)

تزئین اوراق کتاب و مرقّع و جلد کتاب با طلا و رنگ‌های دیگر. (نگ. شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران) (۳۲)

تذییل:

دامن‌دار کردن. مطلبی را در ذیل صفحه کتاب نوشتن. ذیل نویسی. (جمع آن:

تذییلات) (۲۶)

تراشیدن قلم:

از اینکه قلم ارزشمندترین ابزار نوشتن است، درمی‌یابیم که تراشیدن و روش استفاده از آن است که چنین اهمیتی به آن بخشیده است. برای تراشیدن قلم نی به قلمتراش (چاقو مخصوص) و قط زن نیاز است. بهتر است که تراش قلم از سوی سر آن انجام گیرد یعنی آن سوی قلم که باریکتر است و محل رویش بند بعدی نی بوده است. مراحل تراشیدن قلم:

شامل پنج مرحله به ترتیب زیر است:

- ۱) تراشیدن روی قلم یا باز کردن میدان آن (فُتْح) به صورتی که میدان و دامنه قلم و نیز مغز آن آشکار شود. بهتر است که میدان هر قلم (یعنی محلّ فرورفتن قلمتراش تا محل خروج آن از نوک قلم) به اندازه محیط دایره قلم باشد.
- با قلمتراش به اندازه‌ای گوشت از میدان قلم برمی‌داریم تا در نوک آن به مغز محکم قلم برسیم و الیاف و آوندهای آن از میان برود. در این حالت اگر نوک قلم را به سوی چپ و سر دیگر را به سوی راست قرار داده و قلم را از نیم رخ بنگریم، زاویه تراشیدن قلم، تقریباً همانند زاویه بخش خارجی و ابتدای حرف «ب» (در خط نستعلیق) خواهد بود.

در قلم‌هایی که سست و نرم هستند باید به اندازه‌ای از گوشت قلم برداشته شود که بر اثر فشار، در حال نوشتن نشکند و در ضمن، نوک آن به بخش محکم‌تر که نزدیک به پوست خارجی قلم می‌باشد برسد تا نوک آن کیفیت و قابلیت نوشتن را بیابد.

(۲) تراشیدن دو پهلوی یا دو سوی دامنه قلم (نَحْت). کناره‌های راست و چپ میدان قلم را به اندازه‌ای می‌تراشیم که پهنای نوک آن در حدود شعاع قلم (نصف قطر) شود و هرچه به سوی نوک قلم پیش رویم، باریک‌تر شود.

در گذشته برخی براین عقیده بوده‌اند که نوک قلم، شکلی چون دُم ماهی (ذنب الحوت) یا دم کبوتر داشته باشد یعنی دو سوی دامنه قلم با قلمتراش خالی شود و در نتیجه زبانه قلم، پهن‌تر از بخش پیش از آن باشد.

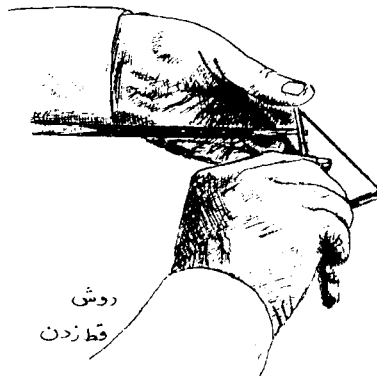
(۳) فاق زدن یا شکاف دادن نوک قلم (شَق). شکاف دادن میانه نوک به موازات قلم، بوسیله نوک تیغه قلمتراش که سبب روان‌تر گشتن حرکت مرکب می‌شود، ولی فشار بیش از حد به قلم (در حال نوشتن) می‌تواند موجب ترک خوردگی و شکستن قلم شود. این مرحله در گذشته متداول‌تر بوده است، هر چند که امروزه در قلم‌های باریک‌تر از دو دانگ کمتر بکار می‌رود. البته سلطان علی مشهدی این مرحله را جدی نمی‌گیرد.

«شَق گشاده مکن که نیست پسند در تشویق خویش را دربند»

(۴) قط زدن از مهم‌ترین بخش‌های تراشیدن قلم است. هنگامی که قلم آماده قط شد، زبانه قلم را بر قط زن (صاف و محکم) نهاده و تیغه بزرگ قلمتراش را با زاویه خاص بر آن قرار داده و با فشار انگشت اشاره یا سبابه بر تیغه آن، قلم را قط می‌زنیم و در این زمان صدای حاصل از آن شبیه تلفظ کلمه «قط» می‌باشد.

همانگونه که ابن مقفه (ف ۳۲۸ هـ. ق) نیز گفته است، قلمتراش را، نمی‌بایست با زاویه عمود بر قلم به کاربرد بلکه باید اندکی مایل کرد تا حرکت تیغه قلمتراش به سوی میدان یعنی داخلی قلم باشد و در نتیجه از تیز و تند گشتن نوک قلم جلوگیری کرد. پس از قط زدن باید توجه کرد که پهنای عرض نوک قلم، در حدود یک ششم طول آن باشد تا بخش‌های پایان حروف دایره‌ای (شمره‌ها) به آسانی نوشته شوند. زاویه قط قلم در انواع گوناگون خط، اندکی متفاوت است. سه نوع قط اصلی را می‌توان برحسب زاویه، اینگونه تعریف کرد.

الف) تخت (جزم، مستوی) زاویه صفر تا ۱۰ درجه
 ب) میانه (توسیط) زاویه ۱۵ تا ۲۵ درجه
 ج) تند (محرف) زاویه ۳۵ تا ۴۵ درجه
 البته می توان زوایایی میان هر یک از این سه نیز در نظر گرفت.



۵) پشت برداری قلم. از گوشت پشت قلم به اندازه یک چهارم یا یک پنجم از طول میدان قلم تا نوک آن را بوسیله قلمتراش برمی داریم. شکلی «ناخن» مانند پدید می آید تا به حرکت مرکب کمک کرده و موجب نرمی زبانه قلم شود.
 در رسالات خوشنویسان پیشین، کمتر به این مرحله اشاره شده است چرا که بیشتر نوشته های آنها با قلم های ریز و کتابت بوده است که البته نیازی به پشت برداری ندارند. آنها برای از میان بردن چربی پوست خارجی قلم و حرکت ملایم مرکب، قدری خاک خشک بر پشت قلم می مالیدند.
 در رسالات بسیاری، روش تراشیدن قلم شرح گردیده است. اینک برای نمونه، دستور سلطان علی مشهدی (ف ۹۲۶ ه. ق) و مجنون رفیقی (ف اواسط قرن دهم) نقل می شود. (۱)

دستور سلطان علی مشهدی درباره تراشیدن قلم:

«تا قلم را درست دست دبیر

نتراشد بگزلک تدبیر

نرود بر مراد دل قلمش

خوش نباشد به چشم کس رقمش

تا توانی قلم روان متراش

دیر بتراش و خویش را مخراش

خانهای قلم دراز مکن
 بهر خط خوب نیست، ختم سخن
 تیز و کوتاه مکن که نیست نکو
 بشنو این نکته و دلیل مجو
 اندکی از دورن او بگذار
 با بسرون قلم نداری کار
 شق گشاده مکن که نیست پسند
 در تشویق خویش را دریند
 شیوه اعتدال مرعی دار
 که وسط بهترست در همه کار
 وحشی و انسی اش برابر کن
 چار دانگ و دو دانگ گشته کهن

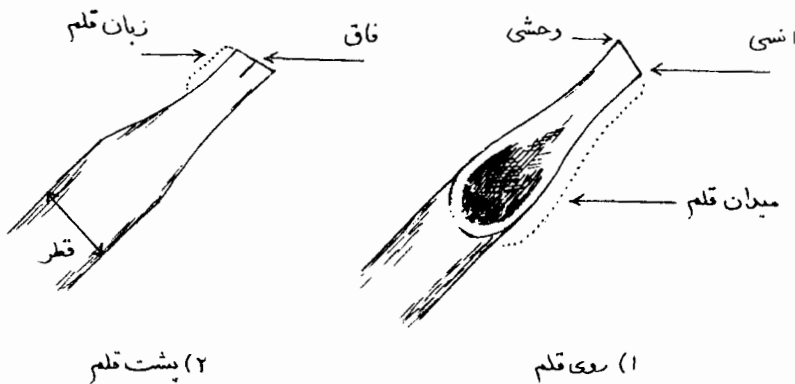
نی قط صاف و پاک می باید
 که درو عکس روی بنماید
 از ستبری نی ملول مباش
 بهر خط بهتر است کردم فاش

شرط قط دان که بی شمار بود
 هر که دانست مرد کار بود
 گیر محکم قلم تراش اول
 بانی قط اگر نیی احول
 قلم خویش بسر نی قط نه
 گریزی قلم به اَصیع به
 ساز محکم قلم به ناخن خویش
 تا که در قط زدن نگردد ریش

قَطْرِ اَوَّلِ نَكْوِ نَمِی آید
 قَطْرِ دِیْگَرِ اَکْثَرِ زَنی شایِد
 قَطْرِ مُحَرَّفِ زَنی، خَطّا باشد
 مَتَوَسُطِ زَنی رَوّا باشد
 تَا صَدایِ قَطْرِ قَلَمِ شَنوی
 غَافِلِ از قَطْرِ آن قَلَمِ نَشوی
 گَه صَدایِ قَطْرِ از قَلَمِ نِه نَكُوسَت
 بَلِ صَدایِ نَدایِ عِلَّتِ اوسَت
 صَافِ بایَدِ قَطْرِ قَلَمِ باری
 تَا بَرآیَدِ زِدَسْتِ تَوکاری» (۲۲/۱)
 دستورِ مَجْنُونِ رَفِیقِی دِر بارهٔ تَراشِیدَنِ قَلَمِ:

«اگر خواهی که بتراشی قلم را
 قلمِ نوکِ قلمِ زانِ گونه بایَد
 تَهی کنِ هَر دو پهلویِ قلمِ را
 ولیکنِ جَانِبِ اَنسِیشِ بایَد
 نِه جِزَمِ و نِه مُحَرَّفِ باشدشِ قَطْ

بگویم بر تو یک سر بیش و کم را
 که قدرِ بِنَدِ اَنگِشتیِ نماید
 که ماهی دُمِ نمایدِ نَزْدِ دانا
 که او نازک تر از وحشی نماید
 بلی خیرالامور افتاد اوسط» (۳۵/۱)



۲) پشت قلم

۱) روی قلم

ترصیع:

[در لغت جواهرنشانندن است]. تذهیبی که غیر از طلا، «محلول شنگرف، لاجورد، سفیدآب، سبزنگاری، رنگ زعفران و غیره» در آن به کار رود. (۳۲)
 اگر در نقوش مذکور در تذهیب جز آب زر [طلا]، محلول شنگرف، لاجورد،

سفیداب و زنگار و زعفران و سیلو و غیره به کار رفته و نقش و نگار، رنگ به رنگ شده باشد، آنرا مرصع گویند. معمولاً هر نقش مرصع، مذهب نیز هست ولی عکس آن لازم نیست. (۱۱)

ترصیف ← کرسی، حُسنِ خط

ترقیم:

رقم زدن و امضاء کردن اثر، در پایان آن را گویند. (۱)

ترقیمه:

در لغت بمعنی کتابت کردن و آراستن و نقطه نهادن خط است، و در اصطلاح نسخه‌نویسان و کاتبان، عباراتِ پایان نسخه را می‌گویند که کاتب، پس از دعا و صلوات، از زمان و مکان کتابت یاد می‌کند و به ذکر نام خود می‌پردازد. (۶۴)

ترقین: (خش)

خطی است که کاتبان در میان دو حرف بدون مد (کشیده) مانند «د، ر» می‌کشند تا طول آن سطر کوتاه، با دیگر سطرها برابر شود و این مورد در نظم و شعرنویسی بیشتر دیده می‌شود. (۱)

آرایش دادن کتاب. خط کشیدن بر حساب نوشته تا ظاهر شود که آن نوشته در حساب آمده بود، بعد گردانیده شد. (۳۹)

ترکیب: (خش)

آمیزش معتدل و موافق حرف، کلمه، جمله، سطر، دو سطر با هم [و سطرها در صفحه] و خوبی اوضاع کلی آن‌ها بطوری که خوش آیند طبع سلیم و ذوق مستقیم [و قواعد خوشنویسی] گردد که شامل ده جزء است.

۱) ترکیب در حرف و کلمه

۲) جمله سطر

۳) سطور و صفحات

۴) رعایت فواصل (سواد و بیاض در زمینه خط)

۵) سنجش قلم با زمینه آن

۶) رعایت حُسنِ مجاورت و نظم و اعتدال

۷) رعایت مدّات [کشیده‌ها] و قرار آنها

۸) دانستن طریقهٔ مرکّبات (مُقطّعات) برای تمرین [نحوهٔ پیوستن کلمات و طرز نوشتن آنها]

۹) رعایت حرکات و ضوابط [مانند: تنوین و سکون]

(۱۰) رعایت نشانه گذاری دستوری (۲۰)

[نخستین قاعده از قواعد دوازده گانه خوشنویسی می باشد.] (نگ. قواعد

خوشنویسی)

ترکیب بندی: (نق)

آرایش یا تنظیم شکل ها، خطوط، درجات تاریک و روشن، و سایر عناصر بصری در یک طرح تصویری را گویند. (۶)

در سیاه مشق نویسی، ترکیب بندی، رابطه تنگاتنگی با اصولی چون خلوت، جلوت، نسبت و... می یابد چرا که با دیگر قالب های خوشنویسی، تفاوت دارد. (۱)

ترکیب پیچیده: (خش)

هنگامی که خوشنویس از تمامی امکانات حروف و کلمات برای پیچیده تر کردن ترکیب و در نتیجه کرسی، و سوار کردن آنها بر یکدیگر استفاده کند. مثلاً در بیت:

«می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند

به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری»

(حافظ)

تمامی کلمه های «صبو، شکر، صبحد، چند، عذ، شبی، ش، سحری» کشیده نوشته شده و بر یکدیگر سوار شوند. (مق: ترکیب ساده) (۱)

ترکیب جزوی: (خش)

همان ترکیب اجزاء حرف و کلمه است.

الف) ترکیب کردن بخش های گوناگون یک حرف. مانند: حرف «ک» که از «ا»، «ب» و یک سرکش ترکیب یافته است.

ب) ترکیب کردن چند حرف، برای ساختن کلمه. مانند: کلمه «ملک» که از ترکیب حرف های «م»، «ل» و «ک» پدید آمده است. (۱)

ترکیب ساده: (خش)

هرگاه در سطر یا صفحه ای، از کشیده نویسی، کرسی بندی پیچیده و سوار کردن حروف و کلمات برهم، کمتر استفاده شود. مثلاً در بیت:

«توانا بود هر که دانا بود به دانش دل پیر برنا بود»

(فردوسی)

دو کلمه «هر» و «پیر» را کشیده و دیگر حروف و کلمات را با کرسی معمولی

بنویسند. (مق: ترکیب پیچیده) (۱)

ترکیب کردن ← ترکیب

ترکیب گُلّی: (خشد)

همان ترکیب در سطر و صفحه است و شامل رعایت قواعد کشیده‌ها (تعداد، محل و نوع) و تعادل در فواصل حروف و کلمات از هم و سطرها از یکدیگر و...

می‌باشد. (۱)

ترلینگ: (وس)

گونه‌ای قلم رسم است که از دو تیغه فلزی موازی و قابل تنظیم (بوسیله یک پیچ) تشکیل شده و برای کشیدن جدول‌های تذهیب و حاشیه بکار می‌رود. (۱)



ترنج: (تذ)

از اجزای مهم طرح‌های «استیل ایرانی» که معمولاً در وسط نقش‌ها به شکل مستقلی قرار دارد، و از ترکیب گل و برگ و طرح‌های «سلیمی» ساخته می‌شود، و گاه به قندیل‌های قلمزده می‌ماند. گاهی بر دو سر ترنج، دو طرح قرینه کوچکتر بنام «سرترنج» می‌افزایند. در طرح‌های ترنجی پرده‌های قلمکار و کاشی و قالی دیواری، گاهی دو طرح سرترنج غیرمتقارن است؛ در این صورت، طرح کوچک بالا را «سر ترنج» می‌نامند. گاهی نیز در گوشه اینگونه نقشه‌ها، طرح‌های کوچکی به شکل مثلث و بنام «لجکی» دیده می‌شود. طرح‌های ترنجی بیشتر در قالیبافی و تذهیب بکار می‌رود.

در تزئین نسخ خطی، نقش ترنج در پشت صفحه اول نسخه رسم می‌شده و آن را مرصع و مذهب می‌کردند، و در میان آن، نام کتاب یا نام کسی را که کتاب برای او نوشته می‌شد و یا فهرست کتاب را می‌نوشتند. (۲۸)

نقش ترنج‌های کتاب‌های خطی، معمولاً مزین به ترصیع و گاهی تذهیب است و عباراتی که در آنها نوشته شده به قلم زریا سفیداب است. (۱۱)

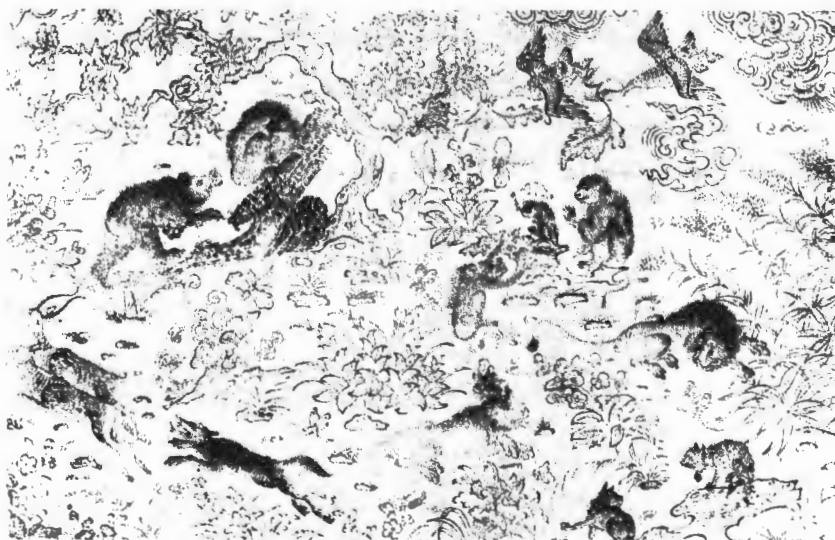
ترویس ← سرک

تسطیر ← حسن خط

تَشعیر:

تزئین حاشیه کتاب‌های مصور و مرقعات با نقوش حیوانات، گل و بوته به

رنگ‌های طلایی یا رنگی تیره‌تر از رنگ زمینه. (۳۲)
 تشعیر در کتاب‌های خطی بصورت مناظر زیبا همراه با گل و برگ، سنگ، صخره
 و حیوانات گوناگون که با یکدیگر درگیر بوده، بنام «گرفت و گیر» طراحی می‌شده
 است. (نگ. شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران) (۳۸)



(از استاد محمد سیاه قلم)

تشمیر: (خشد)

در لغت دامن برچیدن است و در اصطلاح، باریک و منعطف گردانیدن بخش
 پایانی حروف می‌باشد که همان صعود مجازی می‌باشد. یعنی قلم از پایین به بالا
 حرکت کند و حرکتش دورداد و قوسی بوده و مستقیم نباشد مانند پایان حرف
 دایره‌ای (ن، ل، ی، ص و...) در خط نستعلیق. (۱)

تصدیر:

نوشتن سرنامه و عنوان کتاب را گویند. (۱)

تصویر:

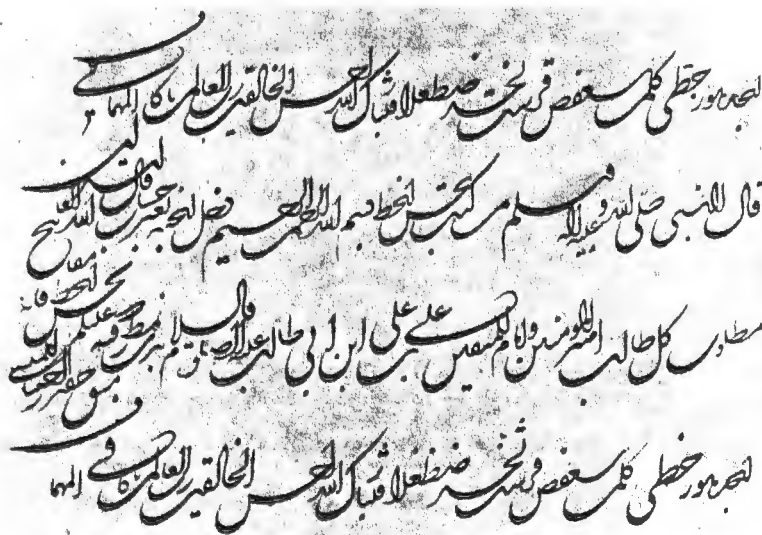
صورت کسی یا چیزی را کشیدن؛ صورت‌گری، نقش، صورتی که بر کاغذ، دیوار و
 غیره کشند. (جمع آن: تصاویر، تصویرات) (۲۶)

تعادل ← توازن

تعلیق: (نخ)

پس از پیدایش خط «توقیع» و «رقاع» شکل گرفته است و برخی خط تعلیق را بر خطوط ششگانه افزوده و خطوط را هفتگانه دانسته‌اند. اگرچه از قرن پنجم و ششم، آثاری به این خط در دست است ولی در واقع بدست خواجه تاج سلمانی اصفهانی (قرن نهم) قانونمند گشته و پس از او بوسیله خواجه عبدالحی منشی استرآبادی و خواجه اختیارالدین منشی، به کمال رسید.

در آغاز به عنوان خط «تحریر» برای نوشتن نامه‌ها و کتاب‌ها بکار می‌رفت ولی بعدها بصورت خطی مستقل و زیبا درآمد و زمینه ساز پیدایش خط نستعلیق و از ارکان آن گردید و از این جهت اهمیت بیشتری یافت. از آخرین خوشنویسان این خط، شاعر معروف محمد کاظم واله اصفهانی (ف ۱۲۲۹ ه. ق) است که سنگ مزار زیبای آرامگاهش نیز به خط تعلیق خود او می‌باشد. (۱)



(خط خواجه اختیار منشی گنابادی)

تعلیم ← آموزش

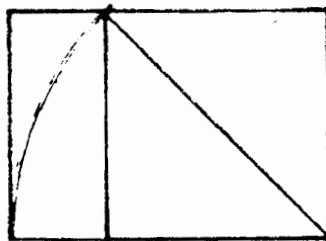
تغییر متقابل:

در طراحی، تبدیل شکل به زمینه و بالعکس یا تبدیل رنگ زمینه به رنگ شکل و بالعکس. مانند آثار «اِشیر». (۶)



تفصیل ← حُسنِ خط تقارنِ پویا (دینامیک):

اصلی نظری است مربوط به ترکیب‌بندی که با قاعده تقسیم طلایی رابطه دارد و زمانی بسیاری از هنرمندان از آن پیروی می‌کردند. تقارنِ پویا، یا تصویرِ رادیکال ۲، مبتنی است بر امتداد دادن یک مربع تا خط مماس بر قوسی، که با شعاعی برابر قطر مربع رسم شده باشد. (۶)

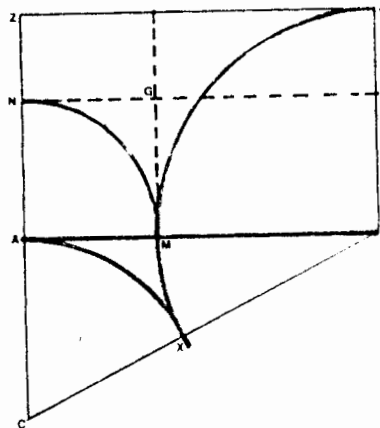


تقسیم ضخامت: (خشه)

رعایتِ ضخامتِ مناسب در بخش‌های گوناگون یک حرف یا کلمه را گویند. مثلاً در پایانِ کلمه (مر) تقسیم ضخامت روبرو به ضعف است. (۱)

تقسیم طلایی:

تقسیم‌بندی هندسی، براساس نظریه اقلیدسی، که در هنر کلاسیک بکار می‌رفت و بر مبنای تقسیم یک خط به دو پاره استوار بود به نحوی که تناسب میان بخش کوتاه‌تر و بخش بلندتر، برابر باشد با تناسب میان بخش بلندتر و تمام آن خط. (۶)



تک رنگ:

هنگامی که طرح یا تصویری با درجات یا ألرهای گوناگون یک رنگ خاص، اجرا شود، مثلاً با درجات مختلف رنگ سبز. (۱)

تمام قلم:

هرگاه در نوشتن حرف، کلمه یا بخشی از آن، تمامی زبانۀ قلم مورد استفاده واقع شود. مانند حروف (الف، ب، ن) در خط نستعلیق. (۱)

تَمِپرا:

رنگی است که با مواد چسبی، آهاری یا لعابی، روغنی یا آبکی یا صمغی همراه باشد. آبرنگ، تنها پودر رنگ و آب است که مواد صمغی و... به آن افزوده نشده است. (۵۱)

تَمَّت:

به پایان رسید، تمام شد. (در آخر کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته می‌شود). (۲۶)

تَمَّه:

تمام و کامل کرد. (۱)

تناسب: (خشه)

از قواعد خوشنویسی است و به اعتباری می‌تواند در برگیرنده تمامی اصول و قواعد خوشنویسی باشد، به این معنی که نسبت و هماهنگی دیگر قواعد نیز، بوسیله تناسب میان آنها سنجیده شود. مثلاً درباره «خلوت و جلوت» در یک صفحه می‌گوییم که: «تناسب ندارند». یعنی یا خلوت بیشتر است و یا جلوت.

در این طیف گسترده، تناسب بار معنایی بسیار فراگیری دارد ولی آنچه که با عنوان نسبت (تناسب) در رسالات گذشته آمده است، عبارتست از: رعایت تناسب میان اندازه حروف و کلمات با پهنای قلمی که آنها را نوشته است و نیز نسبت میان فاصله سطرها در کتابت و چلیپا و... (۱)

تناسب طلایی ← تقسیم طلایی**تندی: (تذ)**

نازکی خط را گویند. (۳۸)

توازن: (خشه)

تناسب میان حجم‌ها و تعادل «خلوت و جلوت» و «سواد و بیاض» در حرف، کلمه، سطر و صفحه را گویند که سبب یکنواختی و تعادل کلی اثر در صفحه می‌شود. (۱)

تَوَأمَان: (نخ)

«تو امان مخترع مجنون است
 کز قلم چهره گشایی ها کرد» (۱)
 توسط:

الفباى ترقیع ا ا ا ب ج ح د ه و ز ی ک خ غ ف ق ط ص ظ ع س ش م ن ر ت ث ج ه ح ی ہ ن ٹ پ
س ص ط ع ع ع ج ف ف و و ل ل ک
خے الی امه مرمرن منٹ سے وہ لا

نقاشان پس از آنکه طرح را بر روی کاغذ مورد نظر پیاده می‌کردند، جاهایی را که باید رنگ کنند، اول رنگ‌های مورد نظر را انتخاب کرده و پس از آنکه تمام رنگ‌ها انتخاب شد، برای ساخت و ساز آماده می‌شود. این مرحله را «ته رنگ» گویند و بر روی این ته رنگ، مراحل بعدی انجام می‌گردد. (۳۸)

نخستین لایه رنگ که بر پهنه صفحه نقاشی گذاشته شود، به شرط آن که پس از آن، لایه یا لایه‌های دیگری بر روی آن قرار گیرد. (۶)

تَه طَلایی ← مُطَلَّأ سازی

تیز بُر ← کاتِر

تیماج ← پوست



ثابت کردن: (نق)

نقاشی آبرنگ [و هر اثری که بوسیلهٔ محلولی از آب بر کاغذ نقش شود.] در مقابل عوامل جوّی، حساس است. گرد و غبار، نور آفتاب، حشره‌ها، دود، رطوبت و یا آب بر آن آسیب وارد می‌کند. نقاشی آبرنگ را باید داخل کتاب یا قاب شیشه‌ای نگهداری کرد. برای ثابت کردن رنگ‌ها و مقاومت دادن به کار، پس از پایان و خشک شدن کامل، روی آن ثابت کننده (فیکساتور حاضری برای آبرنگ) می‌زنند. (۵۱)

ثابت کننده: (وس)

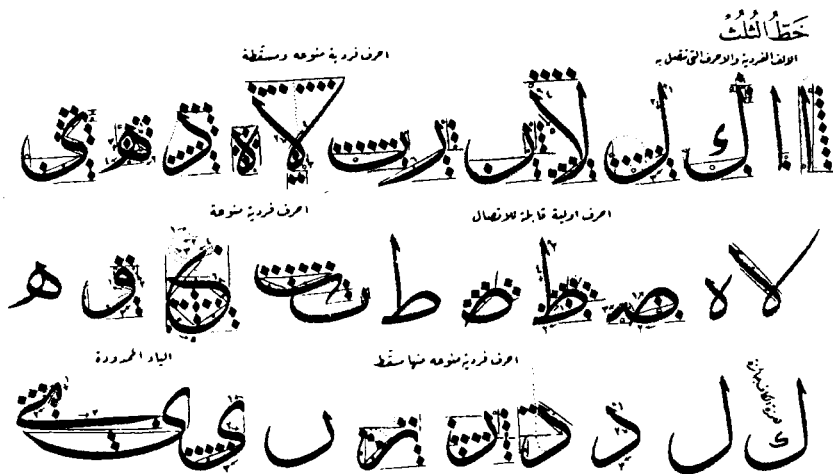
[مایع بی‌رنگی است که بر سطح اثر پاشیده می‌شود تا آن را پوشانده و از آسیب محافظت کند.] ثابت کننده‌های بصورت «اسپری» در بازار دوگونه است. نوعی که بر روی آن، کلمهٔ Oil (روغن) نوشته شده و مخصوص جلا دادن به نقاشی‌های رنگ روغنی است؛ تابلو را شفاف و رنگ‌ها را یکدست می‌کند و نباید این گونه اسپری را برای آبرنگ بکار برد، مگر آن که مقصود، جلا دادن باشد. نوع دیگر مخصوص

آبرنگ است و تنها خاصیت پوشانندگی دارد و به اثر، جلا نمی دهد.
 روش ساختن: ثابت کننده، مواد، لاک الکل، الکل سفید صنعتی و فوتک. داخل
 یک بطری الکل سفید، شش قاشق مرباخوری لاک الکل کوبیده شده بریزید تا یک
 روز به حال خود بماند. سپس پیش از مصرف، آن را خوب بهم بزنید و با فوتک، مایع
 را از فاصلهٔ چهل سانتیمتری، بر سطح اثر بپاشید. (۵۱)
 ثعبانی:

به معنی ازدهایی است و در خط (ثلث) به گونه‌ای «عین» گفته می‌شود که حرکت
 آغاز آن به انتهای حرفی چون «الف» متصل باشد یعنی حرف پیش از آن دارای صعود
 باشد. (۱)

ثلث: (نخ)

گونه‌ای خط است که بوسیله ابن مقله (ف ۳۲۸ هـ. ق) از خط کوفی (و نسخ قدیم)
 بوجود آمده است و دارای چهار دانگ سطح و دو دانگ دور می‌باشد. امروزه در
 تمامی کشورهای اسلامی متداول است و در نوشتن کتیبه‌ها، سردرها، حاشیه
 محراب مساجد و غیره بکار می‌رود. عده‌ای معتقدند چون یک سوم این خط دور
 می‌باشد و باقی سطح، از اینرو آن را ثلث نامیده‌اند و خوشنویس با اضافه کردن
 حرکات و تزیینات در میان آن، سبب جبران کمبود دور آن شده و آن را زیباتر
 می‌کند. (۱)



ثلثِ قلم ← یک سوم قلم

ج

جدول: (تذ)

عبارت از خطّ یا خطوطی است که نوشته صفحات کتاب را محصور می‌کند. جدول تزئینی کتاب، معمولاً از یک خط تجاوز می‌کند و غالباً خطوط جدول به رنگ‌های گوناگون است. جدول‌ها از یک یا دو سه خط نسبتاً عریض و چند خط باریک‌تر دیگر تشکیل می‌شود. ساده‌ترین جدول، بیشتر یک خط عریض از آب طلاست که دو طرف آن با دو خط نازک، به رنگ مشکی، با فاصله کم، کشیده شده است. جدول، ممکن است از یکی تجاوز کند و دو یا سه جدول در یک صفحه رسم شده باشد. در این صورت خطّ جدول‌های دیگر غالباً با لاجورد و شنگرف و سیلو، با خط باریک زریا مشکی خواهد بود. (۱۱)

امروزه کشیدن جدول بوسیله «ترلینگ» و گواش‌های رنگی انجام می‌شود. رنگ جدول‌ها و پهنای خطّ آن‌ها، بستگی به اندازه و رنگ صفحه، نوع خوشنویسی و تذهیب آن دارد. (۱۱)

جدول بندی:

روشی است برای بزرگ یا کوچک کردن یک طرح، تصویر و جز آن. صفحه‌ای را که شکل در آن قرار گرفته است را با کشیدن خط‌های افقی و عمودی، بصورت مربع‌های همسان در می‌آوریم. سپس کاغذ سفیدی را که می‌خواهیم طرح دلخواه بر آن رسم شود را نیز به همان صورت، جدول بندی (خانه کشی) می‌کنیم. اگر بخواهیم طرح مورد نظر را بزرگتر کنیم، مربع‌های حاصل از جدول بندی صفحه دوم باید به نسبت بزرگتر از مربع‌های طرح اصلی و اولیه باشند؛ و اگر بخواهیم طرح کوچک‌تری بدست آوریم، خلاف حالت قبل، کار می‌کنیم.

خط‌های طرح را همان گونه که در طرح اصلی است، به مربع‌های صفحه جدید منتقل می‌کنیم تا طرح به صورت کامل، بدست آید. (۱)

جدول کش: (تذ)

کسی که در کار تذهیب، تنها در کشیدن جدول مهارت دارد. (۳۱)

جَزَع: (وس)

سنگی است سیاه و سفید با خال‌های سفید و زرد و سرخ و سیاه. مُهرهٔ یمانی،

مهرهٔ سلیمانی، مورش یمنی. (۲۶)

جَزْم: (خشد)

هنگامی که قط قلم تخت و بدون زاویه باشد. (نگ. تراشیدن قلم) (۱)

جعبهٔ نور ← میز نور

جلد:

آنچه از جنس مقوا و جز آن که متن کتاب را فراگیرد. (نگ. صحافی) (۲۶)

جلد بندی ← صحافی

جلدِ روغنی: (صح)

این نوع جلد از قرن نهم در ایران متداول گردیده و پیوسته به ظرافت و زیبایی آن افزوده شده است و دورهٔ کمال این صنعت را باید قرن دوازدهم و سیزدهم هجری دانست. کارهای روغنی که با هنر «قلم‌اندازی» هم ردیف است، آن است که بیشتر روی مقوا و گاهی روی پارچهٔ نخی و احياناً روی تختهٔ چوب و قطعهٔ چرم را آستری از رنگ ساده کشیده و روی آن نقاشی دقیق مینیاتور یا تذهیب یا نوشته‌ای به خط خوش نگاشته و روی آن را متناوباً روغن کمان می‌کشند و همین طبقات روغن تشکیل قشری را روی متن نقاشی می‌دهد که تصاویر و رسم‌ها در زیر آن محفوظ می‌ماند و روغن، روی آن را مانند لعاب یا پوشش شفاف، فرامی‌گیرد. (۱۱)

جلدسازی ← صحافی

جلد سوخت: (صح)

قرن نهم هجری را باید دوره آغاز تکامل هنر جلدسازی ایران دانست و همان موقع است که شاید زیباترین و ظریف‌ترین جلدها بکار آمد. این نوع جلدی که آن را به اصطلاح «سوخت» یا «سوخته» می‌گویند، عبارتست از میثنی [پوست میش دباغی شده] که روی آن را نقوش برجسته بسیار دقیق انداخته، گاهی متن را با طلا پوشانیده و گل و بوته و نقوش دیگر را برجسته به رنگ اصل چرم بیرون آورده‌اند، گاهی به عکس. و گاهی تمامی سطح جلد که فرو رفته و برجسته و دارای حاشیه و متن و ترنج و غیره است، از طلای ساده و یا رنگ به رنگ پوشیده شده، گاهی نیز معرق است یعنی نقوش باریک و دقیق از چرم بریده و روی متنی که غالباً از کاغذ الوان است، انداخته‌اند. (۱۱)

جلد سوزنی بوم چرمی: (صح)

چون تراشیدن و تابیدن و تاخوردن چرم آسان است و هم سبک و محکم و بادوام، به روانی رنگ می‌پذیرد و داغی می‌خورد، باعث رشد خلاقیت هنری و بدایع آفرینی صحافان می‌شود. از جمله این هنرها سوزن دوزی بر روی جلد چرمین است. برای ساختن آن چرم را رنگ می‌کنند و مهره می‌زنند و بعد به اندازه نیم سانتیمتر بزرگتر از جلد آن را می‌برند. سپس لبه‌های اطرافش را به اندازه همین نیم سانتیمتر نازک می‌کنند تا پس از فراغ از سوزن دوزی به اطرافش برگردانند. سرانجام با ملاحظه عطف کتاب آن چنان تا می‌زنند که روی رنگین و صیقلی اندرون جلد شود. در این هنگام روی جلد را سوزن دوزی می‌کنند. پس اول بر کاغذی طرحی می‌زنند این طرح یک چهارم طرح اصلی است که با چهار بار برگردانیدن آن و برداشتن هر بار گرده‌ای (کپی) از آن طرح کامل نقش می‌گیرد. آنگاه بر کلیه خطوط طرح سوزن می‌زنند، چنان که کاغذ بصورت مشبک در آید؛ سپس آن را بر روی چرم که روی جلد می‌شود می‌چسبانند، و گل گیوه بر روی آن می‌مالند. با گذاشتن گل گیوه از سوراخ‌های جای سوزن، طرح بر چرم منتقل می‌شود. در این حال کلیه این خطوط را سوزن دوزی می‌کنند، و سرانجام زمینه طرح را با ابریشم رنگین سوزن دوزی می‌نمایند. اما هنر در این است که سر سوزن از پشت چرم بیرون نیاید و بخیه‌هایش ظریف و ردیف و هماهنگ باشد.

پس از اتمام سوزن دوزی همچنان که گفتیم، لبه‌های چرم را به اطرافش بر می‌گردانند تا حاشیه‌ای از چرم آن را بپوشد، و همچنین با قلم زر درون جلد را با

جدول و ترنج تذهیب می‌کنند.

اکنون جلد ساخته و آماده شده است و فقط کمی پرداخت می‌خواهد. (۶۳)

جلد ضربی: (صح)

جلد ضربی به زیبایی و دقت «جلد سوخت» نیست و برای ساختن آن، قطعات فلزی که نقش‌های گوناگون دارد را روی چرم قرار داده و با فشار، سبب فرورفتگی نقش مورد نظر بر جلد کتاب شده و این بخش را با طلا می‌پوشانند. (۱)

جلد ضربی یا کوبیده به این روش ساخته می‌شود که نخست طراح یا مذهب، طرح مورد نظرش را روی دو قطعه برنج ضخیم بنام «نر و ماده» با قلم مو که از دم‌گره تهیه گردیده با مرکب یا رنگ سفید طراحی می‌نماید؛ سپس حکاک یا قلمزن استاد، بوم برنج را با قلم و چکش گود می‌کند تا نقشه کاملاً برجسته شود. بعد نقشه روی برنج (ماده) را حکاکی می‌نماید تا زیر و رو و حرکات و سایر مشخصات آن ظاهر گردد. بعد از آن، صحاف این دو قطعه برنج نر و ماده را داغ کرده با چکش در روی چرم یا تیماجی که قبلاً در آب نهاده و نم برداشته، می‌کوبد. البته قالب ترنج را در محل ترنج که وسط جلد است و همینطور قالب لچکی و کتیبه‌ها را در جای خود روی جلد قرار می‌دهد.

قالبها را به اندازه‌ای باید داغ کند که چرم را نسوزاند. بعد از آن جای نقوش قالبها بصورت فرورفتگی و برآمدگی نمایان می‌شود. در صورت تمایل بعداً روی آن را با ورق زر یا محلول طلا می‌آرایند. لازم به توضیح است که نقوش ضربی، بیشتر روی جلد ساخته می‌شده و نقوش سوخت و معرق که آسیب‌پذیر است در داخل جلد. (۶۳)

نقوشی که برای جلدهای ضربی به کار می‌بسته‌اند، یکی ترنج بوده که در وسط متن جلد قرار می‌گرفته، و دیگر سر ترنج که متصل به ترنج در بالا و پایین آن قرار داشته، و سه دیگر لچکی که در چهار گوشه جلد تعبیه می‌شده است، و گاهی نیز کتیبه، که در حاشیه جلد نقش می‌کرده‌اند و در وسط آن به مناسبت موضوع کتاب، آیات، اخبار یا ابیاتی را خوشنویسی می‌کرده‌اند. (۶۴)

جلد کاغذی: (صح)

این نوع جلد در عصر قاجاریه رواج یافت، و آن جلدی است ساده که روکش مقوای آن را به جای چرم از کاغذهای ابری، الوان و فرنگی تعبیه می‌کرده‌اند. (۶۴)

جلد کوبیده ← جلد ضربی

جلد گذاری ← صحافی

جلد مُعَرَّق: (صح)

مانند جلد سوخت است، با این تفاوت که در معرّق چند طرح و چند رنگ با یکدیگر جفت می‌شود. به عبارت دیگر، نخست مذهب طرح مورد نظر را در پشت چرم، تیماج یا ساغری طراحی می‌کند. سپس جلدساز با همان آلت نقش بُر بوم و نقشه را از یکدیگر جدا ساخته چرم، تیماج یا ساغری که به رنگ دیگری قبلاً بریده و آماده کرده است در آن می‌چسباند؛ چنانچه بعد از انجام کار هیچ فاصله یا درزی میان چرمهای ملوّن چسبیده شده باقی نماند و مانند یک قطعه چرم تا تیماج ساده نرم و هموار گردد. چون طرح را از چرمهای مختلف با نقش بُر بریده و بصورت رگ رگ پهلوی هم چسبیده میشود و چرمها بصورت رگها و عروق در می‌آید، ظاهراً به همین مناسبت آن را معرّق می‌گویند. (۶۳)

(نگ. جلد سوخت)

جلد منگنه ← جلد ضربی

جلوت ← خلوت و جلوت

جلی:

مقابل خفی می‌باشد. (نگ. قلم جلی) (۱)

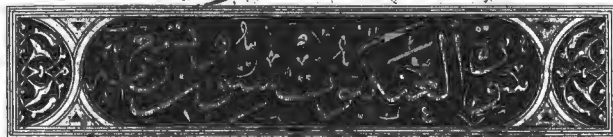
جمع کردن سطر:

در پایان سطرهای نستعلیق، کلمات و حروف، میلی به صعود و کرسی دوم می‌یابند و در نتیجه انتهای سطر بصورت قوس‌دار به پایان می‌رسد. در دیگر خطوط مانند: ثلث یا نسخ، جمع کردن سطر به این معنی بکار نمی‌رود، بلکه می‌توان با حروف عمودی همچون «الف» نیز سطرها را بر کرسی محوری به انجام رساند. (۱)

جوهر:

نوعی مرکب مصنوع مایع، به رنگ‌های مختلف، سبز، قرمز، آبی و بنفش که با آن بنویسند [بوسیله خودنویس]. نه مرکب معمولی که از دوده و صمغ و... بدست آید. (۲۵)

اِنْ الَّذِي فِي مِثْقَالِ ذَرَّةٍ اَلْفَرَقِ اَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ يَوْمَ تَلْقَى
 اَعْلَمُ مِنْ حِجَابِ الْمَدِينَةِ مِنْ مَوْجِيهِ مَنَالِكِ مُبِينِ
 وَمَا كُنْتَ تَرْجُو اَنْ يَلْقَى اَلَيْكَ كِتَابُ الْاَرْحَمَةِ
 مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَاهِرًا لِلدِّكَاءِ فَرِيْنِ
 وَلَا يَصْلِيَنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ عَذَابٌ اَنْزَلَتْ لِيْلِكَ وَادْعُ
 عَلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الشَّرَكِيِّنِ
 وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ
 هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ هَذِهِ السُّرَّةَ وَأَنزَلَ فِيهَا آيَاتِهِ الْكَرِيمَ
 وَأَمَّا أَتَى النِّسْبَةَ

چ

چاپ:

به معنی اعم، عمل و فن و صنعت تکثیر صورت نقوش دو بُعدی (حروف، ارقام، خطوط، تصاویر، و غیره) به وسیله انداختن اثر این نقوش بر کاغذ یا پارچه یا مواد دیگر؛ و بالاخص چاپ مواد خواندنی، با تصویر یا بدون آن، بر روی کاغذ، که موضوع این مقاله است، و آن را «طبع» نیز گویند. قدیمی ترین نمونه فن چاپ در چین دیده شده است. در اروپا تا اواسط قرن ۱۵ م تنها کتاب‌هایی که در دسترس بود، نسخه‌های خطی بود، و چون این گونه نسخه‌ها گران قیمت و تعدادش محدود بود، فقط عده کمی می‌توانستند از آنها استفاده کنند. با پیدایش و بسط فن چاپ، کتاب‌ها در دسترس همه قرار گرفت، و این امر از عوامل عمده نهضت «رنسانس» بود.

در طی قرن ۱۵ م «چاپ قالبی» رواج پیدا کرد. مطالب را روی تکه چوب‌ها می‌کنند و از آنها بر کاغذ منتقل می‌کردند. چاپ قالبی ظاهراً در ابتدا برای تهیه ورق بازی و بعدها برای تکثیر شمایل قدیسی و نوشته زیر آنها مورد استفاده قرار گرفت،

و سرانجام بعضی از کتاب‌ها بطور کامل بوسیله این نوع چاپ، تکثیر شد. چاپ قالبی بر روی پارچه هنوز در «قلمکارسازی» معمول است.

اولین قدم بزرگ در پیشرفت فن چاپ، اختراع «حروف قابل انتقال» بود. استعمال این نوع حروف بین سال‌های ۱۰۵۱ و ۱۰۵۸ م در چین آغاز گردید. در اروپا، ظاهراً اختراع حروف قابل انتقال بدون اطلاع از کار چینی‌ها و بقول معروف بوسیله «گوتنبرگ» (۱۴۰۰ - ۱۴۶۸ م) در شهر مانیتس آلمان صورت گرفت.

فن چاپ به سرعت در اروپا رواج پیدا کرد، و در ۱۴۸۷ تقریباً در همه ممالک اروپا چاپخانه‌هایی دایر بود، و مخصوصاً ایتالیا از جهت طرح حروف چاپ اعتبار تمام یافت، و در نیمه اول قرن ۱۶ م این اعتبار به پاریس منتقل شد. در همین قرن فن چاپ از فن تهیه «حروف چاپ» تفکیک گردید. به سبب محدودیت‌های ناشی از اصلاح دینی که در فرانسه در امر چاپ پدید آمد، عده‌ای از چاپگران، کارگاههای خود را از فرانسه به هلند منتقل کردند، و این سرزمین عمده‌ترین مرکز صنعت چاپ شد، و حروف و مطبوعات را به همه اروپا صادر می‌کرد. فن چاپ بوسیله «و. ککستن» وارد انگلستان شد (به قولی پیش از ۱۴۷۶ م)، و ظاهراً در ۱۵۳۹ در اسپانیای جدید (مکزیک) کتاب چاپ می‌شد. گذشته از بعضی اصلاحات جزئی، تا سال ۱۸۰۰ م فنون چاپ و حروف‌ریزی عمدتاً به همان صورت بود که گوتنبرگ به عمل آورده بود. چاپ بوسیله ماشین دستی به عمل می‌آمد؛ کاغذ هم بوسیله دست و ورق به ورق تهیه می‌شد. اختراعات عمده‌ای که از حدود ۱۸۰۰ به بعد صورت گرفت بر سرعت کار افزود، و از هزینه آن کاست. از ۱۸۰۰ طریقه «سترئوتایپ» رواج یافت؛ در ۱۸۱۰ «ف. کونینگ» از نیروی بخار در ماشین چاپ استفاده کرد؛ در ۱۸۴۶ - ۴۷ «ر. م. هو» طرح یک ماشین چاپ «روتاری = چرخنده» را ریخت؛ در ۱۸۸۶ «لاینتایپ» و در ۱۸۹۶ «مونوتایپ» اختراع شد، که خود عمل حروفچینی را انجام می‌دهند.

امروزه بطور کلی سه طریقه در فن چاپ معمول است: الف) چاپ حروفی یا برآمده ب) چاپ همسطح ج) چاپ گود یا گراوری. این تقسیم‌بندی برحسب این است که نقوشی که از روی آنها چاپ می‌کنند، نسبت به «صفحه چاپ = صفحه حامل نقوش» برآمده یا با آن همسطح یا در آن کنده شده باشد. چاپ حروفی یا چاپ سربی (به مناسبت جنس حروف چاپ) یا چاپ برآمده را در آغاز ورود فن چاپ به ایران، به نام اروپایی آن، تیپوگرافی (Typography) نیز می‌گفتند. در طریقه چاپ حروفی، نقوشی که اثر آنها باید بر صفحه کاغذ چاپ شود، بالاتر از زمینه صفحه چاپ قرار دارد، و مستقیماً با کاغذ تماس پیدا می‌کند. تا حدود ۱۹۰۵ تقریباً در همه کارهای

چاپی از طریقه چاپ حروفی استفاده می‌شد، و امروزه نیز این طریقه بیش از طرق دیگر معمول است. در چاپ همسطح یا لیتوگرافی (Lithography) (چاپ سنگی)، نقوش با زمینه صفحه چاپ همسطح است. از حدود ۱۹۰۵ به بعد، طریقه چاپ همسطح که قبلاً فقط برای مقاصد خاصی (تکثیر تصویر و نقشه) بکار می‌رفت، بیش از پیش مورد توجه واقع شد و چاپ «افست» از آن ناشی گردید. در چاپ گود یا چاپ گراوری، قسمت‌هایی که باید چاپ شود، پایین‌تر از زمینه صفحه چاپ قرار دارند و گود هستند. در چاپ گراوری، نخست از کلمات و تصاویر عکسبرداری می‌شود، و بعد نقش نگاتیف آنها را بر یک استوانه مسی نقر می‌کنند و به این ترتیب، گودی‌های کوچکی بر سطح استوانه ایجاد می‌شود. محل نصب این استوانه در ماشین چاپ طوری است که، در موقع گردیدن استوانه، سطح آن از یک طرف همواره با حوضچه‌ای مملو از مرکب تماس دارد، و از طرف دیگر، تیغه‌ای فولادی، مرکب را از سطح استوانه، پاک می‌کند، و در نتیجه، مرکب فقط در داخل گودی‌های (نقوشی که باید از روی آنها، چاپ بعمل آید) باقی می‌ماند. کاغذ، در حالی که با فشار از روی این استوانه عبور می‌کند، ذرات مرکب را بخود می‌کشد و اثر نقوش بر آن می‌افتد. عمق گودی‌ها متفاوت است، و مقدار مرکبی که از آنها بر صفحه کاغذ منتقل می‌شود با عمق آنها تناسب دارد؛ به همین جهت، در چاپ گراوری، سایه روشن‌های مختلف یک تصویر، بهتر از چاپ حروفی یا افست بر صفحه کاغذ نقش می‌بندند، ولی در مقابل، دقت و ظرافت نقش حروف به اندازه دقت و ظرافت آنها در چاپ حروفی یا افست نیست. چاپ گراوری را، اگر با ماشین روتاری انجام گیرد، روتاگراور گویند. «ماشین‌های چاپ حروفی» را به سه دسته عمده تقسیم می‌کنند: سطحی (یا مسطح)، استوانه‌ای، و روتاری.

(۱) در ماشین سطحی، یک صفحه مسطح و متحرک، کاغذ را بر روی صفحه چاپ که در محل خود ثابت است، فشار می‌دهد. اغلب ماشین‌های سطحی، کوچک‌اند و معمولاً برای چاپ کردن بلیط، صورت حساب و فرم‌های اداری از آنها، استفاده می‌شود. (۲) در ماشین‌های استوانه‌ای، یک استوانه فلزی، کاغذ را بر روی صفحه چاپ فشار می‌دهد. کتاب‌ها و مجله‌هایی را که تیراژ کمی دارند، و بالاخص کتاب‌هایی را که نفیس بودن چاپ آنها مورد نظر است، با این گونه ماشین‌ها چاپ می‌کنند. (۳) در ماشین روتاری، علاوه بر این که یک استوانه فلزی، کاغذ را بر روی صفحه چاپ فشار می‌دهد، خود صفحه چاپ، بصورت لوحه‌ای یکپارچه و نیم‌دایره است که بر استوانه دیگری بسته می‌شود. این لوحه را به طریقه «سترئوتایپ» تهیه

می‌کنند. ماشین چاپ روتاری بزرگترین و سریع‌ترین نوع ماشین‌های چاپ کنونی است، و معمولاً برای چاپ روزنامه‌های پرتیراژ استفاده می‌شود. ماشین چاپ روتاری می‌تواند هر ساعت ۶۰/۰۰۰ نسخه روزنامه را چاپ کند، صفحات آن را بُرش بزند، تا بزند و تعداد نسخه‌های چاپ شده را بشمارد. (۲۸)

چاپ افست:

در چاپ افست با استفاده از خاصیت عدم تداخل آب و چربی و بوسیله فیلمبرداری می‌توان انواع متن‌ها و تصاویر را تکثیر نمود. در این وسیله ابتدا از عین مطلب، فیلم گرفته می‌شود و سپس همین فیلم بوسیله نور شدید روی صفحات مسی یا آلومینیومی به نام «زینک» منتقل می‌گردد و در اثر تماس زینک با نوردهای مرکب دهنده ماشین افست، قسمت‌هایی که بوسیله نور ظاهر شده‌اند، مرکب را به خود جذب می‌کنند و سپس در اثر تماس با یک سیلندر پلاستیکی با زینک، مطالب از روی زینک بر روی سیلندر لاستیکی منعکس شده و در نتیجه تماس با کاغذ، عیناً بر روی کاغذ منتقل می‌گردد. (نگ. چاپ) (۳)

چاپ اول:

نخستین سری از کتاب، نوشته یا اثری که به چاپ می‌رسد. (۱)

چاپ توری ← چاپ سیلک
چاپ تیزابی سوزنی ← حکاکی تیزابی سوزنی
چاپ حرفی ← چاپ
چاپ سنگی (مسطح) ← چاپ
چاپ سیلک:

روشی در چاپ تورینه‌ای (یا استنسیلی) که در آن رنگ یا مرکب را با استفاده از «روبه» یا «اسکوئی جی» از سوراخ‌های توری ابریشمی یا «ارگاندی» عبور می‌دهند تا روی کاغذ یا پارچه‌ای که در زیر توری است، چاپ شود. بخش‌هایی از توری را، بنابه وضعیت طرح یا نقشه‌ای که چاپ می‌شود، از پیش با استفاده از لاک می‌پوشانند و به اصطلاح «مرکب‌بندی» می‌کنند. (۶)

چاپ قالبی ← چاپ

چاپ و چاپخانه در ایران:

اگرچه تهیه «چاو» [نوعی پول کاغذی در عهد سلطنت گیخاتون، قرن ۷ ه. ق] را می‌توان نوعی طریقه چاپ و افست، نخستین چاپخانه عربی و فارسی در ایران ظاهراً در اوایل قرن ۱۱ ه. ق (۱۰۲۰ تا ۱۰۳۰ ه. ق) بوسیله کشیشان «کرملی» در دیر آنان

در اصفهان دایر گردید، و به بسمه خانه معروف شده بود. لفظ «بسمه basme» یا باصمه، که بعد در ایران بصورت باسمه هم نوشته شد، و در نزد ترکان عثمانی و ترکان شرقی معمول بوده، از عهد مغول بکار رفته است، و مغولان تصویر پادشاهان مغول را «بسمه» می‌گفتند. در جلفای اصفهان، ظاهراً نزدیک به ۳۰ سال پس از این که شاه عباس اول صفوی، ارامنه را به آنجا کوچانید (۱۰۱۳ ه. ق)، چاپخانه ارمنی دایر گردید، که اثری که در ۱۰۵۰ ه. ق در آنجا چاپ شده، باقیست. خود ایرانی‌ها سالیان درازی توجهی به مطبعه نداشتند، و اگر هم گاهی صحبتی از آن می‌رفت (چنانکه شاردن در سیاحتنامه معروف خود گفته است)، از مرحله حرف تجاوز نمی‌کرد، تا آن که ظاهراً در سلطنت فتحعلی شاه، نخستین چاپخانه «طپوگرافی = چاپ سربی» تحت حمایت و تشویق عباس میرزا ولیعهد در تبریز دایر شد، و شخصی بنام آقا زین‌العابدین تبریزی، رساله فتحنامه (از میرزا ابوالقاسم قائم مقام) را که ظاهراً نخستین کتاب فارسی است که در ایران با حروف عربی طبع شده است، به چاپ رسانید (۱۲۳۳ ه. ق) همچنین عباس میرزا در حدود ۱۲۴۰ میرزا جعفر تبریزی را به مسکو فرستاد، تا یک دستگاه چاپ سنگی بیاورد، و آن صنعت را نیز بیاموزد، و او دستگاهی به تبریز آورد و دایر کرد. گویند فتحعلی شاه، میرزا زین‌العابدین تبریزی را به تهران احضار کرد. (۱۲۴۰ ه. ق) و او تحت توجه منوچهرخان گرجی (بعداً ملقب به معتمدالدوله) قرآن معروف به قرآن معتمدی را به چاپ رسانید، و از شاگردان او میرباقر نامی بود که بعدها ناسخ التواریخ را به چاپ سنگی رسانید. بهرحال، در حدود ۱۲۴۰ ه. ق در تبریز و تهران چاپخانه سربی دایر بوده است، چنانکه چاپخانه چاپ سنگی نیز در حدود ۱۲۵۰ در تهران وجود داشته است. ظاهراً چاپ سربی در ۱۲۶۱ ه. ق در تهران، یک چند موقوف شده است. در اصفهان نیز بین ۱۲۴۴ و ۱۲۴۸ ه. ق چاپخانه سنگی وجود داشته است، و رساله حسینی، که در این شهر طبع شده است، مربوط به این زمان است. قرآن چاپ سنگی شیراز نیز مربوط به همین سالها است. بعد از تبریز و تهران، و ظاهراً پس از اصفهان و شیراز، نخستین شهری که در آن چاپخانه دایر گردید، ارومیه (رضاییه) بوده است، که از ۱۲۵۶ ه. ق به بعد، مبلغین مسیحی در آنجا یک مطبعه سربی عربی و سریانی و انگلیسی دایر داشتند. بعد از ارومیه ظاهراً بترتیب تاریخی آتیه در سایر شهرهای ایران مطبعه داخل شد: بوشهر، مشهد، انزلی، رشت، اردبیل، همدان، خوی، یزد، قزوین، کرمانشاه، کرمان، گروس، کاشان.

با اینکه اول بار چاپخانه سربی در ایران وارد شد، بعدها چاپ سربی مدتهای

دراز منسوخ و چاپ سنگی دایر شد، تا آنکه در ۱۲۹۰ ه. ق در حین مسافرت ناصرالدین شاه قاجار به اروپا، در اثنای توقف وی در استانبول، یک دستگاه چاپخانه با حروف عربی و فرنگی به قیمت پانصد لیره عثمانی خریداری و به تهران فرستاده شد، ولی از آن استفاده به عمل نیامد، تا آن که در سال ۱۲۹۲ ه. ق، «بارون لویی دونورمن» امتیاز روزنامه‌ای بنام «پاتری = وطن» را تحصیل کرد، و مطبعه را تعمیر نمود و بکار انداخت. در تبریز نیز در حدود ۱۳۱۷ ه. ق باز یک دستگاه چاپ سربی دایر شد. با ازدیاد مدارس و توسعه تعلیمات و افزایش عدّه باسوادان، وسایل چاپ در ایران، مخصوصاً در سالهای اخیر بسیار افزایش یافته است، و حتّی بعضی از چاپخانه‌ها با وسایل بسیار نوین مجهّز شده‌اند. (۲۸)

چاقو: (خشه)

صفت حرف، کلمه یا قطعه‌ایست که پهنای قلم در هر بخش از نوشته، بیشتر از اندازه معمول باشد و شکل حروف و کلمات، گوشت‌دار باشد. مثلاً شمره‌های (بخش پایانی) حروف دایره‌ای به جای این که یک ششم پهنای قلم باشند، با ضخامتی برابر یک چهارم نوشته شوند. (مق: لاغر) (۱۱)

چاقو ← قلمتراش

چاقوتیزکن ← سنگ قلمتراش

چاقوسازی:

از زمانهای بسیار قدیم صنعت چاقوسازی در ایران رواج داشته است. زیرا ایرانیان معتقد بودند که همواره یک آلت برنده و وسایل تهیه آتش را همراه داشته باشند. در قدیم برای روشن کردن آتش از دو قطعه سنگ آتش زنه (سنگ چخماق) استفاده می‌کردند و سنگ کوارتز (کوارتز یا دُرکوهی سنگی است بسیار سخت که سختی آن نه دهم و سختی الماس که سخت‌ترین سنگها است یک می‌باشد. کوارتز به رنگها و اسامی مختلف دیده شده است که یکی از انواع آن عقیق است که به رنگهای کهربایی - زرد - سفید - جگری - جگری مایل به سیاه و سبز دیده شده است) را پس از صیقل دادن جهت بریدن اشیا مورد استفاده قرار می‌دادند.

بطور خلاصه صنعت چاقوسازی همواره در ایران رواج داشته و مرکز آن در قرن اخیر شهرستان زنجان بوده است. شهرستان مزبور تا زمان نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. از انواع چاقوهای کاردست زنجان نوع قلمتراش آن معروفتر و مرغوبتر است و هر زمان که در هنر خوشنویسی پیشرفتی حاصل می‌شد این صنعت رونق بیشتری بخود می‌گرفت.

زنجان قلمتراش سازهای معروفی داشته و دارد و در حال حاضر معروفترین آنها ابوالفضل نظم پرور است. از بیست سالگی صنعت چاقوسازی را نزد استاد فتحعلی زنجانی آموخت و در مدت دو سال در این فن استاد شد و انواع چاقوهای شکاری و جیبی را می ساخت و در ۲۵ سالگی به تهران آمد و اولین قلمتراش سفارشی را برای مرحوم کیمیا قلم ساخت و همین قلمتراش که با کیفیت بسیار خوبی ساخته شده بود باعث معروفیت وی شد.

هنرمندان خوشنویس از اقصی نقاط کشور به وی مراجعه می کردند و در اندک مدتی شهرت وی به جایی رسید که از کشورهایی چون مصر و عراق سفارش قلمتراش می پذیرفت. بعضی از کلکسیونرهای ایران انواع قلمتراش های نظم پرور را در اندازه های یک تیغه تا چهار تیغه جمع آوری کرده، همراه با قلمتراش های ساخت کشورهای خارجی، کلکسیونهای نفیسی را تشکیل داده اند.

نظم پرور می گوید که بیشتر قلمتراش سازان برای ساختن تیغه و فنر چاقو از فنر اتومبیل و یا فولادهای مشابه آن استفاده می کنند ولی او سوهان های نیکلسون و ماه نشان سوئدی را برای اینکار انتخاب می نماید، باین ترتیب که ابتدا سوهان را در کوره سرخ کرده، چکش کاری می کند و با روغن موتور اتومبیل قطعات مورد نظر را آب می دهد، آب را باید کم و زیاد کرد و به اصطلاح «عیار» کرد تا متعادل شود زیرا اگر آب زیاد داده شود تیغه چاقو در اندک زمانی «لب پر» و بصورت اره در می آید و [اگر آب کم داده شود حالت فنریت تیغه و قابلیت تیز شدن آن کاهش می یابد] و تیغه چه موقع آب دادن و چه موقع چکش کاری نباید بیش از اندازه سرخ و گداخته شود و یا بالعکس زیرا به فولاد لطمه وارد می آید و استقامتش کم می شود.

پس از آب دادن فولاد، با سنگ سمباده ناهمواریهای فولاد را از بین می برند و سپس با سنگ تیزکن معروف به «سنگ رومی» آنرا تیز کرده و با مایعی معروف به واکس آلمانی آنرا صیقل می دهند.

دسته چاقو را معمولاً از شاخ گوزن، استیل، مسوار، شاخ گاومیش و یا اخیراً از نوعی پلاستیک سخت می سازند.

قلمتراش های سفارشی گاهی اوقات با دسته صدف یا نقره و یا عاج ساخته می شوند. [در قلمتراش های ساخته نظم پرور از یک تیغه یا شش تیغه دیده می شوند] قلمتراش باید معمولاً دارای دو تیغه باشد که [تیغه کوچک آن برای تراشیدن قلم کتابت و عبارت دیگر برای خالی کردن کناره میدان قلم و پرداخت بکار می رود و تیغه بزرگ آن برای قط زدن و تراشیدن قلم های بزرگ و محکم مورد

استفاده قرار می‌گیرد.]

برای اینکه لبه تیغه قلمتراش معیوب نشود در انتخاب قط زن باید دقت کرد [زیرا فشار وارد بر تیغه قلم تراش پس از قطع کردن نوک قلم بوسیله قط زن گرفته و به عبارتی کُتنی می‌شود] متداول‌ترین قط‌زن‌ها از چوب شمشاد و نوعی خیزران تهیه می‌شود.

بعضی از خطاطان زردپی گاو را گرفته و به دو طرف یک تخته صاف می‌بندند، پس از خشک شدن زردپی اگر با تیغ تیز روی آنرا بتراشند، بصورت جسم شفافی مانند کهربا در می‌آید که برای قط زدن بسیار مناسب است.

از بین قلمتراش‌های خارجی، قلمتراش‌های ساخت انگلستان از سایر قلمتراش‌ها معروفتر و ساخت کارخانه راجرز Rogers آن بیش از سایر انواع آن علاقمند داشته است و بهترین انواع قلمتراش کارخانه راجرز دارای دوماک بشرح ذیل می‌باشند. و نوع مرغوبتر آن دارای مارک:

To His Majesty Rogers Cutler's to, Her Majesty Patent
شهر شفیلد (Sheffield) انگلستان بوده است. انواع چاقوهای ساخت کارخانجات راجرز که در حدود یکصدسال قدمت دارد به قیمتهای گزاف خریداری می‌شود.
از انواع قلمتراش‌های دیگر ساخت خارجه که در ایران معمول و مورد توجه است قلمتراش‌های کارخانجات زیبال، سولین جر و دومرغ نشان آلمان می‌باشند. (۱۰)

اکنون که سخن به اینجا رسید بی‌مورد نیست که برای آشنایی علاقه‌مندان فهرست لوازم و آلات و اسبابی را که در چاقوسازی به کار میرود نیز ذکر کنیم که هر یک از آنها بنوبه خود محلّی و مقامی و موقعی کم و بیش لازم و مهم دارد.

۱- گیره ۲- سندان ۳- چکش ۴- کوره ۵- سوهان در هفت قسم خرد و بزرگ و انواع و اقسام ۶- نیم‌گرد ۷- سه‌پهلوی ۸- تخت ۹- سوهان‌گرد ۱۰- مته ۱۱- سنگ رومی ۱۲- سنباده ۱۳- سوراخ‌کن (درل) ۱۴- گیلانس و برای تکمله موضوع چند رقم اسامی و اصطلاحات انواع تیغه قلمتراش عبارت است از: نشتری - برگ بیدی - خنجری - نوک باریک - تیغه ستبر برای قطع (یا قط) زدن قلم و تیغه یحیائی. (۳۶)

چپ‌نویس:

کسی که توانایی بر عکس نوشتن حروف و کلمات را داشته باشد، خطی که از چپ به راست نوشته شده باشد. (۱)

چپ‌نویسی: (نخ)

هنگامی که خطاط، عبارتی را برعکس بنویسد (از چپ به راست) که در گذشته برای نوشتن خط برگردان، مهرسازی و حکاکی ارزشمند بوده و مهارت نویسنده را آشکار می‌کرده است. (۱)

چربه:

کاغذ چرب نقاشی. (۱۶)

چربی دوده:

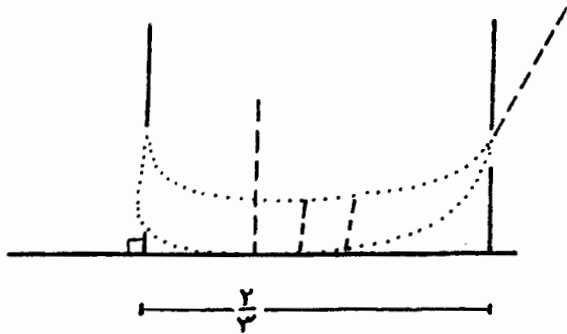
چون دوده از خام سوختن مواد نفتی حاصل می‌شود، دارای نوعی چربی است. هنگام ساختن مرکب خوشنویسی، دوده را در خمیر گرفته و در تنور می‌پزند تا چربی آن از میان برود. (۱)

چرخ: (خش)

چرخ را می‌توان «دور مجازی» نیز نامید چرا که «دور» در دوایر و حروفی مورد بحث است که دارای قوس و دور واقعی‌اند، در حالیکه «چرخ» در سطح‌هایی تقریباً تخت بکار می‌رود که دارای دور خفیف و یا به تعبیری، مجازی هستند. (باید دانست که در صعود و نزول هم، اصطلاح حقیقی و مجازی از گذشته متداول بوده است). هرگاه حرکت قلم سبب تغییر زاویهٔ دونیش قلم (وحشی و نسی) یعنی راست و چپ شود، چرخ انجام می‌گردد. چرخ را می‌توان در قسمت آغازین حروف «ح، د، ب» مشاهده کرد. مثلاً در آغاز حرف «ب» زاویهٔ قلم یعنی قلمگذاری با خط عمود تقریباً $22/5$ درجه اختلاف دارد. (این زاویه را مثبت می‌خوانیم به این مناسبت که در سمت راست کرسی عمودی قرار دارد). با پیش رفتن قلم، در هر جزء از این حرف، این اختلاف زاویه کمتر می‌شود تا اینکه در $\frac{2}{3}$ پایان آن، زاویهٔ قلم به صفر رسیده و با خط عمود، منطبق می‌شود؛ همین بخش از حرف «ب» است که پهن‌ترین و گودترین قسمت آن بوده و به اصطلاح گذشتگان، اگر قدری آب فرضی در داخل حرف بریزیم، در این بخش، جمع خواهد شد.

هنگامی اهمیت چرخ بیشتر آشکار می‌شود که در پایان همان حرف «ب» قلم با زاویهٔ صفر درجه روبه بالا (صعود) حرکت کرده و در نتیجه، حرف بسیار بدشکل و ناموزون نوشته شود. چرا که دور مجازی در بخش پایانی این حرف نیز، زیباکننده و مکمل آن است به این صورت که پیش از حرکت قلم بسوی بالا، قلم چند درجه زاویه یافته و سپس صعود می‌کند. این زاویه (که موجب گرد شدن انتهای حرف است).

هماهنگ کننده زاویه مثبت بخش آغازین بوده و سبب تعادل و توازن این حرف می شود و در نتیجه، اصل تناسب نیز به تحقق می پیوندد. (۱)



چرخه رنگ پرانگ: (Prang)

چرخه رنگی که به اختلاط رنگ ها می پردازد. رنگ های اصلی در این چرخه رنگ عبارتند از: «زرد، قرمز و آبی». رنگ های رده دوم، از اختلاط رنگ های اصلی، و رنگ های بینابینی از اختلاط رنگ های طرفین تشکیل می شود. مثلاً رنگ های زرد و نارنجی در اختلاط با یکدیگر، رنگ بینابینی زرد - نارنجی را بوجود می آورند. تنظیم کننده این چرخه رنگ، لوئی پرانگ (۱۹۰۹ - ۱۸۲۴ م) بوده است. (۶)

چَرغان ← طغرا

چسب: (وس)

در نقاشی، جلدسازی و زیرسازی کاغذ، چسباندن کاغذها و چوب و یا مخلوط در رنگ بکار می رود. چسب ها عموماً به سه دسته اند.

الف) چسب استخوان (ب) چسب پوت (ج) چسب ماهی و چسب هایی که از مشتقات صنعتی، گیاهی و یا حیوانی بدست می آید، از جمله سریش (گیاهی)، سریشم تخته ای (از پوست، سم، استخوان و شاخ حیوانات) و سریشم سفید بخاری (صمغی بنام ویناویل). (۵۱)

چسب آرد:

به ندرت در نقاشی استفاده شده است. برای تهیه آن، آرد را در یک قابلمه بریزید و آب سرد به آن اضافه کنید و در حال حل شدن، دقت کنید تا در محلول، گلوله های آرد، پیدا نشود. (۵۱)

چسب استخوان:

از استخوان های گاو، اسب و حیوانات دیگر بدست می آید. استخوان را از

گوشت و چربی جدا و تمیز می‌کنیم و می‌شکنیم و با حرارت متوسط می‌جوشانیم. مایعی را که با این روش بدست می‌آوریم، بعد از آن که رقیق شد از صافی عبور داده، در ظرفی می‌ریزیم. وقتی که خودش را گرفت و حالت ژله‌ای پیدا کرد، آن را به شکل نوار می‌بریم و در این حالت می‌گذاریم تا کاملاً خشک شود. این نوع چسب در قدیم ناشناخته بود. (اما یک نوع چسب وجود داشت که از مخلوط جوشانده‌گوش و آلت گاو بدست می‌آمد و نقاشان قدیم از آن استفاده می‌کردند.) چسب تهیه شدن از استخوان و پوست، استفاده خاص خود را دارد. چسبی که در بازار موجود است، بصورت ورقه‌های شفاف می‌باشد که به نام «ژلاتین» بفروش می‌رود. (۵۱)

چسب برنج:

مخلوط آب و آرد برنج را به مدت یک دقیقه می‌جوشانیم و یا برنج را می‌جوشانیم و صاف می‌کنیم؛ آبی را که برنج در آن جوشانده‌ایم، یک شب در ظرفی نگه می‌داریم، سپس مایعی که در ظرف، ته‌نشین شده است، بعنوان لعاب برنج استفاده می‌شود. (۵۱)

چسب پوست: (نق)

این نوع چسب را از قطعه پوستی بی‌مصرف مثل پوست گربه، خرگوش، قطعه جیر، دستکش کهنه و غیره بدست می‌آوریم. طرز ساختن مانند ساختن «چسب استخوان» است ولی مواد اولیه، پیش از استفاده باید تمیز شسته و از خون، مو و گوشت، پاک شود و پس از آن در یک طشت آب آهک خیس بخورد، به این وسیله یک چسب خیلی خالص و لطیف که به شکل نوارهای نازک در بازار بفروش می‌رود، بدست می‌آید. این نوع چسب از دوران باستان شناخته شده است، در بازار ایران این نوع چسب به نام «سریشم تخته‌ای» معروف است که تا چندی پیش در نجاری استفاده می‌شد. این گونه سریشم بهترین چسب برای زیرسازی بوم رنگ روغنی، کاغذ آبرنگ و چسب مخلوط با طلا، برای مطلقاً کاری آبرنگ است.

روش استفاده: مقداری سریشم را با دو برابر آب مخلوط کنید و پس از آن ۲۴ ساعت به حال خود بماند، سپس آن را به همراه ظرف (خودش) در ظرفی دیگر که مقداری آب دارد و روی چراغ می‌جوشد، قرار بدهید تا موقع گرم شدن، حرارت مستقیم شعله، خاصیت آن را از بین نبرد. بعد آنقدر آب به سریشم اضافه کنید که غلظت آن به مربای رقیق برسد، سپس آن را از روی چراغ برداشته و صبر کنید تا کمی خنک شده و قابل استفاده گردد.

برای اینکه بوم تَرَد و شکننده نشود، چند قطره گلیسرین، عسل یا شیرۀ انگور به

محلول اضافه کنید. بهترین سریشم، «سریشم پوست خرگوش» است. سریشم نباید خاصیت قلیایی یا اسیدی داشته باشد. (برای آگاهی از این امر می توان از کاغذ تورنسل استفاده کرد). (۵۱)

چسب ماهی: (نق)

چسب ماهی از کیسه هوای بعضی از ماهی ها مخصوصاً از ماهی خاویار (اوزون برون) و خانواده آن بدست می آید. کیسه هوا را تمیز می شویم، خشک کرده و پوست آن را می کنیم، این ماده اصلی «چسب ماهی» است. کیسه هوا فقط در آب جوشان حل می شود و در بازار به نام چسب های ژلاتینی مختلف بفروش می رود که با اصل چسب ماهی شباهت ندارد. چسب ماهی به شکل نوار فروخته می شود که بوسیله بوی تند ماهی، از سایر چسب ها باز شناخته می شود و در ضمن بدطعم نیست، در حالی که چسب های استخوان و پوست (سریشم) بسیار بدمزه است؛ دیگر این که نوار چسب های استخوان و پوست، در آب بیشتر از چسب ماهی ورم می کنند. این گونه چسب ماهی، پس از ۲۴ ساعت نگهداری در آب، شفاف می شود. برای استفاده از چسب، آن را در یک ظرف قرار داده و داخل ظرفی دیگر، محتوی آب جوش می گذاریم تا حل شود. (حرارت مستقیم آتش، خاصیت چسب را از بین می برد). (۵۱)

چسب نشاسته:

طرز ساختن آن مانند چسب آرد است ولی آب و نشاسته به یک اندازه مخلوط و بعد جوشانده شود تا اینکه حالت ژلاتین زلال داشته باشد. این چسب فقط تا سه روز قابل استفاده است. (۵۱)

چسب نقشه کشی: (وس)

گونه ای نوار چسب، از جنس کاغذکشی، که از آن برای مهار کاغذ در روی میز طراحی استفاده می شود. چسبی است شبیه به چسب کاغذی اما چسبندگی کمتری دارد و به آسانی از روی کاغذ جدا می شود. (۶)

چله:

در زری بافی، مجموع رشته های ابریشمی است که با قرار دادن آنها در کنار یکدیگر، «تار» زری را تشکیل می دهند. (نگ. زری) (۲۸)

چلیپا: (خش)

در ریشه لغوی به معنای کج و موب و متقاطع است و در اصطلاح خوشنویسی به نوشتن موب دو بیت [یا چند بیت] یا چهار مصراع از شعری با مضمون و پیام

واحد که در یک صفحه مستطیل و در چهارچوب اصول و قواعد کلاسیک نگاشته می‌شود، اطلاق می‌گردد که اوج هنرنمایی و ذوق و ابتکار و توانایی‌های اجرایی خوشنویس در آن تجلی می‌یابد. [پس از رسیدن به مرحله عالی] هنرجو ضمن رعایت نکات اصولی در مورد حسن تشکیل و حسن وضع که درباره سطر و دو سطر نویسی فراگرفته است، باید چهار سطر [مصرع] شعر را که امکان دارد از نظر شاکله و هندسه حروف و کلمات، ناهمگون و ناموزون باشد، در مجموعه‌ای به نام چلیپا،



(خط استاد امیرخانی)

تناسب و آهنگ بخشید. بدون آن که ترکیب نسبت‌های طلایی هر سطر، رنگ ببازد. ضمن آن که در مجموع و در هر چهار سطر نیز نسبت‌های مشترک چون زنجیره‌های به هم پیوسته، اتحاد و پیوستگی خود را حفظ کنند در عین حال باید همه اصول زیبایی اعم از تقارن، تناسب، توازن، تعادل و نواخت، بدون تکلف و تصنع، در ریت و آهنگ مناسب، چهره نمایند. (۳۶)

فاصله دو مصراع از چلیپایی که طول هر سطر آن معمولی (نه بلند و نه کوتاه) باشد در حدود ده تا دوازده نقطه با همان قلم می‌باشد و درباره مصراع‌های بلند، می‌توان این فاصله را تا پانزده نقطه نیز افزایش داد. برای مصراع‌های کوتاه یک کلمه کشیده و برای مصراع‌های بلند، دو کشیده مناسب‌تر است. بهترین حالت قرار گرفتن کشیده‌ها روبروی هم (زیرهم) بودن آنها است و یا اینکه کشیده مصراع دوم نسبت به اول، اندکی به سمت راست میل کند. (۱)

چهارچوب:

هرگاه چهار قطعه چوب را با زاویه عمود برهم به شکل مربع یا مستطیل به یکدیگر بچسبانند و روی آن پارچه‌ای بکشند تا بعنوان بوم نقاشی مورد استفاده قرار گیرد. (۱)

چهار دانگ مشقی:

قلمی که پهنای نوک آن چهار تا چهار و نیم میلیمتر بوده و برای قطعه نویسی به کار می‌رود. (۱)

چهره پرداز:

صورتگر، مصور، نقاش. (۲۶)

چهره‌گشایی:

صورتگری، نقاشی.

«توأم ان مخترع مجنون است

کز قلم چهره‌گشایی‌ها کرد

تا شدم مخترع و صورت‌کش

خطکم صورتکی پیدا کرد»

(مجنون رفیقی) (۱)

ح

حاشیه مقوایی:

مقوای ضخیمی که دور نقاشی آبرنگ، طراحی، قطعه خوشنویسی و یا عکس قرار می‌گیرد و بین آن و شیشه قاب عکس، فاصله می‌اندازد و به این ترتیب، ضمن محافظت کار از تأثیر رطوبت، به زیبایی تصویر می‌افزاید. (۶)

حاشیه نگاری: (خشه)

اظهار نظر و نوشتن مطلبی به نظم یا نثر، در حاشیه کتاب یا رساله که اغلب بوسیله هنرمندانی که در آن فن نیز مهارت دارند، انجام می‌شود. مثلاً: حاشیه نگاری یک خوشنویس شاعر بر حاشیه دیوان شاعری دیگر. (۱)

حَبْر: (وسه)

سیاهی دوات، مرکب، دوده، مداد. (نگ. مرکب) (۲۶)

حَجَّار ← سنگتراش

حرف:

هر یک از واحدهای الفباء مانند: ا، ب، پ، ت و... (جمع آن: حروف) (۲۶)
آموزش حروف‌ها، نخستین مرحله یادگیری خوشنویسی می‌باشد. (۱)

حرکت:

در هنر به دو صورت به بیننده القاء می‌شود: یکی از راه تنظیم و مستقرسازی عناصر ترکیب‌بندی، و یکی هم از راه نمایش فعالیت‌های حرکتی و بدنی، مثلاً خم شدن، قدم زدن یا دویدن و نظایر آن. (۶)

حروف برگردان:

حروف چاپ شده بر پشت ورق طلقی که با مالیدن نوک مداد به روی طلق مذکور، می‌توان آنها را به روی کاغذ، منتقل کرد. [که شامل گونه‌هایی از خط مانند: کوفی، نسخ، حروف چاپی و اعداد در اندازه‌های گوناگون می‌باشد.] (۶)
حروف ترصیف ← کرسی

حروف چین:

کارگر چاپخانه که حروف‌های سربی را برای چاپ کردن طبق نمونه می‌چیند. (۲۶)
حروف دایره‌ای ← دوایر
حروف دراز:

به حروفی گویند که قابلیت کشیده نوشته شدن را داشته باشند. مانند: (س، ب)

(۱)

حروف دشوار:

حروفی که نگارش آن دشوار باشد.

«در دل من دو حرف از بیم است

آن یکی جیم و آن دگر میم است» (۳۵)

حروف طلسمات:

که در طلسم و جادوگری آن [را به] کار می‌گرفته‌اند تا منحصرأً به حروف رمزی نگارش یابد و هم طرف مقابل نفهمد. (۳۵)

حروف کاشفی:

حکمای سابق بعضی نسخه‌ها، طلسمات و غیره را با این حروف تحریر کرده‌اند تا که نامحرمان بر رازشان مطلع نشوند. (۳۵)

حروف متشابه:

حرف‌های متزاج. حروف متزاجه یا متشابهه، حروفی را گویند که در نوشتن

جز با نقطه، فرقی نداشته باشند. مانند (ح، ج، چ) و (د، ذ). (مق: حروف ساده) (۲۶)
حروف مرکب:

حروف‌هایی را گویند که از چند جزء ساده تشکیل شده‌اند. مانند (م، ف، ل، ه).
مثلاً حرف «ک» از حرکت حرف (ا)، حرکت حرف (ب) و یک سرکش، بوجود آمده
است. (مق: حروف ساده) (۱)

حروف مفرد:

در خوشنویسی حرف‌هایی را گویند که از یک جزء ساده تشکیل یافته باشند.
مانند: (الف، ب، ر) (مق: حروف مرکب) (۱)

حرف‌هایی که صورت آنها در نوشتن با یکدیگر فرق دارد مانند: (ک، ل، م) (مق:

حروف متشابه). (۲۶)

حسابِ جُمْل ← اَبَجَدْ

حُسنِ تشکیل:

رعایت اصول و ارکانِ نوشتن حروف و اتصالات آن در کلمات می‌باشد که شامل
موارد زیر است: «نسبت، سطح، دور، قوت، ضعف، صعود مجازی، نزول مجازی، صعود
حقیقی، نزول حقیقی، ارسال، سواد و بیاض».

از نظر ابن مقله قواعد خط به دو دسته حسن تشکیل و حسن وضع تقسیم
می‌شوند. (نگ. قواعد خوشنویسی) (۱)

حُسنِ خط:

به معنی نیکویی نوشته است و در اصطلاح، خطی است که چشم نواز باشد.
هنگامی که نویسنده از عهده رعایت هماهنگی قواعد و اصول برآید.

«حرفی که به خط بد نویسی	در وی همه عیبِ خودنویسی
در خوبی خط اگر نکوشی	از بهر خدا نه تیزهوشی»

(جامی)

«کسی که حسنِ خط دوست در نظر دارد

محقق است که او حاصلِ بصر دارد»

(حافظ)

«خط که از شائبه حسن، تهی است

بهره کاغذ ازو روسیهی است

خط چنان به زقلم راننده

که بیاساید ازو خواننده»

(۱) (؟)

در دستنامه‌ای ویژه کاتبان و بازمانده از قرن دهم میلادی آمده که: «یک سوم حُسنِ خط به مرکب، یک سوم به قلم و یک سوم به دست است.» (۴)

[سلطان علی مشهدی، حُسنِ خط را خوانایی آن دانسته و می‌گوید:]

«خط که مایقراست شهرتِ او	آن اشارت بود به خطِ نکو
بهر آن است خط، که بر خوانند	نه که در خواندش فرومانند
ای که مایقراش همی خوانی	نتوان خواندش به آسانی
حُسنِ خط، چشم را کند روشن	قُبْحِ خط، دیده را کند گلخن (۲۲/۱)

در نوروزنامه [حکیم عمر خیام نیشابوری] آمده است: «سه چیز نیکو باید تا خط نیک آید و اگر از این سه، یکی نیکو نباشد، اگرچه خطاط و استاد باشد، خط نیکو نیاید. یکی قلم، دوم مداد [مرکب] و سوم کاغذ.»

ابن خلدون (۸۰۸ ه. ق) در مقدمه کتاب خود گوید: «در هر شهری، زیبایی و خوبیِ خط، وابسته به میزانِ عمران و اجتماعِ مردم آن و کوششِ آنان در راه رسیدن به مرحله کمال و ترقی است زیرا خط در شمار صنایع است و پیشرفت صنایع، وابسته به وضع تمدنِ ملت‌ها و تابعِ عمران آن است.»

ابن مقله گوید، «حُسنِ خط و کتابت به چهار چیز حاصل می‌شود: سیاهیِ مرکب، از روی قاعده و روش اهل خط، نیکو نگاشتن، قلمی که نیک باشد و خوب تراشیده باشی، کاغذ مناسب کار، مرغوب و ملایم» (۲۰)

برای بدست آوردن حُسنِ تشکیلِ حروف در خوشنویسی، رعایت نکات زیر لازم است:

- ۱- توفیه: رعایت قوس، سطح و دور حروف به تناسب پهنای همان قلم.
- ۲- اتمام: رعایت طول، عرض و ارتفاع حروف و تناسب آنها.
- ۳- اسباع: رعایت غلظت و رقت حروف در نوشتن.
- ۴- اکمال: رعایت کلی اصول هر حرف در نوشتن.
- ۵- ارسال: رها کردن دست در پایانِ حروفی چون: د، و، ر.

و برای رعایت حُسنِ وضع نیز باید به نکات زیر آگاهی داشت:

۱- ترصیف: رعایت محل هر حرف یا کلمه با حروف دیگر.

۲- تسطیر: رعایت محل تمامی حروف و کلمات برای هماهنگی یک سطر.

۳- تألیف: رعایت حُسن اتصال حروف در تشکیل کلمه.

۴- تفصیل: رعایت زیبایی در کشیده‌نویسی حروف و کلمات. (۱)

حُسن مجاورت ← حسن همجواری

حسن وضع:

رعایت اصول سطر نویسی که شامل موارد زیر است:

«تنظیم و ترکیب سطر، رعایت فواصل، حسن مجاورت و اعتدال کلمه‌ها، کرسی‌بندی و

کشیده‌نویسی».

(نگ. قواعد خوشنویسی) (۱)

حُسن همجواری: (خش)

رعایت تناسب و زیبایی در ترکیب حروف و کلمات در کنار یکدیگر را گویند و

دقت و ظرافت در انتخاب فواصل هر یک از هم و نیز رعایت کرسی و قرینه‌سازی در

سطر و صفحه. (۱)

حکاکی:

بسیار حک کننده. آنکه شکل یا نوشته‌ای را بر فلز یا نگین انگشتری حک کند؛

نگین سای، مهر کن، مهر ساز. (۲۶)

حکاکی تیزابی برجسته:

نوعی حکاکی تیزابی که در آن، خطوط طرح مورد نظر در روی لوح چاپ،

برجسته باقی می‌ماند و بقیه قسمت‌های لوح [فضای منفی] توسط تیزاب، خورده

می‌شود. (۶)

حکاکی تیزابی سوزنی:

چاپ تیزابی سوزنی، یکی از روش‌های چاپ دستی، از گروه چاپ‌های گود، که

در آن لوح چاپی را با ماده‌ای صمغی می‌پوشانند و سپس با استفاده از قلم‌های فلزی

نوک تیز، طرح دلخواه را بر روی آن ترسیم می‌کنند. سپس لوح چاپی را در ظرف

تیزاب یا ماده اکال قرار می‌دهند تا خطوط طرح شده، خورده و گود شود. (۶)

حک و اصلاح خط ← اصلاح خط

حلقه حروف ← دواير

حل کاری:

عبارت است از طلاکاری یک پارچه بدون خطوط تحریر از تصویر جانوران و

بیشتر شاخ و برگ و گل و بوته و پرندگان و حیوانات افسانه‌ای مانند اژدها و سیمرغ که حواشی کتاب‌های تزیینی و بیشتر حواشی مرّعات و صفحات بدرقه (صفحات سفید ابتدا و انتهای کتاب) با آن تزیین می‌شود. (۱۱)

به کلیه نقش آفرینی‌هایی اطلاق می‌شود که با یک رنگ طلا انجام گرفته و در آن رعایت ریزه‌کاری، پرکاری، تحریر (دورگیری) و نظم الزامی نیست. معمولاً در داخل و نیز خارج متن اجرا می‌شود و نقش عمومی حل‌کاری، بیشتر محدود به حیوانات افسانه‌ای و گاه گل و بوته می‌باشد. و اغلب در جدول‌های تزیینی و اندرون جلد‌های روغنی، اجرا می‌شود. (۱)



خاتم بستن:

توسط عاج و استخوان شتر و غیره نقوش و گل‌هایی بر سطح چیزی ایجاد کردن؛

خاتم کاری کردن. (۲۶)

خاتم ← خاتمکاری

خاتمکاری:

هنر آراستن سطح اشیاء، بصورتی شبیه موزائیک، با مثلث‌های کوچک. طرح‌های گوناگون خاتم همواره بصورت اشکال منظم هندسی بوده است. این اشکال هندسی را با قرار دادن مثلث‌های کوچک در کنار هم نقشبندی می‌کنند. مثلث‌ها را از انواع چوب و فلز و استخوان می‌سازند. هرچه مثلث‌ها ریزتر و ظریف‌تر باشند، خاتم مرغوب‌تر است. در یک طرح خاتم، برای ساختن کوچک‌ترین واحد هندسی، حداقل سه مثلث، و برای بزرگترین آن، حداکثر چهارصد مثلث بکار می‌رود.

زمان آغاز این هنر دانسته نیست، و آنچه درباره آن گفته می‌شود با افسانه همراه است. برخی از استادان خاتمساز هنوز بر این عقیده‌اند که هنر خاتمسازی معجزه ابراهیم پیغمبر است. در زمان صفویه، درهای کاخ‌ها، رحل‌های قرآن، صندوق‌های قبر، و صندلی‌ها را خاتمکاری می‌کردند. صندوق مرقد علی (ع) در نجف، ظریف‌ترین شاهکار خاتمسازی است، که بدست استاد شیرازی ساخته شده، و از زمان صفویه باقی مانده است. و نیز قسمت‌هایی از صندوق مُنبت مقبره شیخ صفی در اردبیل از خاتم است. در آن زمان مرکز خاتم‌سازی شهر اصفهان بود، اما بعدها که این هنر روبه انحطاط گذاشت، شهر شیراز یگانه مرکز صنعت خاتمسازی شد، و ساختن اشیایی مانند تخته نرد و شطرنج و رحل قرآن و قاب‌های کوچک ادامه یافت. در اواخر عهد قاجار، نجارها صندلی‌هایی با خاتم‌های ناقص و بدلی می‌ساختند که نمونه‌هایی از آنها هنوز در خانه‌های قدیمی موجود است. در زمان رضاشاه کبیر، محمد حسین خاتمساز شیرازی، در اداره صنایع قدیمه تهران بکار گماشته شد؛ و برادرش صنیع خاتم نیز به تهران آمد و خود به ساختن اشیاء خاتم از قبیل قوطی سیگار، لوازم آرایش و قاب عکس و غیره پرداخت. به دستور رضاشاه، مقرر شده بود که در کاخ مرمر، اتاقی سراسر از خاتم با ائانه خاتم ساخته شود؛ و چون این دو برادر از عهده کار برنیامدند، استاد خلیل گلریز، همراه با شصت تن خاتمساز، از شیراز احضار شد، و پس از چهار سال، خاتمکاری اتاق خاتم، و نیز ازاره تالار آینه کاخ مرمر را به پایان رسانید. در خاتم‌های ازاره تالار آینه، بجای برنج، نزدیک به یک تَن نقره بکار رفته است. برای ساختن این خاتم‌ها از شیوه زمان صفویه پیروی شده، بدین معنی که طرح‌ها همه بصورت اشکال منظم هندسی است که از تلفیق مثلث‌های کوچک و ظریف بوجود آمده. پس از پایان کار، استاد خلیل گلریز در هنرستان اصفهان به تربیت شاگرد پرداخت. یکی از شاگردان برجسته او، بنام آقا نعمت، در اداره کل هنرهای زیبای کشور در تهران، و دیگری بنام رضا جفّاری، در هنرستان اصفهان به ساختن خاتم و تربیت شاگرد مشغولند. در سال ۱۳۳۴ ه. ش عیسی بهادری، با ساختن طرحی که شکل هندسی نداشت، تحولی در کار خاتمسازی پدید آورد. این طرح بر اساس نقش‌های اصیل قدیمی و مرکب از یک اسلیمی ماری دوسره، دو قراول، و دو جوجه، با چند گل بود. از آنجا که استادان خاتمساز، به ساختن خطوط منحنی و نقوش غیرهندسی با مثلث‌های خاتم آشنا نبودند، بهادری، با صرف شش ماه وقت، طرح خود را به شکل نقشه عملی کار درآورد، و آقانعمت، به یاری شانزده تن از شاگردان خود، پس از یک سال کوشش،

آن را بر سطح میزی، که پایه‌های آن به سبک قدیم خاتمکاری شده بود، منتقل کرد. این میز در سال ۱۳۳۸ ه. ش به آیزنهاور (رئیس جمهور امریکا) که به تهران آمده بود، هدیه شد. میز دیگری به همین سبک، با نقشه بهادری، بدست استاد گلریز، در هنرستان اصفهان ساخته شد، که اینک در موزه هنرهای زیبای تهران نگهداری می‌شود. (۲۸)

خاتمة الكتاب:

موضعی که کتاب در شرف ختم شدن است، که مسک الختام نیز گویند. (۳۵)

خاک بیز: (وس)

آلک کوچک یا ظرفی که شن و ماسه نرم در آن می‌ریختند. (استادان پیشین پس از تراشیدن قلم، پشت قلم را خاک می‌مالیدند تا لغزندگی و چربی آن از بین برود و مرکب به یک طرف قلم جمع نشود که خط را خراب کند و این کار اکنون معمول نیست).

«کاتب چون قلم تراشیدی خاک بر پشت خامه مالیدی»
(سلطان علی مشهدی) (۲۰)

خاک مالیدن بر قلم ← خاک بیز

خاکِ مِل ← مِل
خام:

از صفات خط سست و کم مایه است. هنگامی که نویسنده بخشی از قواعد و اصول خوشنویسی را به گونه‌ای ناقص به کار بندد و در نتیجه نوشته او استوار نباشد. (مق: پخته) (۱)

خامه ← قلم

خامه بر تخته نهادن:

وسایل نوشتن فراهم کردن. (۱۶)

خامه جُنبان:

نویسنده، کاتب. (۱۶)

خامه زدن:

قلم را قَط زدن. (۱۶)

خامه زن:

قَط زن. (۱۶)

ختایی: (نذ)

طرح هنری، دارای انواع بسیار، که از ترکیب گل و برگ‌های دور از طبیعت بر طبق «استیل ایرانی» ساخته می‌شود. این طرح اصلاً ظاهراً با مغول از چین به ایران آمده است. طراحان، برای ایجاد هماهنگی در یک نقشه ختایی، از میان هزاران نوع گل و برگ و غنچه ختایی، معمولاً دو تا شش گونه گل، دو یا سه نوع غنچه، و سه یا چهار گونه برگ انتخاب می‌کنند، و به سلیقه خود آنها را با هم می‌آمیزند. اساس نقشه ختایی عبارت از خطوط منحنی موزونی است که هر یک از آنها «بند» نامیده می‌شود. مجموعه این بندها، مانند استخوان بندی‌ها، سرتاسر نقشه را فرامی‌گیرد. از ترکیب ختایی و اسلیمی، طرحی موسوم به «ختایی اسلیمی» حاصل می‌شود. (۲۸)

ختایی اسلیمی ← ختایی
خط:

در لغت، با قلم نوشتن است و با کتابت و تحریر و رقم به یک معنی است و در صنعت اهل قلم عبارتست از نوشتن صورت‌ها و شکل‌های حروف در حال انفراد و چگونگی ترکیب آنها در تشکیل جمله‌ها و سطرها که دلالت بر نیت‌های درونی انسان می‌کند و آن از خصایص انسانی است که از قوه به فعل می‌رسد و او را از سایر حیوانات ممتاز می‌سازد. جاحظ [وفات ۲۵۵ ه. ق] گوید: «خط زبان دست و سفیر دل و ودیعه گاه اسرار و دریافتگاه اخبار و نگاهبان آثار است.» (۲۰)

ذخیره اطلاعات در قالب نوشتار [خط]، انسان را از وظیفه دشوار جذب کامل و احتمالاً دایمی برخی اطلاعات ویژه رها می‌سازد و امکان تأمل و بازنگری آن را به دست می‌دهد. (۴۹)

اثر و نشانه قلم بر کاغذ و غیره، مجموع نشانه‌هایی که برای تحریر در یک زبان بکار می‌رود از حروف و علائم. (۲۶)

همانگونه که زبان، بدلیل آشکار کردن اندیشه آدمی، ارزشمند است؛ خط نیز که زبان را از بُعد زمانی (شفاهی، گذرا) به صورت مکانی و کتبی تبدیل می‌کند، همواره از تقدس و ارزش خاصی بهره‌مند بوده است.

«نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد»

(حافظ)

«همچنان کز قول ما قولش به است»

خطّ او از خطّ ما نیکوتر است»

(ناصرخسرو) (۱)

خطّ آوانگار:

خطّ آوانگار بسیار پیچیده‌تر [از خطّ اندیشه نگار] است و برخلاف آنچه تجربه و آموخته ما تلقین می‌کند، طبیعی‌تر یا الزاماً کارآمدتر نیست، بلکه از بسیاری جهات فرایندی پریچ و خم و تا حدّی غیرطبیعی است. اندیشه، نخست باید به آواهایی از یک واژه یا جمله فرضی در زبانی مشخص، برگردانده شود و سپس به شکل نشانه‌ای بر یک صفحه کنده کاری، نقاشی یا نقر شود. این نشانه اغلب با مفهوم اندیشه اصلی، کوچکترین رابطه‌ای ندارد. از آنجا که هدف نهایی از ذخیره اطلاعات همانا ایجاد ارتباط است، این نشانه‌ها را باید به آواهای موجود در زبان برگرداند و بدین ترتیب واژه، جمله و اندیشه اصلی را در ذهن خواننده بازسازی کرد؛ و این دقیقاً همان نگرشی است که مردم ابتدایی بدون داشتن خطی برای خود، به مسأله دارند. (نگ. خط اندیشه نگار) (۴۹)

خطّ آینه‌ای ← آینه لی

خطّاشی ← خط نقاشی

خطّاط:

خوشنویس و کسی که خوش می‌نویسد؛ استاد خط.

«هیچ خطاطی نویسد خط به فن بهر عین خط، نه بهر خواندن»

(مولوی)

«خطاط من که عشوه بسیار می‌کند گویی همیشه مشق همین کار می‌کند»

(سبکی) (۲۵)

خطّ الرّیاسی ← قلم الرّیاسی

خطّ اندیشه نگار:

در خطوط اندیشه نگار، اندیشه بطور مستقیم منتقل می‌شود. برای نمونه تصویر «پا» می‌تواند به معنی «پا» یا «رفتن» باشد و تصویر «درخت» معنی «درخت» یا «تازه»، «سبز»، «زندگی» یا نظایر آن را القاء کند. نقّش «دو درخت» نیز شاید بتواند در معنی «جنگل» بکار رود.

(نگ. گونه‌های خط) (۴۹)

خط بد:

نوشته ناخوانا، نوشته‌ای که به آسانی قابل خواندن نباشد.

«حرفی که به خط بد نویسی

در وی همه عیب خودنویسی» (۱)

خط برگردان: (نخ)

هرگاه خوشنویس، عبارتی را از دو سو (چپ به راست و برعکس از راست به چپ) بنویسد؛ در این صورت صفحه دارای خطی محوری است که تمام حروف و



کلمات نسبت به آن دارای قرینه می باشند. این گونه ترکیب می تواند اشکال هندسی، انسان، حیوانات و گیاهان را پدید آورد و قالبی تفننی و تزیینی از خوشنویسی است. تمامی خطوط از جمله: معقلی، کوفی، نسخ، ثلث و نستعلیق را می توان در این قالب بکار برد. (۱)

خَطِ بنایی ← مُعَقَّلِی

خَطِ پُخته ← پخته

خَطِ تحریر ← قلم تحریر

خط تزیینی (نخ)

هرگونه خطی که جنبه تزیینی و آرایش آن، بیش از جنبه فن و هنر خوشنویسی، مطرح و مورد نظر باشد؛ مانند خط گلزار. (۱)

خَطِ تعلیق ← تعلیق

خَطِ تَفَنُّنی: (نخ)

عبارتست از: خط ناخنی، توأمان، برگردان و بسیاری از خط نقاشی ها که در تمامی این گونه ها، ارزش شکل ظاهری و صورت مجموعه خط، بیشتر از خوانده شدن آن می باشد. (۱)

خَطِ تُوَأمان ← توأمان

خَطِ ثَلث ← ثلث

خَطِ چپ نویس ← چپ نویسی

خَطِ حَامِل ← خط کرسی

خط دار:

کاغذی را گویند که دارای خط های افقی، برای صاف نوشتن باشد. (۱)

خط درشت:

اصطلاح غیراهل فن است برای اشاره به قطعه یا مشقی که با قلم دو دانگ و

درشت تر از آن نوشته شده باشد. (۱)

خَطِ دیوانی ← دیوانی

خَطِ رَقاع ← رَقاع

خَطِ رُقعه ← رُقعه

خط روان:

خط خوانا. (مق: خط معما) (۱۶)

خَطِ ریحان ← ریحان

خط ریز:

اصطلاح غیراهل فن است برای اشاره به خطی که با قلم کتابت و ریزتر از آن نوشته شده باشد. (۱)
 خط زمینه ← کرسی
 خط سایه روشن ← شکسته بسته
 خط شجری ← شجری
 خط شکسته تعلیق ← شکسته تعلیق
 خط شکسته نستعلیق ← شکسته نستعلیق
 خط شناس:

آنکه عالم به احوال خطوط و احوال خطاطان و تمیز دهنده میان انواع خطها از جهت زیبایی و نوع کاغذ و قلم است. (۲۵)
 خط طغرا ← طغرا
 خط طومار: (نخ)
 هنگامی که یک خط (از خطوط ششگانه) بصورت جلی و بسیار درشت نگارش یابد. (مق: غبار) (۱)
 خط غبار ← قلم غبار
 خط فارسی:

خط متداول کنونی ایران از دو خط ابتدایی عربی، یعنی کوفی و نسخ قدیم، گرفته شده و این دو خط از دو الفبای نبطی و سریانی در حدود یک قرن قبل از تاریخ هجری اقتباس شده است. معروف است که در قرن چهارم ه. ق، «ابن مقله» از خط کوفی، شش قلم به عنوان: «محقق، ریحان، ثلث، نسخ، رقاع و توقیع» را استخراج کرده است؛ ولی با قرائن و آثاری که هست، مسلم است که این اقلام از دویست سال قبل از ظهور ابن مقله، متداول بوده است، و فقط ابن مقله در تکمیل اقلام ششگانه مزبور کوشیده است. در حدود یک قرن پس از ابن مقله، «ابن بَوَّاب» به این اقلام، جمال تازه بخشید ولی کمال قلم‌های مزبور به دست «یاقوت مستعصمی» در قرن هفتم ه. ق انجام گرفت. قرن هشتم ه. ق یکی از درخشانترین ادوار خوشنویسی است، و پیشوایان این نهضت، شش تن شاگردان معروف یاقوت اند بنام «شیخ زاده سهروردی، یوسف مشهدی، مبارک شاه زرین قلم تبریزی، سید حیدر جلی نویسنده نصرالله طبیب عراقی، ارغون کاملی» که به استادان ششگانه معروف‌اند، و آن خطوط را در سراسر ایران و کشورهای اسلامی نشر کردند. از قرن نهم ه. ق به بعد استادانی در

خوشنویسی این اقلام ظهور کردند که معروف‌ترین آنها در مجموعه این اقلام «جعفر بایستقری تبریزی»؛ در خط ثلث «عبدالله طباخ هروی، شمس بایستقری، بایستقر میرزا، علاءالدین تبریزی، عبدالباقی تبریزی، و علیرضای عباسی تبریزی»؛ در قلم ریحان «سلطان ابراهیم میرزای تیموری و علاءالدین تبریزی»؛ در قلم نسخ و رقا «عبدالله طباخ هروی، علاءالدین تبریزی، عبدالباقی تبریزی، و بعدها، محمد ابراهیم قمی، احمد تبریزی، محمد هاشم زرگر اصفهانی، زین العابدین اشرف الکتاب اصفهانی» و صدها خوشنویس دیگر بودند.

علاوه بر اقلام ششگانه مذکور، که در ممالک اسلامی شایع بود، بعدها قلم دیگری از قلم توقیع و قلم رقا، وضع شد که به قلم [خط] تعلیق معروف گردید و سپس دو خط دیگر بنام «شکسته تعلیق» و «نستعلیق» از آن استخراج شد، که شکسته تعلیق را برای نامه‌نگاری و نستعلیق را برای کتاب‌نویسی بکار می‌بردند. از استادان خوشنویس شکسته تعلیق «خواجه تاج اصفهانی، عبدالحی منشی استرآبادی، درویش عبدالله سلطانی» و از همه معروف‌تر، «خواجه اختیار منشی» است. قلم نستعلیق خود ترکیبی از دو خط نسخ و تعلیق است. در اقلامی که ایرانیان وضع کردند ذوق و سلیقه و لطف مخصوص هویدا است. نخستین کسی که به خوشنویسی نستعلیق معروف شده «میر علی تبریزی» است، و کسانی که پس از او در تکمیل این خط کوشیدند «میرزا جعفر بایستقری، اظهر تبریزی، و مخصوصاً سلطان علی مشهدی» است، و پس از او «میر علی هروی» قواعد این خط را تکمیل کرد و بعد از او خوشنویسانی مانند: «شاه محمود نیشابوری، باباشاه اصفهانی» و دیگران به زیبایی این خط افزودند تا «میرعماد [الحسنی قزوینی]»، بزرگترین خوشنویس ایران، شیوایی و جمال این خط را به حد کمال رسانید، و شاگردانی مانند: «عبدالجبار اصفهانی، رشیدای دیلمی و نورای لاهیجانی» تربیت کرد که خود از استادان ماهرند. دامنه بسط این خط تا دوره قاجاریه کشیده شد، و در این دوره چندین خوشنویس به ظهور رسیدند مانند: «میرزا عباس نوری، میرزا فتحعلی حجاب شیرازی، وصال شیرازی و بعضی فرزندان او، میرزا علی محمد صفای لواسانی، میرزا ابوالفضل ساوجی، و مخصوصاً میرزا محمدحسین کاتب السلطان شیرازی و میرزا محمد رضا کلهر»، که هر یک از چیره دست‌ترین خوشنویسانند. «شکسته» را برای نوشتن نامه‌ها و تحریر به کار بردند، و این خط شکسته نستعلیق به تدریج جایگیر شکسته تعلیق که خواندن آن دشوار بود، گردید. از پیشوایان خوشنویس خط شکسته نستعلیق «مرتضی قلی‌خان شاملو، شفیعا، و میرزا حسن کرمانی» معروفند؛ ولی کمال زیبایی این خط، به دست «درویش عبدالمجید طالقانی»

انجام گرفت، و پس از او شاگردان و پیروان او مانند: «میرزا کوچک اصفهانی، وصال شیرازی، سیدعلی اکبر گلستانه اصفهانی» و خوشنویسان دیگر روی کار آمدند. در قرن حاضر در خط شکسته نستعلیق، سه شیوه متمایز حاصل شد که بنام نویسندگان آن شیوه‌ها «حاج میرزا ابوالقاسم فراهانی، حسینعلی خان امیرنظام گروسی، و میرزا علی خان امین الدوله» معروف گردید و خطی که امروز برای تحریر معمول است از این سه شیوه خارج نیست. (۲۸)

خط کرسی ← کرسی

خط کش: (صح)

قطعه چوبی است در حدود پانزده سانتیمتر که یک طرف آن مانند قلم نی تراشیده شده است و کمی تیز است. برای خط انداختن روی جلد مورد استفاده قرار می‌گیرد. صحافان جدید آن را اسکو می‌شناسند. (۶۳)

خط کش: (وس)

برای کشیدن خط کرسی و همچنین حاشیه‌بندی صفحه به کار می‌رود. (۱)

(نگ. مسطر)

خط کشی:

کشیدن خطوط کرسی بر روی کاغذ مشق تا حروف و کلمات، منظم و دقیق، کنار

هم نوشته شوند. (۱)

خط کشیدن ← خط کشی

خط کوفی ← کوفی

خط گذار:

کاتب، نویسنده (۱)

خط گلزار ← گلزار

خط مجموع:

خط رمز، خط تندنویسی. (۱۶)

خط مُحَقَّق ← مُحَقَّق

خط مُسَلْسَل ← مُسَلْسَل

خط مُشْکَل:

خط ناخوانا. (مق: خط روان) (۱۶)

خط مُعَقَّلِي ← مُعَقَّلِي

الکوفی

ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقم عذاب النار

النسخة

لَا تَنْتَظِرْ أَنْ تُسْحَلَ لَكَ فُرْصَةٌ خَارِفَةٌ لِلْعِبَادَةِ بَلْ ائْتَمِرْ الْفُرْصَةَ الْعَادِيَّةَ وَاجْعَلْهَا عَظِيمَةً

التأیید

اَوْسَادَةُ الْعِزِّ فَصْلٌ لَا مَرَّةَ وَلَا مَرَّةَ أَجْمَلُ مِنْ تَعْرِفِهَا

الفارسی

رُبَّ يَوْمٍ كُنَيْتُ مِنْهُ فَلَمَّا صِرْتُ فِي غَيْرِهِ كُنَيْتُ عَلَيْهِ

الرقیبے

فَبِمَا لَكُمْ أَنْ تَبُوءَ فِي حَيْلِ فَكْرَةٍ مِنْ أَنْ يُعِيسَ طَوْلَ الذَّهْرِ هَبَانًا عَنْ نَصْرَةِ وَطَنِهِ

الدیوانی

اعمر الدنيا كما تم نعمت الله واعمروا الدنيا كما تم نعمتكم - غفرلهم

الإجهازة

أَلَا أَفَلَا الْيَحْيَىٰ نَاصِبًا حَتَّىٰ عَلَىٰ سِدْرٍ مِّنَ الْأَشْجَارِ أَفَلَا نَسْفَعُهَا أُورُوقًا وَفُتَيْلًا

الدبوانى الجليل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خط مُعَمّا: (نخ)

گونه مستقلى از خوشنویسی نیست، بلکه با هر خطی، ممکن است عبارتی را بگونه‌ای نوشت که خواندن آن نیاز به دقت و وقت بسیار داشته باشد. در این صورت هر حرف می‌تواند در ساختمان چند کلمه شرکت کند. (۱)

خط میخی: (نخ)

نام خطی که علامات آن شباهتی به میخ دارد و در کتیبه‌های کهن به کار رفته است و ظاهراً نخست در درّه‌های سفلاى دجله و فرات، محتملاً توسط سومری‌ها تنظیم شده و توسعه یافته. این خط در حکومت‌های بابل و آشور رواج بسیار داشت و آسوربانی پال «پادشاه آشور» کتابخانه‌ای از لوحه‌هایی به خط میخی فراهم آورده بود. در خارج از بین‌النهرین، خط میخی میان حیثها در آسیای صغیر بکار می‌رفت. تحول خط میخی شبیه خط هیروگلیفی مصر بوده است، یعنی از مراحل تصویری بتدریج به مرحله الفبایی نزدیک شده است. کاملترین صورت خط میخی، خطی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی بکار رفته، که در مرحله‌ای میان خط هجایی و خط الفبایی است. مهمترین اثر این خط، کتیبه بزرگ داریوش بزرگ در بیستون [نزدیکی کرمانشاه] است. این کتیبه دو روایت عیلامی و بابلی نیز دارد، که به دو نوع خط میخی مخصوص این دو زبان نوشته شده و با خط میخی فارسی باستان متفاوت است.

کشف خط میخی از راه کشف خط میخی فارسی باستان صورت گرفت و این خط، کلید کشف سایر خطوط میخی گردید. نخستین کسی که در کشف خط میخی قدم بلندی برداشت، گ. ف. گروتفند آلمانی بود. کتیبه بیستون را نخست سر. ه. راولینسن انگلیسی قرائت کرد. آثار مهم خط میخی در نینوا، لاگاش، تل العمارنه، شوش، تخت جمشید، بیستون و بغازکوی یافت شده است. (۲۸)

خط میزان — کرسی

خط ناخن:

فشار بر کاغذ به وسیله ناخن می‌باشد که در این صورت، حروف و کلمات بدون هیچ گونه رنگ و تنها بصورت سایه روشن (با حجمی برجسته یا فرورفته) بر کاغذ دیده می‌شوند. (۱)

خط نستعلیق — نستعلیق

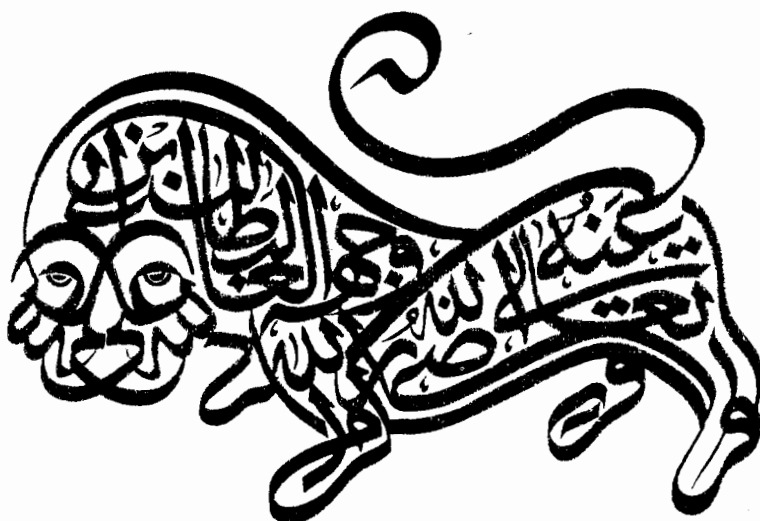
خط نسخ — نسخ

خط نشسته:

خط پخته که به آسانی خوانده شود. (۱۶)

خط نقاشی:

هرگاه بوسیله خط (نه به آن معنی که در نقاشی است بلکه به معنی خط در خوشنویسی) طرحی، نقاشی شود مثلاً طرحی از پیکر یک کبوتر، حیوان یا یک درخت، بوسیله ترکیب حروف و کلمات ایجاد شود که در این صورت، هدف، نقاشی است ولی وسیله، ابزار و تکنیک خوشنویسی است. (۱)



خط نویس ← خطاط

خط و ربط:

کنایه از منظر و کمال. (۲۵)

خط و سواد:

نوشتن و خواندن. (۲۵)

خطوط بسته ← اقلام ششگانه

خطوط هفتگانه ← هفت قلم

خط هلالانه ← طغرا

خطی:

منسوب به خط، نوشته یا خط دست؛ نسخه خطی. (مق: چاپی) (۲۶)

خفی:

مقابل جلی (آشکار) می باشد. (نگ. قلم خفی) (۱۱)

خلعت دادن حروف:

خطی که استاد خوشنویس بر دور حروف یا کلمات مشق و تمرین هنرجو کشد، به علامت زیبایی یا کمال حرف یا بخشی از آن. (۱۶)

خلوت و جلوت: (خش)

در لغت، بمعنی پنهان و آشکار است. در خوشنویسی، از قواعد دوازده گانه بوده و به قاعده «سواد و بیاض» شباهت دارد، ولی تفاوتش در این است که خلوت و جلوت، تنها در صفحه پردازی و تعادل و توازن صفحه دارای اهمیت و اعتبار می باشند. قواعد کرسی، ترکیب و... باید به گونه ای رعایت شوند که در صفحه مشق، بخش هایی سفید و خالی از حرف و بخش های دیگر، شلوغ و متراکم بنظر نرسد. مثلاً در صفحه کتابت، برای ایجاد تناسب میان خلوت و جلوت، سعی می شود تا چند کلمه کشیده در سطرهای گوناگون، زیر هم قرار نگیرند و در نتیجه سبب پیدایش خلوت شوند.

باید دانست که افراط و تفریط در یکی از این دو قاعده، دلیل پیدایش دیگری نیز خواهد شد؛ به این صورت که اگر در بخشی از صفحه، خلوت و یا جلوت دیده شود، به همان تناسب، دیگر بخش های صفحه نیز، متقابلاً دارای جلوت و یا خلوت خواهند شد. یعنی رعایت نکردن یک اصل، سبب پیدایش عیب دیگری خواهد شد. در نظر گرفتن نسبت میان این دو قاعده، بخشی از قاعده «تناسب» است. (۱)

خمسه ← پنجه

خمیر کاغذ:

مخلوطی از کاغذ خیس خورده و چسب که پس از خشک شدن سفت می شود و در ساختن اشیاء و پیکره ها و خصوصاً قلمدان بکار می رود. (۲)

خنجری: (نع)

هرگاه حرف «ر» پس از حرف «د» قرار گیرد، بصورت باریک و تیز نوشته می شود.

(نگ. شکاری) (۱۱)

خوش خط:

کسی که خطش نیکو و زیبا باشد، آنکه خط را از روی اصول، قواعد و زیبا بنویسد. نوشته روشن و خوانا (مق: بدخط) (۲۶)

خوشنویس:

کسی که خط نیک و از روی تعلیم نویسد، خطاط، مشاق.

«آن پنجه کمانکش و انگشت خوشنویس

هر بندی اوفتاد به جایی و مفصلی»

(سعدی) (۲۵)

خوشنویس شدن:

سلطان علی مشهدی می‌گوید:

«ای که خواهی که خوشنویس شوی	خَلق را مونس و انیس شوی
خطّه خط، مقام خودسازی	عالمی پُر زمام خوشسازی
ترک آرام و خواب باید کرد	وین به عهد شباب باید کرد
سربه کاغذ چو خامه فرسودن	زین عمل روز و شب نیاسودن
ز آرزوهای خویش بگذشتن	وز ره حرص و آرز برگشتن...
داند آن کس که آشنای دلست	که صفای خط از صفای دلست
گوشه انزوا نشیمن کن	یادگیر این سخن زپیر کهن» (۲۲/۱)

خوشنویسی:

واژه Calligraphy انگلیسی در معنی «خوشنویسی»، از دو واژه یونانی graphein (به معنی نوشتن) و kallos (به معنی زیبا) مشتق شده است، اما نوشتن زیبا و تکامل سبک‌های متمایز از یکدیگر را نمی‌توان فی‌نفسه، خوشنویسی دانست. برای آفرینش یا به عبارت بهتر، تحقق خوشنویسی واقعی، ترکیب و آمیزش چندین عامل لازم است؛ درک جامعه از نوشتار، اهمیت متن، قوانین صریح، و اغلب بر مبنای ریاضیات، در ارتباط با خطوط و صفحه نوشتار، مهارت و درک خط، ماده نوشتاری و ابزار نوشتن، تماماً عواملی به شمار می‌روند که در این امر مؤثرند. خوشنویسی فراتر از گونه‌ای ساده از مهارت است. لازمه آن داشتن نوعی فردیت است که باید در چهارچوب دستورالعمل‌هایی کاملاً مشخص، متجلی گردد. خوشنویسی تا حد زیادی، بیان نوعی هماهنگی است، بدان گونه که برای تمدنی خاص، قابل درک است. خوشنویسی با خط، ابزار، متن و میراث فرهنگی‌اش هماهنگ است و باید اذعان داشت که گونه حقیقی آن تنها در سه تمدن شکوفا گشته است؛ اعراب و تمدن‌هایی که خط عربی را به کار می‌برند؛ چینی‌ها و آنان که خط چینی را مورد استفاده قرار می‌دهند و تمدن غرب بر پایه الفبای لاتین، قوانین رومی و کلیسای مسیحی. (۴۹)

خوشنویسی ملکه‌ای است که تحت قواعد خاصی، حرکت انگشتان را با قلم

آشنا و توانا گردانند. (۲۰)

عمل خوشنویس، خطاطی، مشاقت. (۲۵)

خوشنویسی مسلمانان:

در تکامل خوشنویسی عربی، اسلام و قرآن، نقشی بنیادین ایفا کرده‌اند. اعراب به هنگام وفات پیامبر اکرم (ص) در ۶۳۲ میلادی، هنوز مردمی بیسواد به شمار می‌رفتند. تنها خطی که در آن دیار بکار می‌رفت نسبتاً ابتدایی و بطور مشخص فاقد ظرافت بود و معدودی از آن اطلاع داشتند. چند صد سال بعد، به هنگام استقرار خلفای عباسی در بغداد، خط عربی نه تنها اصلاح شده بود، بلکه هنر خوشنویسی نیز بتدریج جای خود را در جهان عرب باز می‌کرد. برای چنین تحولی طبعاً می‌توان چندین دلیل ذکر کرد، که پیش از تمامی آنها، ماهیت مقدس قرآن قرار گرفته است. از آنجا که قرآن وحی مستقیم خداوند بود، نخست می‌بایست کاملاً صحیح ثبت می‌شد که همین امر موجب اصلاح خط شد؛ دوم آن که چنان نوشته می‌شد که کسی در منشاء والای آن تردید به خود راه ندهد. از آنجا که در اسلام، پیکرنگاری و تندیس‌سازی نهی می‌شود، نقاشان نو مسلمان ناگزیر بودند برداشت خود را از جهان در حروف کتابت بیان دارند. در اسلام، خوشنویسی عامل تجلی روحانیتی است که از کمال درون سرچشمه می‌گیرد؛ کمالی که ناشی از هماهنگی با خواست خداوند است. در میان مسلمانان و در میان مسلمانان، عرفان و خوشنویسی همواره پیوندی نیرومند داشته‌اند. (۴۹)

خوشنویسی از صدر اسلام، حرفه‌ای بسیار شریف و محترم بوده تا جایی که در احادیث بسیاری آمده است: «کسی که (بسم الله الرحمن الرحيم) را نیکو و خوش بنویسد به بهشت درآید و خدا به او پاداش نیکو دهد.» (۱)

خیزران:

قسمی نی مغزدار از تیره گندمیان جزو دسته غلات صنعتی، دارای ساقه‌های راست و محکم و بلند و خوش‌رنگ. ارتفاعش به بیست متر می‌رسد. برگ‌هایش دراز و شبیه به برگ خرماست. از شاخه‌های آن عصا و چوبدستی سازند و از برگ و پوست آن، ریمان و فرش بافند. (۲۶)



دارالتعلیم:

آموزشگاه، مدرسه، [هنرستان (۲۶)]

دارالخلافة:

سرای خلیفه، شهر پایتخت خلیفه، سرای شاه، قصر سلطنتی، پایتخت سلطان

(چنانکه تهران را در عهد قاجاریه، دارالخلافة می گفتند.) (۲۶)

دارالسّلطنة:

سرای پادشاه، قصر سلطنتی، پایتخت مملکت. (در زمان صفویه تبریز، اصفهان و

قزوین را بدین نام می خواندند.) (۲۶)

داغی: (تذ)

لکه های مانده از فشار قلم که در انتهای خطوط گذاشته می شود. (۳۸)

دانگ:

اگر یک نقطه یا پهنای قلمی را نسبت به عرض نوک قلم، به شش قسمت مساوی

تقسیم کنیم، یک دانگ آن نقطه یا قلم بدست می آید. واحد اندازه گیری پهنای نوک قلم نیز می باشد. (نگ. دو دانگ مشقی) (۱)
 دایره حروف ← دواير
 دراز دامن ← شکاری
 دِسترنیا: (La destrina)

گونه ای چسب برای آهار دادن به کاغذ است. زیرسازی کاغذ با این آهار، موجب درخشندگی رنگ می شود.
 روش تهیه: صد گرم استرنیای سفید را با صد گرم الکل و کمی چسب مایع عربی [صمغ عربی] مخلوط می کنند. (۵۱)
 دستگاه چاپ غلطکی:
 مجهز به دو استوانه است: یکی کاغذ را می چرخاند و استوانه دیگر در همان حال، کار چاپ را بر روی کاغذ انجام می دهد. (۶)
 دستگاه زیراکس:

ساختمان این ماشین، مشابه دستگاه فتوکپی است و تقریباً همان کار فتوکپی را انجام می دهد، اما نسبت به دستگاه فتوکپی، مزایای دیگری دارد:
 الف: نیازی به کاغذ حساس ندارد و با کاغذهای معمولی که در چاپ از آنها استفاده می شود، کار می کند.
 ب: دارای سرعت زیاد است و می توان تا ۶۰۰۰ برگ در ساعت نسخه برداری کرد.
 پ: وسایل و دستگاههای داخل آن بسیار حساس بوده و با ایجاد کوچکترین اشکال، دستگاه بطور اتوماتیک، قطع می گردد.
 ت: از نسخ کم رنگ نیز می تواند فتوکپی پررنگ تحویل دهد. (۳)
 دستگاه فتوکپی:

این ماشین [برای نسخه برداری از اصل مدرک به همان اندازه یا کوچکتر] در شکل و اندازه های مختلف ساخته می شود اما اساس کار همه آنها یکی است.
 این ماشین از یک موتور، چند لامپ قوی، یک صفحه شفاف شیشه ای (برای قرار دادن اصل مدرک) و مقداری لوازم دیگر تشکیل شده است. در گذشته کار تهیه فتوکپی در دو مرحله انجام می گرفت، به این ترتیب که نخست دستگاه فتوکپی از اصل مدرک، تصویر منفی تهیه می کرد و پس از قرار دادن تصویر منفی بر روی کاغذ حساس فتوکپی، نسخه شفافی از اصل مدرک تهیه می شد. چون در این ماشین ها، کاغذ فتوکپی باید از محلول خاصی بگذرد، اصطلاحاً آن را «فتوکپی تر» می گویند.

در نوع فتوکپی خشک که امروزه متداول‌تر است، از پودرهای مخصوصی بجای مایع استفاده می‌شود و کار با آن بسیار ساده‌تر است. کافی است با فشار دادن یک تکه و تنظیم ماشین برای تعداد نسخ مورد نیاز، فتوکپی آن در عرض چند ثانیه از ماشین خارج گردد. (۳)

دَفه: (صح)

هر نیمه از یک جلد کامل را گویند، تثنیه آن دفتین، یعنی جلد است و به آن طبله نیز گویند. (۱)

دَمِ قلم: (تذ)

اصطلاحی است بدین مفهوم که هرگاه رنگ، مرکب یا آبرنگی که می‌خواهند با آن نقاشی یا طراحی کنند، کشر لازم را دارد، گویند که مرکب دَمِ قلم خوبی دارد و یا فلان رنگ، دَمِ قلمش خوب است. هرگاه رنگ، مرکب یا هر مایعی که با آن نقاشی می‌کنند، چسب و مایع آن مناسب باشد، آن رنگ، دَمِ قلم خوبی داشته است. (۳۸)

دَمِ قلم: (خش)

بخشی از زبانه قلم است که هنگام نوشتن با کاغذ تماس یافته و همان پهنای قلم می‌باشد. (۱)

دندان موشی: (تذ)

گونه‌ای تحریر (دورگیری) است که در آن اطراف نوشته را با خطوط منحنی ابر مانند (نیم دایره یا نیم بیضی) و متصل به هم پوشانده و گاه زمینه آن را طلایی رنگ می‌کنند، سپس سطح طلا را مهره می‌زنند تا صاف و صیقلی شود و دورتادور خطوط را با رنگی تیره‌تر از طلایی، تحریر (قلمگیری) می‌کنند. (۱)

دوات: (وس)

ظرف کوچک دهن‌گشاد و کم عمقی است که لایقه و مرکب را در آن قرار دهند و پس از نوشتن، در آن را محکم می‌بندند. هر بار که خوشنویس به کتابت آغاز می‌کند، می‌بایست که مرکب و لایقه را با ته قلم یا وسیله‌ای دیگر (مانند: آب دوات کن) به هم زند تا مرکب یکدست شده و رسوب آن از میان برود. هر یک تا دو ماه، یکبار لایقه را از دوات بیرون آورده و می‌شویند و پس از خشک شدن دوباره آن را در دوات قرار داده و مرکب بر آن اضافه می‌کنند. (۱)

دواتدار:

عنوان صاحب منصبی که در دستگاه خلیفه یا سلطان متصدی دوات و ملازم خدمت بوده است. (۲۸)

دواتگر:

کسی که دوات می‌سازد؛ دویت‌گر. (۲۶)

دواتی ← دواتدار

دوایر:

کلماتی که بخش بسیاری از آنها با حرکت دورانی و بیضوی قلم انجام گیرد. مانند: حروف (ن، ی، ل، ق، س، ص، ح، ع). در خط نستعلیق زیبا نوشتن حرکات این حروف ارزش خاصی دارد و از اینرو می‌توان گفت که یک سوّم اصول و قواعد خوشنویسی، در درون دوایر پنهان می‌باشد.

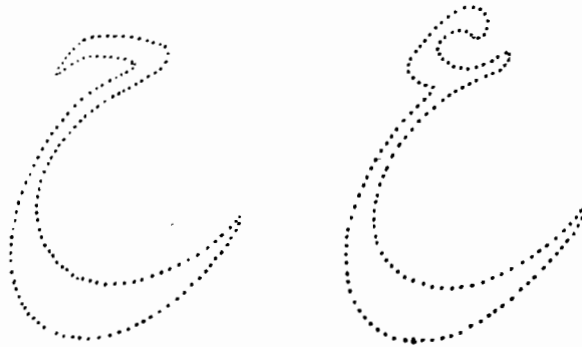
سبک نوشتن دوایر در شیوه‌های گوناگون یک خط، تا اندازه‌ای متفاوت است. (۱)

دوایر مُزدوج:

هنگامی که یک حرف دایره‌ای در ساختمان دو کلمه به هم چسبیده مشترک باشد مانند تداخل دایره (گل) و (رخ) به صورتی که سر حرف (خ) به انتهای دایره (ل) بچسبد. (۱)

دوایر معکوس:

به دسته‌ای از دوایر گفته می‌شود که حرکت قلم در آنها از راست به چپ نبوده و بر خلاف آنها، از چپ به راست باشد. مانند: (ح و ع) (۱)



دو پوسته:

کاغذ کلفتی که بتوان آن را از وسط برید و تبدیل به دو ورق کرد. (۲۶)

دودانگ مشقی:

قلمی که پهنای نوک آن دو و نیم تا سه میلیمتر باشد که برای تمرین هنرجو در مرحله مبتدی، مناسب است و از این جهت آن را قلم متوسط گویند که نه ریز است و نه درشت. در نتیجه هنرجو، قواعد خوشنویسی را با قلمی می‌آموزد که بعدها در دوره

عالی، توانایی ریزنویسی و نیز درشت نویسی را از دست ندهد. (۱)

دوده:

از مواد سازنده مرکب مشکی و مایه رنگی آن است. (نگ. مرکب) (۱)

دور ← سطح و دور

دورگیری ← تحریر

دور مجازی ← چرخ

دو سطر نویسی ← بیت

دو سؤم قلم:

برای نوشتن بخش‌هایی از حروف و کلمات بکار می‌رود که پهن‌تر از نیم قلم و

نازک‌تر از سه چهارم باشند مانند حرف (م) در کلمه (معرفت) (۱)

دو لایه کردن ← کاغذ چسبانده

دو و نیم دانگ مشقی:

قلمی که پهنای نوک آن سه تا سه و نیم میلیمتر باشد و برای مشق و قطعه نویسی به

کار می‌رود. (۱)

دِهه:

در کتابت قرآن، علامتی است که در پایان هر ده آیه قرار می‌دهند. (۱)

دیوان انشاء:

اداره‌ای که در آن مکاتبات دولتی انجام می‌گرفت. (۵۰)

دیوان رسائل ← دیوان انشاء

دیوان طغرا:

اداره‌ای که در آن طغراها را می‌نوشتند. «وزیر شمس الدین ابونجیب، دیوان طغرا و

انشاء را به خال‌زاده خود، قوام الدین بن قوام الدین وزیر داد.» (۵۰)

دیوانی: (نخ)

همان خط تعلیق است که منشیان دولت عثمانی در آن تصرفات کرده و آن را

خاص دربار سلاطین و امور دیوانی داشتند و به همین مناسبت دیوانی و همایونی نام

نهادند. با اینکه تعلیق از چند خط مخلوط و درآمیخته شده که لطافت و ظرافت آن و

حرکات عمومی و منظم و رعنائی حروف و کلماتش ظاهر و آشکار است ولی در خط

دیوانی مبدل به خشونت و خشکی گردیده که طبایع و ذوق‌های سلیم آنرا نمی‌پسندد

و در ردیف دیگر خطوط قرار نمی‌دهد. (۲۰)





ذَرّه بین ← عدسی بزرگ کننده
دُغالاب ← مرکب
ذوالمقدمه:

آنچه که مقدمه برای آن نوشته می شود؛ اصل (کتاب، مطلب). (۲۶)

ذیل:

دامنه، آخر هر چیز. بخشی در پایان کتاب که برای توضیح بعضی مطالب متن
نویسند. رساله یا کتابی که در تکمیل مطالب کتاب دیگر نویسند. (جمع آن: اذیال)

(۲۶)

ذیلُ الخط:

پایین ترین کرسی است که به وسیله آن پایین ترین بخش های حروف (ح، ل، م،

و...) مشخص می شود. (نگ. کرسی) (۱)

اگر پستی بجای شمع در دو عالم خوران
 کنم بر دایه پستان پیش تو سب ز چاران
 خدایت خودت از من تسلیم ورمی گشای
 خدارا یاد کارش بود یکبار چکان
 بمزاج من بنیان که قیاس قتل من داری
 که بوندیت با من را بوندیت ریش خاها
 خوابی بویم از راه که مگر جان کشم
 خان بست که نهائی کند موری پیکانها

تقدیر

بر سر شاهان

سپهر و قیاس

السلامه

بجایم ز خجای که در شکر و کرم خدایان زبیر	بیایای بخوان من نه ز نماز دانا سرافراز می کرد از روی دین جو زرقان علی در صفت عشق ای مدبر غمخوردی در و پیکان آلی عماران
---	--



راپیدوگراف: (وسه) (Rapidograph)

نام تجاری گونه‌ای قلم مخزن داراست و دارای نوک‌های قابل تعویض می‌باشد. بوسیله آن می‌توان خط‌هایی با پهنای $0/1$ (میلی متر)، $0/2$ و ... رسم کرد. از این وسیله در نقشه‌کشی و غیره نیز سود می‌جویند و جوهر آن دارای رنگ‌های گوناگون و ضد آب است. (۱)

راجی:

امیدوار، امید دارند. (تعبیری است که برخی خوشنویسان در پایان کتاب یا قطعه‌ای می‌نویسند). (۱)

راقم:

نویسنده، محرر، محرر کتاب (جمع آن: راقمین) (۲۶)

راقم الحروف:

دستخط‌کننده کتاب یا قطعه خط که گاه، رقم نیز گویند. (۳۵)

رُخ: (صح)

وصله‌ای که به چرم پشت جلد کتاب (واقع در بین دو رویه) چسبانند، و غالباً رنگین است. (۲۶)

رساله:

کتاب کوچکی، جزوه. نامه، مکتوب. (جمع آن: رسالات، رسایل) (۲۶)

رَسَام:

مُصَوِّر، نقاش، نگارگر. (۱)

رسمُ الخط:

روش نوشتن حرف یا کلمه را گویند.

امروزه به کتابچه‌های آموزش خوشنویسی نیز گفته می‌شود. (۱)

رسم الخط شطرنجی:

در خط ثلث، الف‌ها یکدیگر را قطع کند و خانه‌های مربع [شکل] نمودار گردد.

این نوع رسم الخط نیز از زمره تزیینی به شمار می‌رود. (۳۵)

رسم المشق ← رسم الخط

رقاع: (نخ)

به معنی پاره‌ها و نامه‌ها است. به موجب احتیاج و تندنویسی و مختصر نگاری، از

توقیع بوجود آمده است و بواسطه سهولت و روانی در بسیاری نوشته‌ها معمول



گردید که نمونه‌هایی از آن در شرح‌ها و توضیحات اول و آخر قرآن‌ها و کتاب‌ها دیده

رُقْعَةٍ: (نخ)

یاباره چیزى، قطعه، مصله، قطعه کاغذى که روى آن نویسند. (۲۶)

. . . م د م - ا ب ج د ه ز س
 ض ط غ ف و ق ك ل م ن و ه ه ه ه ه ل ا ي
 ا ب ج د ه ز س ض ط غ ف و ق ك ل
 ل م ن و ه ه ه ه ه ل ا ي
 ا ب ج د ه ز س ض ط غ ف و ق ك ل م ن و ه ه ه ه ه ل ا ي

رقعه نویس:

رُقْعِي ← رُقْعَه

رَقْم:

نشان، نوشته، خط. (۲۶)

«چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

چو بر صحیفه هستی، رقم نخواهد ماند.»

(حافظ)

بمعنی امضاء و نام و نشان نویسنده نیز می‌باشد. (۱)

رقم زدن:

تحریر کردن، نوشتن، نقاشی کردن (۱)

رقمزن:

نویسنده، خوشنویس، نگارگر، کاتب. (۱)

رقیق:

نازک، باریک، نرم، آبکی، سیال (مق: غلیظ) (۲۶)

در خط نویسی صفت مرکبی است که بر اثر اضافه شدن آب، کمرنگ و کم مایه شود و این نوع مرکب بیشتر برای قلم درشت استفاده می‌شود. (۱)

رقیم:

نوشته، نامه. دوات. (۲۶)

رکابه:

نخستین کلمه هر صفحه از کتاب را گویند که در پائین و سمت چپ صفحه پیش از آن نوشته می‌شود و این کار تا زمانی که کتاب‌ها، شماره گذاری شد (یعنی دوره قاجار) معمول بوده و انجام می‌شده است. (۱)

رُگو:

در قدیم به کرباس یا پارچه کهنه‌ای گفته می‌شد که با آن، رنگ و چیزهای دیگر را

می‌توان صاف کرد. (۱)

رنگ:

در رؤیت، جنبه‌ای از نمود اشیاء و نورها که بستگی دارد به ترکیب طیفی نوری که به شبکیه چشم می‌رسد و به تغییرات این ترکیب طیفی در فضا و زمان. تحقیق علمی درباره رنگ بوسیله سرآ. نیوتن آغاز شد (۱۶۶۶) که مشاهده کرد که اگر تابه‌ای از نور خورشید (نور سفید) بر منشوری مثلث القاعده بتابد، تابه‌های رنگین از منشور خارج می‌شوند و اگر این تابه‌ها بر صفحه سفیدی بیفتند، هفت رنگ «بنفش، نیلی، آبی، سبز، زرد، نارنجی و قرمز» به همین ترتیب بر صفحه پدید می‌آیند و در این تجربه، انحراف تابه بنفش نسبت به امتداد تابه قرمز از سایرین کمتر است. نیوتن تجربیات متعدد دیگر در این باب انجام داد و از جمله هر یک از نورهای طیف را جداگاه بر منشوری تاباند و مشاهده کرد که در این نور تجزیه‌ای روی نمی‌دهد. بنابراین نتیجه گرفت که رنگ‌های طیف نامرئی «رنگ‌های اساسی» و تجزیه ناپذیرند، و نور سفید

مخلوطی از این رنگ‌های اساسی است... درباب رنگ ظاهری اشیاء باید دانست که اگر نوری بر یک شیء غیر نورانی بیفتد، قسمتی از آن منعکس می‌شود، قسمتی جذب می‌گردد و بقیه از شیء عبور می‌کند، و رنگ ظاهری یک شیء مربوط است به ترکیب طیفی شعاع تابش و به اینکه تا چه حد مؤلفه‌های آن منعکس یا جذب می‌شوند یا عبور می‌کنند. رنگ ظاهری اشیاء شفاف با طول موجی که به چشم منتقل می‌کنند، مشخص می‌شود... همچنین رنگ‌ها را به گرم (قرمز، ارغوانی، قرمز، نارنجی و زرد) و سرد (ارغوانی، آبی و سبز) تقسیم می‌کنند. اصطلاح گرم و سرد در این مورد با اوضاع و اشیائی که در زندگی روزمره دارای صبغه‌های مذکور هستند مناسبت تمام دارد. بالاخره، رنگ‌های مایل به قرمز را پیش آمده و رنگ‌های مایل به آبی را عقب رو [پس رونده] می‌خوانند، اگر کلماتی با مرکب‌های قرمز، سفید و آبی بر زمینه سیاه نقش کنیم، بنظر می‌آید که حروف قرمز از صفحه زمینه جدا شده به جلو می‌آیند. حروف سفید، بر صفحه زمینه بنظر می‌رسند و حروف آبی در عقب آنها. در نتیجه همین امر است که اتاقهایی که با رنگ‌های پیش آمده درخشان نقاشی شوند، کوچکتر از آنچه هستند و آنهایی که با رنگ‌های تیره عقب‌رو نقاشی شوند، بزرگتر از آنچه هستند بنظر می‌آیند. (۲۸)

رنگ آمیزی کاغذ:

برای این کار، دو روش وجود دارد که عبارتند از:

الف) مقداری نشاسته گندم را در آب سرد حل و سپس صاف می‌کنیم و روی حرارت کم می‌گذاریم تا غلظت نشاسته و آب، مانند فرنی شود. رنگ مورد نظرمان را که ممکن است از پوست سبز گردو، چای و یا آب حنا باشد، به اندازه‌ای که مایلیم در محلول نشاسته که اکنون پخته است می‌ریزیم و هم می‌زنیم تا مایعی یکنواخت بدست آید. ممکن است این محلول را بوسیله برس نرم و پرمو (قلم مو) و یا تکه ابر (اسفنجی) به تمام سطح کاغذ کشید. باید مراقب باشیم تا نشاسته روی کاغذ بصورت یکنواخت پخش شود و ایجاد پستی و بلندی نکند.

ب) دانه‌های اسپرزه (نوعی دانه گیاهی) را در آب گرم (نه جوشان) ریخته و می‌گذاریم تا لعاب خود را پس دهد. سپس از صافی رد می‌کنیم. لعاب بدست آمده باید کمی غلیظتر از دوغ باشد. رنگ مورد نظر را که از جوشاندن پوست گردو، انار یا حنا بدست آمده را داخل آن ریخته و هم می‌زنیم. کاغذهای بریده و آماده را که معمولاً برای مصرف یک سال یا کمتر است، تک تک به داخل طشت محتوی محلول فرو برده و تمام کاغذ را یکی دو بار تکان می‌دهیم، سپس از آن کاغذ را بوسیله گیره

آویزان می‌کنیم تا زیادی لعاب اسپرزه بچکد. این عمل در سایه انجام می‌شود زیرا آفتاب باعث تبخیر سریع آب شده و نور خورشید، نتیجه خوبی روی کار ندارد. سپس هنگامی که دست روی کاغذ کشیدیم و حالت چسبندگی نداشت اما حس کردیم که رطوبت دارد، کاغذها را جمع می‌کنیم و روی هم می‌چینیم و در یک سطح صاف، زیر قید (وزنه مسطح) می‌گذاریم. هر روز کاغذها را به اصطلاح هوا می‌دهیم یعنی آنها را از هم جدا می‌کنیم و باد می‌دهیم تا کفک نزنند و زودتر خشک شود. بعد از این کار که باعث خوشرنگی و نیز دوام خیلی زیاد کاغذ می‌شود، نوبت صیقل زدن (مهره) است.

نتیجه حاصل هر رنگ، معلول دخالت عوامل زیادی مانند: درجه حرارت، مواد تثبیت کننده، سردی و گرمی محلول، مخلوط و ترکیبات مختلف است. (نگ. ابر و باد؛ کاغذ مرمر) (۵۱)

رنگ اسپرک:

از گیاهی بنام اسپرک که در اراضی مرطوب و شنزار خراسان، کرمان و یزد یافت می‌شود، می‌توان رنگ‌های لیمویی و زرد ساخت که ثبات و دوام زیادی دارند. (۵۱) رنگ‌بندی:

سنخ رنگ‌های بکار رفته در یک اثر؛ مثلاً تک رنگ، هم خانواده، مکمل، یا در هم. (۶)

رنگ پوست انار:

پوست انار موارد استفاده بسیاری در رنگرزی دارد و از آن برای بدست آوردن رنگ‌های خاکستری تیره نیز استفاده می‌کنند.

پوست انار را همراه با کربنات سدیم در رنگرزی بکار می‌برند و گاهی از این روش همراه با سایر رنگ‌های گیاهی مانند زعفران برای بوجود آوردن رنگ‌های متنوع به فراوانی استفاده می‌شود. رنگ حاصل از پوست انار به تنهایی مایل به زرد است.

آب، حلال پوست انار است و اسیدهای معدنی نیز رنگ محلول را سرخ رنگ می‌کنند. در فصل پاییز از برگ‌های قرمز خزان شده چسبک تیره می‌توان رنگ مایل به قرمز را بدست آورد.

رنگ پوست انار + مواد قلیایی = رنگ محلول سرخ مایل به قهوه‌ای.

رنگ پوست انار + املاح آهن = ابتدا سبز و سپس مشکی.

رنگ پوست انار + سولفات مس = ابتدا سبز زیتونی و سپس قهوه‌ای تیره.

رنگ پوست انار + دندانه قلع = ابتدا زرد و اگر محلول را کد بماند، خاکستری.
 رنگ پوست انار + چند قطره زعفران = زرد مردابی.
 رنگ پوست انار + نمک + زاج سیاه و خرما در مدت جوش زیاد و خاکستری
 خوش رنگ.

رنگ پوست انار یکسال مانده را کد بصورت سرد = رنگ خاکستری. (۵۱)

رنگ پوست پیاز:

در صورتی که پوست خشک پیاز را به مقدار لازم در آب بجوشانیم و به منظور
 ثبات، کمی نمک به آن اضافه کنیم، رنگی قهوه‌ای مرسوم به رنگ پیازی بدست
 می‌آید. در صورتی که پوست پیاز را با مواد مختلف «مازوجی» مخلوط کنیم،
 رنگ‌های مختلف از یک خانواده بدست می‌آید. (۵۱)

رنگ پوست گردو:

در فصل پائیز که گردو را از درخت می‌چینند، پوست سبز رنگ آن را جدا کرده و
 خشک می‌کنند. مقدار لازم از پوست خشک شده را در آب می‌جوشانند تا رنگ
 قهوه‌ای و یا کرم، حاصل شود. چنانچه آن را با دندانه زاج سفید و ۳٪ اسید اگزالیک
 بجوشانند، رنگی نارنجی بدست می‌آید. رنگی که از پوست گردو بدست می‌آید
 برای زمینه کاغذ خوشنویسی و نقاشی گل و بوته، بسیار جالب و مناسب است. در
 صورتی که پوست گردو را با سولفات آهن در درجه حرارت زیاد قرار دهیم، رنگ
 خاکستری مایل به سیاه و با حرارت بیشتر، رنگ سیاه بدست می‌آید. مخلوط رنگ
 حاصل از پوست گردو، با حنا، قهوه‌ای مایل به قرمز، و با برگ حنا، زرد مایل به کرم
 می‌دهد. (۵۱)

رنگ تمپرا - تمپرا

رنگ ثابت:

به رنگ‌هایی گویند که گذشت زمان و تابش نور خورشید حتی در مدت زمان
 بسیار، باعث کم رنگ شدن و رنگ پریدگی آنها نگردد. (۱)

رنگ جسمی:

رنگ غیر شفاف، پوششی و حاجب ماوراء را گویند. (مق: رنگ روحی) (نگ).

تمپرا؛ گواش؛ شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران (۱)

رنگ جُفت:

جفت، ماده‌ای است که از پوست درخت بلوط بدست می‌آید و در حالت خالص
 آن، رنگ شتری حاصل می‌شود که رنگی است جالب برای رنگ آمیزی زمینه کاغذ

نقاشی گل و بوته و یا خط نویسی. اگر جفت را با پوست انار مخلوط کنند، از آن رنگ قهوه‌ای سیر بدست می‌آید. برای تهیه رنگ، جفت را با نمک می‌سایند و به مدت ۲۰ دقیقه در آب می‌جوشانند. (۵۱)

رنگ حنایی:

برای حنایی کردن کاغذ، می‌توان از ترکیب حنا، زعفران و چند قطره مرکب مشکی یا قهوه‌ای بهره‌مند شد. سلطان علی مشهدی در این باره می‌گوید:

«هیچ رنگی به از حنایی نیست با تو گویم که رنگ آن از چیست
زعفران و حنا و قطره چند از مسداست، بیش ازین می‌پسند
خط برو خوب و هم طلا خوبست زینت خط خوب و مطلوبست...» (۱)

رنگ خودرنگ:

قدری برگ حنای پاک را که ناکوفته باشد در آب گرم ریخته تا یک روز یا یک شب بماند، پس از آن بپالاید و صاف سازد و کاغذ بدان رنگ کند. هر یک سیر حنا را ده سیر آب باید و اگر بیشتر شود، رنگ مله‌ای می‌شود. (۳۵)

رنگ روحی:

رنگ شفاف و نشان دهنده ماوراء را گویند. (مق: رنگ جسمی) (نگ. آبرنگ با شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران). (۱)

رنگ ریشه روناس:

رنگ گیاه روناس، از ریشه‌اش بدست می‌آید، که در میان پوسته خارجی ریشه و مغز چوبی آن قرار گرفته است و در شمار رنگ‌های قرمز قرار دارد. در صورتی که روناس در زمین دارای کربنات کلسیم، کشت شود یا ریشه آن بیشتر در خاک بماند، ماده رنگی آن به مراتب بیشتر خواهد شد.

روش رنگ آمیزی: گردی که از ریشه روناس بدست می‌آید را با نمک، خرما و ماست ترش مخلوط می‌کنند؛ ماده‌ای به رنگ صورتی سیر، نزدیک به رنگ پیاز بدست می‌آید که آن را با اسفنج (ابر) به صورت صاف و یکدست بر روی کاغذ می‌کشند و یا کاغذ را در محلول، حمام می‌دهند. در گذشته، پارچه‌های نخی، پشمی، و ابریشمی را نیز با رنگ ریشه روناس رنگ آمیزی می‌کردند.

رنگ زعفران:

ماده رنگی زعفران به سرعت در الکل حل می‌شود. به سبب عطر و طعم خوب آن را در غذا نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. ثبات رنگ آن در مقابل نور، متوسط

(اندک) است. با کم و زیاد کردن مخلوط زعفران در آب ولرم به همراه کمی نمک، درجات مختلف زرد را می‌توان بدست آورد. (۵۱)

رنگ زنگاری:

باید زنگار خوب را که از ورق مس و سرکه کهنه حاصل شده را در کاسه چینی با سرکه بساید تا هیچ جرم در وی نماند. پس هریک سیر زنگار را ده سیر آب بیامیزد، و یک شبانه روز سر پوشیده بگذارد تا گرد و خاک بروی نرسد. سپس آن را صاف کرده و کاغذ بدان رنگ کند. (۳۵)

رنگ سبز:

برای رنگ آمیزی کاغذ بکار می‌رود و عبارتست از: مخلوط صاف شده کبودک و

اندکی زرد آب. (۱)

رنگ سیاه ← رنگ مرکب

رنگ شُست: (نق)

رنگ زمینه تابلو، ته رنگ، نخستین رنگی که بر کاغذ قرار می‌گیرد. (۱)

رنگ غیر واقعی: (نق)

رنگی که هنرمند، بدون توجه به رنگ واقعی یا اصلی شیء مورد مشاهده خود

انتخاب کند و بکار برد. (۶)

رنگ فریسه:

برای رنگ آمیزی کاغذ بکار می‌رود و عبارتست از: مخلوط آب مازو و کبودک که

پس از یک روز صاف کنند. (۱)

رنگ کاهی:

برای رنگ آمیزی کاغذ بکار می‌رود و عبارتست از: زرداب گل معصفر. (۱)

رنگ گل سرخ:

زاج سفید را بوسیله حرارت در آب حل می‌کنند، سپس کتیرا و پس از آن بمقدار لازم، گل سرخ نیز به آن می‌افزایند، بعد مخلوط را مدتی با دست می‌مالند تا شفاف شود. برای بدست آوردن رنگ قرمز بهتر، از روناسی، پوست انار و گل سرخ استفاده می‌کنند. (۵۱)

رنگ مرکب:

رنگ سیاه پیوسته در کار کتابت می‌آید و به رنگ‌های دیگر [نیز] گاهگاهی احتیاج

می‌افتد و رنگ سیاه خود درجاتی دارد:

(۱) بشدت سیاه (به عربی حَالِک)

- (۲) سیاه عاری و معمولی (قائم)
 (۳) سیاه مایل به خاکستری (دیجور)
 (۴) سیاه مایل به سبز یا پرتاوسی (مُدْهام (۲۰)
 [رنگ قهوه‌ای نیز همچون مشکی، از گذشته مورد استفاده خوشنویسان بوده است.
 سلطان علی مشهدی دربارهٔ تناسب رنگِ کاغذ و مرکب می‌گوید:]

«رنگ‌هایی که تیره‌رو باشد خط رنگین برو نکو باشد
 کاغذِ سرخ را سفید نویس تا نماید خط تو خوب و نفیس
 کاغذی کآن کبودرنگ بود از سفید آب دلپسند بود» (۲۲/۱)
 رنگِ مِلّه:
 رنگِ خاکی

«از همه رختی به بر می‌کن مله هیچ رنگی به ز رنگ خاک نیست»
 (نظام قاری) (۲۶)

رنگ ورچیدن:

در آبرنگ، زدودن رنگ از روی کاغذ، با استفاده از قلم موی خشک، اسفنج،
 دستمال کاغذی، انگشت و یا پارچه را گویند. (۶)
 رنگ‌های اصلی:

در نقاشی، قرمز، زرد و آبی را گویند که از ترکیب هیچ دو یا چند رنگ دیگری
 نمی‌توان آنها را بدست آورد، اما از ترکیب خود آنها با یکدیگر، می‌توان رنگ‌های
 دیگر را ساخت. (۴)

رنگ‌های رودررو ← رنگ‌های متقابل

رنگ‌های سرد:

رنگ‌هایی که به نحوی مایه‌های آبی، سبز، یا بنفش بر آنها مسلط باشد. (۶)

رنگ‌های گرم:

رنگ‌هایی که مایه‌های قرمز، نارنجی و یا زرد بر آنها مسلط باشد. (۶)

رنگ‌های متباین ← رنگ‌های مکمل

رنگ‌های متقابل:

رنگ‌هایی که بر دایرهٔ رنگ، در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. (۶)

رنگ‌های مُکَمِّل:

رنگ‌هایی که در روی دایره رنگ، مستقیماً روبروی هم قرار می‌گیرند، مثلاً زرد و بنفش، سبز و قرمز، آبی و نارنجی. همچنین دورنگی که از اختلاط آنها، رنگ خنثی (یا خاکستری) بدست آید، مکمل یکدیگر هستند. رنگ‌های مکمل را «متباین» نیز گویند. (۶)

روش خطاطی:

شیوه خطاطی براساس اصولی که بدان وضع شده و گاه همان قواعد خطاطی مراد است. (۳۵)

روغن کمان:

این روغن را بر نقاشی‌های روی قلمدان یا به اصطلاح نقاشی‌های لاک‌می‌مالند تا محافظ و جلادهنده اثر باشد. برای تهیه آن می‌توان هفتاد درصد روغن بزرگ را با پانزده درصد سندروس و پانزده درصد روغن جلا، ترکیب کرد. (۱۱)

ریتم: (rhythm)

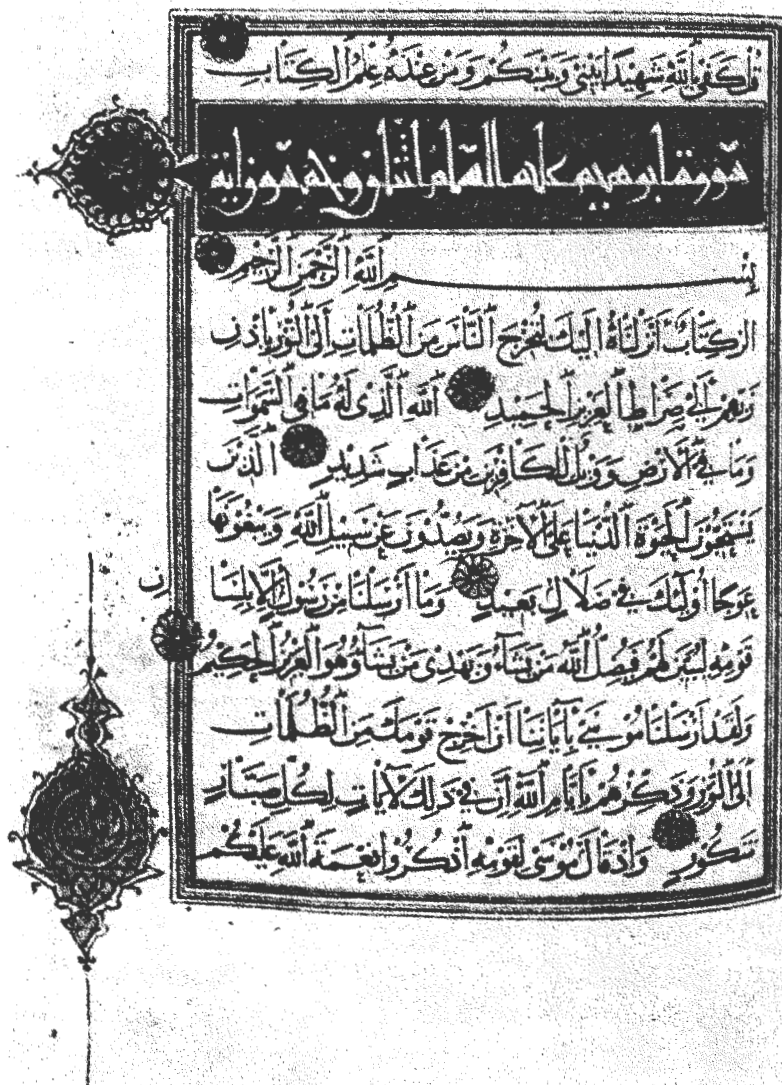
در هنرهای بصری، تکرار با قاعده یک یا چند عنصر بصری است، خواه با تغییر و خواه بدون تغییر متناوب؛ همچنین نقش فراهم آمده از تکرار یک یا چند عنصر بصری در ترکیب بندی. (۶)

در خوشنویسی، ریتم را می‌توان در رعایت و هماهنگی نوع و تعداد کشیده‌ها در هر سطر از صفحه کتابت، مشاهده کرد. (۱)

ریحان: (نخ)

[از محقق مشتق و منشعب شده است] خطی ظریف و خُرد است که برای روانی و سهولت بیشتر ابداع شده است و خواسته‌اند سبک و روش محقق را در خلاصه نویسی و ریزتر بکار برده باشند. لذا خط ریحان تمام خصوصیات محقق را با اندام خردتر داراست و به واسطه ظرافت و لطافتی که دارد، آن را به گل و برگ ریحان تشبیه کرده و ریحان و ریحانی نامیده‌اند. (۲۰)

ریحانی ← ریحان



(خط ریحانی: یاقوت مستعصمی به سال ۶۸۵ هـ ق)



زاج (زاگ):

گوهریست کانی که به نمک ماند و معرّب آن زاج است و پنج رنگ می‌باشد:
سرخ، زرد (شتردندان)، سبز، سفید (شبّ یمانی) و سیاه (زاج الاساکفه). (۳۰)
[از مواد سازنده مرکب است]. (نگ. مرکب)

زاویه:

برای سنجش فاصله میان قلم‌گذاری متناسب هر حرف یا بخشی از آن، با خط
کرسی عمودی یا افقی، از اصطلاح زاویه و اندازه آن سود می‌جویند. (۱)
زبانہ: (صح)

لبّه برگردان در پاکتی جلد [در دنباله جلد]. اغلب این لبه را لسان یا مغلب
می‌نامند. (۳۲)

بخشی از جلد که روی بخش دیگر تا می‌شود. اینگونه جلدها را جلد لولادار
گویند. (۱)

زبانۀ قلم ← دم قلم
زرافشان پَرپشه‌ای: (تذ)

هرگاه در زرافشان از طلایی که بصورت پره‌های حشرات خرد می‌شود، استفاده شود. (۱)

زَرافشان چشم موری: (تذ)

هرگاه زرافشان بصورت دانه‌های گرد کوچک اجرا شود. (۱)

زرافشان زَرک: (تذ)

پوششی از دانه‌های ریز و درشت طلا که بصورت یکنواخت بر روی زمینه پاشیده شود. ولی در دیگر زرافشان‌ها ممکن است که زمینه بصورت پراکنده (غیر یکنواخت) هم پوشیده شود. (۱)

زرافشان لینه: (تذ)

به گونه‌ای از زرافشان گویند که در آن دانه‌های طلایی رنگ، ترکیبی از خرده‌های طلا بصورت چشم موری، پرپشه‌ای و غباری باشد. (۱)

زری:

پارچه ظریف و گرانبهایی که تاروپود آن از ابریشم است، و با گلابتون طرح‌هایی بر آن نقش‌بندی شده. در مشرق زمین از روزگار قدیم پارچه‌های زری می‌ساخته‌اند؛ در چین، در ۲۳۰ بعد از میلاد زری بافی مرسوم بوده. مورها این هنر را از زری بافان ایرانی و شامی آموختند، و آن را در افریقا و جنوب اروپا رایج کردند. در قرن چهاردهم، زری بافی در شهرهای ونیز و جنووا و فلورانس، تخت رواج یافته بود. در قرن هفدهم، شهر لیون در ساختن متسوجات لطیف و زیبایی که در کاخ‌ها و دربارها بکار می‌رفت با جنووا و فلورانس به رقابت برخاست. انگلستان نیز، که از قرن پانزدهم زری وارد می‌کرد، در قرن هجدهم بافتن آن را آغاز نمود، و پس از چندی رقیب لیون شد.

در ایران، تا زمان قاجاریه، زری را برای ساختن پوشاک پادشاهان و بزرگان، پرده‌های کاخ‌های آنان، و جامه‌های فاخر زنان بکار می‌بردند. پادشاهان، گاه با بخشیدن خلعت‌هایی از قبای زرد و شال ترمه، مقبولان درگاه خود را می‌نواختند. در زری‌های ایرانی، طرح‌های گوناگون بکار رفته است: نقش شعارهای سلطنتی، گل‌ها و شکوفه‌های استیل ایرانی، و نقش‌های انسان، جانوران و درخت‌ها، که بر اساس تصاویر مینیاتور ساخته شده. تا زمان صفویه «نقشبندی» زری بر اساس طرح‌هایی صورت می‌گرفت که اندازه آنها، به اصطلاح زری بافان، «صدنخ در صدنخ» بود. با

تکرار این واحد، ذرع‌ها زری می‌بافتند، و برای فروش به بازار می‌بردند. زری‌های هنری، با طرح‌های استادان بزرگ، بصورت پرده‌های کوچک و دیوارکوب‌های نفیس بافته می‌شد. در زمان صفویه، در کار نقشبندی، تحولی پیدا شد، و طول و عرض یک «واحد نقشبندی» در برخی پرده‌ها به ۲/۵ متر در یک متر رسید. دو قطعه ازین پرده‌های زمان صفویه اکنون در موزه آستانه قم نگهداری می‌شود. برای بافتن یک متر مربع زری، ۲۰ مثقال گلابتون بکار می‌رود. در زمان صفویه، هر مثقال گلابتونی که برای بافتن زری‌های نفیس بکار می‌رفت، ۲۵۰ متر درازا داشت. امروزه اگر بخواهند چنین گلابتونی بسازند، هر مثقال آن ۶۰۰ تا ۸۰۰ ریال تمام خواهد شد، و بهای یک متر مربع زری به ۱۲۰۰۰ تا ۱۶۰۰۰ ریال خواهد رسید. ازین رو گلابتون‌هایی می‌سازند که هر مثقال آن ۳۰ متر درازا دارد، و از همین جا انحطاط هنری زری بافی را می‌توان دریافت. در اواخر دوران قاجاریه، بسبب رواج پارچه‌های ماشینی خارجی و دست بافت‌های بدلی هندی، زری بافی تقریباً منسوخ شد. در زمان رضا شاه کبیر، استادی اصفهانی بنام مهدی پور نقشبند در دربار سلطنتی بکار زری بافی گماشته شد. پس از دو سال شعبه زری بافی در اداره صنایع قدیمیه تهران بوجود آمد؛ و مهدی پور در آنجا بکار خود ادامه داد، و براساس طرح‌های عیسی بهادری، زری‌هایی ساخت که بعضی از آنها اینک کاخ‌های سعدآباد و مرمر را زینت داده است، و برخی در بازار عرضه شده.

شیوه کار: استاد زریباف نقشه طراح را بر کارگاه خود با نخ معمولی «نقشبندی» می‌کند، و به دستگاه زریبافی می‌بندد. یک بافنده و دستیار او (که «گوشواره کش» نامیده می‌شود) کار بافندگی را برعهده دارند. گوشواره کش در جایگاهی که برای او بر فراز دستگاه تعبیه شده، می‌نشیند، و نقشبندی نخی را که استاد شماره‌گذاری کرده است، در برابر خود دارد؛ رشته‌های «چله» را بر حسب شماره‌هایی که استاد تعیین کرده بالا می‌کشد. بافنده به کمک ماسوره، پودهای گلابتون را از لابلای آنها رد می‌کند، طرح «نقشبندی» اندک اندک آشکار می‌شود؛ زری بافته می‌شود و بافنده آن را شانه می‌زند. (۲۸)

زریبافی ← زری

زری دوزی ← زری

زگالاب ← مرکب

زنگار:

محلولی سبز رنگ است که از زنگ مس بدست می‌آید. (۶۴)

زیر دستی: (وسه)

از لوازم مهم خوشنویسی است و لازمه گذاشتن صفحه بر روی پا در هنگام مشق می باشد. امروزه از چرم یا پلاستیک قابل انعطاف و نرم ساخته می شود. وظیفه زیردستی بجز استحکام ورق، روانی و راحتی حرکت قلم می باشد و خوشنویسی با کم و زیاد کردن فشار قلم بر کاغذ (و در نتیجه زیردستی) می تواند در شکل بعضی از حروف مانند شماره های دوایر، به دلخواه تغییری ایجاد کند. اندازه زیردستی بهتر است در حدود ۲۵×۳۵ سانتیمتر باشد و سطحی صاف، هموار و تیره رنگ داشته باشد. (۱)

تخته ای باشد که مشاقان زیر مشق گذارند تا استوارتر نویسند.

«چوسازی زیر مشق و جزو دانها نهاده سازکن افشان بر آنها» (۳۵)

باید رویه اش صاف و نرم و ملایم باشد و لغزان و لرزان نباشد و میانگین سخت و سست و کلفت و نازک را برگزیند، از جنس مقوای چرم و غیره و باید در طول و عرض نیز معتدل باشد و گفته اند بهتر آنست که دو چرم منفصل را بر روی هم گذاشته و دو گوشه آن که جانب چپ است، به چند بخیه محکم سازند تا چنانکه خواهند بکار آید. (۲۰)

زیر مشق ← زیر دستی

زیر مشقی ← زیر دستی

زینک ← چاپ افست

س

ساختن قلم مو: (نق)

قلم مو را می‌توان از موی گربه و پر کبوتر تهیه کرد. موی گربه یکساله و موی سمور و موی بچه شیراز ستون فقرات و موی خز هم قابل استفاده است. به اندازه یک قلم مو از پشت گربه، با دست خیس گرفته و قیچی می‌کنیم. هر دسته را جدا جدا در لای کاغذ می‌گذاریم. هر دسته مو، در یک لای کاغذ قرار می‌گیرد. وقتی تعداد دسته‌های مو به پانزده تا بیست دسته رسید، هر دسته را جداگانه روی شیشه گذاشته، با سوزن کرک آن را می‌گیریم و موهای بلند را جمع می‌کنیم و نوک آن را به اندازه یک قلم می‌گیریم، خیس کرده و با نخ ابریشمی یا دمه می‌بندیم. دسته مو از کمر بسته می‌شود. شاهپر کبوتر را به اندازه چهار یا پنج سانتیمتر می‌برند و در ظرف آب می‌گذارند تا کمی نرم شود. نوک پر کبوتر را قطع می‌کنند و داخل پر را با سیم، خالی و پاک می‌کنند و موی دسته شده را از وسط پر می‌گذرانند تا جایی که نوک موها به اندازه قلم مو بیرون آید. بعد چند قطره سریشم یا چسب را داخل پر خالی

می چکانند تا ته موها به هم بچسبد و از چوب یا پلاستیک، دسته‌ای مناسب تهیه می‌کنند و به سریشم آغشته کرده و داخل پرکیوتر می‌کنند، سپس بوسیلهٔ سریشم با پیچیدن چند دور از یک نوار کاغذی محل اتصال دسته و پر را محکم می‌کنند. پس از خشک شدن امتحان می‌کنند و موهای اضافی را می‌گیرند. نوک مو باید کاملاً باریک و موها از هم جدا نباشند. برای تحریر [دورگیری] و طلااندازی هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از قلم مویی که خاصیت نخست خود را از دست داده باشد و برای پرداز، مناسب نباشد در مرحلهٔ شست و رنگ زمینه بهره می‌جویند. (۵۱)

ساختن کاغذ ← کاغذ

ساختن مرگب ← مرگب

ساغری ← پوست

سبک:

در لغت فلز ذوب شده را در قالب ریختن. طرز، روش، شیوه. خصوصیات ممتاز، متفاوت و منحصر به فرد هر اثر یا هنرمند را سبک گویند که بر اثر پختگی و کمال یافتن یک هنرمند صورت می‌گیرد. (۱)
(نگ. شیوه)

سبک ایرانی ← استیل ایرانی

سبک بهزاد ← مکتب هرات

سبک شناس:

کسی که توانایی‌های زیر را داشته باشد. شناخت انواع خط و سبک‌های خوشنویسی - آگاهی بر اصول سبکی هر هنرمند و هر دوره - شناخت دقیق ابزار از جمله کاغذ و مرکب - آگاهی بر قالب‌های خوشنویسی و شیوع آنها در هر دوره و غیره. (۱)
سبک شناسی:

کار و عمل سبک شناسی است که شامل بررسی و شناخت خصوصیات سبکی یک اثر، یک دورهٔ هنری یا هنرمند می‌باشد. (نگ. سبک شناس) (۱)
ستاره: (صح)

فلزی است صاف و باریک که از آن در بریدن کاغذهای بزرگ استفاده می‌شود. (۶۳)
سَتر عیوبه:

پوشیده باد کاستی هایش. (جمله فعلی دعایی) جمله‌ای که خوشنویس در پایان صفحه، پس از نام خود می‌نوشته است. (۱)
سَجْع اعتباری:

تفسیر کردن مطالب داخلی یک کتاب و اعتبار بخشیدن به درستی صحت مندرجات که ممکن است به شکل مُهری در آغاز کتاب بیاید. (۱)
سَجْع مِلْکی:

مُهور ساختن صفحات کتاب و یا قطعات به مهری که نشان دهنده‌کننده کار است. (۱)
سَحَاء:

محلّی در پایان نامه که نویسنده یا کاتب برای مُهر یا امضاء (شخصی چون پادشاه) تعیین می‌کند. (۱)
سَحَق:

کوبیدن، کوفتن، نرم کردن. (۲۶)
سَر برگ:

به قسمت بالای صفحه گویند، هنگامی که نام، آرم و یا نشانی بر آن چاپ شود. (۱)
سر ترنج ← ترنج
سَر خط: ← سرمشق
سر سخن: ← سرفصل
سر طبل ← زبانه
سرفصل:

تزئین اطراف عنوان [صفحه اول کتاب] که غالباً به تشعیر و تذهیب و گاه ترصیع نزدیک است. (۳۲)
سَرک:

زائده‌ایست تقریباً به شکل مثلث که به حروف عمودی آغاز کلمه می‌چسبد و کاربرد آن در خط‌هایی چون ثلث و توقیع، ضروری است. (۱)
سر کردن قلم ← تراشیدن قلم
سر لوح: (تذ)

در بسیاری از نسخه‌های خطّی، صفحه آنها مزین به نقوش دقیق هندسی یا گل و برگ‌های هنری زیباست که به زرتنها یا زر و الوان متعدد رسم شده است. این نقش‌ها اگر یکی باشد، «سرلوح ساده» و اگر دو تا باشد، «سرلوح مزدوج» است و گاهی علاوه

بر سر لوح اصلی، در ذیل آن ولی متصل به آن، یک کتیبه مزین نیز افزوده شده است که در متن آن کتیبه، «بسمله» یا عنوان کتاب نوشته شده است. (۱۱)

سرلوحه ← مقطع نویسی
سر مشق:

خطی که استاد خطاط، محض نمونه برای شاگردان بنویسد تا از روی آن، مشق کنند؛ نمونه. (۲۶)

سُرنج:

محلولی بوده است قرمز رنگ، متمایل به نارنجی که از اکسید سُرَب بدست می آمده، و در کتابت سر فصل ها و عنوان ها و آرایش نسخه ها بکار می رفته است. (۶۴)

سروک (سروی) ← شجری

سَریش ایرانی:

گونه ای چسب گیاهی است که بصورت پودر می باشد. پودر سریش، به راحتی در آب نیم گرم حل شده و نیازی به جوشاندن ندارد. (۱)

سَریشم پوست خرگوش ← چسب پوست
سَریشک سرد تخته ای ← چسب پوست.
سطح و دور:

اگر چه سطح و دور از اصول خوشنویسی هستند ولی ارزش دیگری نیز دارند: از قرن های اوایل هجرت در تعریف خطوط (قلم ها) ی گوناگون از جمله: کوفی، ثلث و نسخ، این دو اصطلاح یعنی «سطح» و «دور» بکار رفته است، یعنی در کنار این نکته که سطح و دور از اصول خوشنویسی اند، می توان آنها را ابزارشناسایی خطوط گوناگون دانست. مثلاً در تعریف خط ثلث گویند که، ثلث این خط یعنی $\frac{۱}{۳}$ این خط دور می باشد و $\frac{۲}{۳}$ دیگر سطح است و با این تعریف، محدوده حرکت قلم در حروف و کلمات را در این خط، مشخص می کنند.

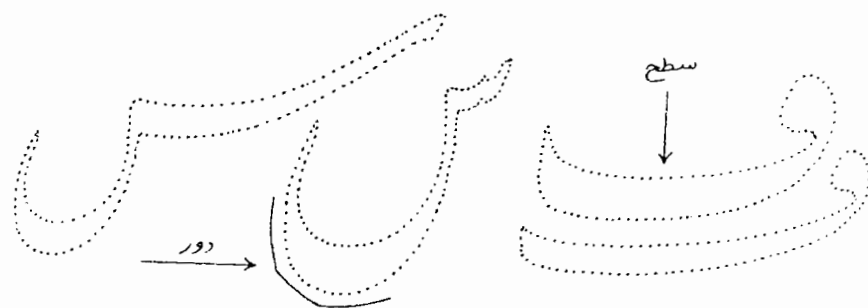
جالب است که از ده قرن گذشته به این سو، در تعریف هیچیک از گونه های خط، به دیگر اصول خط مانند کرسی، ترکیب و جز آن، اشاره دقیق نشده است چرا که در تعریف خط ثلث اگر بخواهیم نوع کرسی، ترکیب یا تناسب آن را شرح دهیم، نمی توان به تعریفی کوتاه و جامع دست یافت و مرز این قلم را با قلم دیگری مانند «ریحان» یا «محقق» جدا کرد ولی با یاری گرفتن از نسبت میان سطح و دور در تمامی ارکان یک خط مانند ثلث یا تعلیق، می توان آن را در قالبی محدود و تقریباً جامع

تعریف کرد. اکنون با این مقدمه که بیانگر ارزش سطح و دور و تناسب میان آنها است، به شناسایی این دو اصل می‌پردازیم.

سطح: عبارتست از حرکات قلم (چه در حرف و چه در کلمه) بصورت افقی، عمودی و مایل مثلاً حرف «ک» از حرکتهای «ا»، «ب» و یک سرکش تشکیل شده است که بترتیب سه نوع حرکت سطح؛ عمودی، افقی و مایل در آن بکار رفته است. لازم به یادآوری است که هرگاه سطح به شکل افقی باشد، با قوت همراه است، یعنی تمام پهنای قلم در آن حرف یا کلمه دیده می‌شود، مانند: حرف «ب» کشیده هنگامی که سطح به شکل مایل یا عمودی باشد، با ضعف همراه است یعنی با اینکه تمام پهنای قلم بر روی کاغذ می‌باشد ولی در شکل بدست آمده، تمام پهنای قلم دیده نمی‌شود، مانند: حرف «الف».

دور: عبارتست از حرکات قلم (چه در حروف و چه در کلمه) به صورت چرخشی دایره‌ای یا بیضی شکل، مانند بخش میانی حرف‌های «ن»، «ح»، «ق». دور را می‌توان به دو دسته مستقیم و معکوس تقسیم کرد.

دور مستقیم در حرف‌هایی است که قلم در آنها از سوی راست به چپ حرکت می‌کند، مانند: «ی» که آغاز آن دور مستقیم و دارای نزول مجازی است و در بخش پایانی آن، دور مستقیم و دارای صعود مجازی (تشمیر) است. دور معکوس در حرف‌هایی است که قلم در آنها از سوی چپ به راست حرکت می‌کند، مانند: «ع» که بخش پایانی دارای صعود مجازی (تشمیر) و دور معکوس می‌باشد. باید توجه داشت که در بخش‌هایی مانند آغاز حرف «ق» نخست دور مستقیم و سپس دور معکوس انجام می‌شود، یعنی قلم در حال چرخش و ایجاد سر «ق» نخست به سوی چپ و سپس به سمت راست (و متمایل به پائین) حرکت می‌کند. (۱)



سطر:

یک خط نوشته، یک رده نبشته (جمع آن: سطور، أسطار) (۲۶)
اصطلاحاً یک مصراع یا یک جمله را گویند که نخستین آموزش برای هنرجو می باشد. هر مقدار که طول یک سطر بلندتر باشد، میل حروف پایانی به سوی بالا بیشتر است برای سطرهای کوتاه یک کشیده و برای سطرهای معمولی دو کشیده مناسب می باشد. و در این مرحله، هنرجو می بایست ساده ترین ترکیب و کرسی را رعایت کند. (۱)

سَعَف: (وس)

یک نوع قلم بوده که از شاخه خرما می ساختند و ظاهراً در قرن دوم هجری بدان کتابت می نمودند. (۳۵)
سفیداب روی:

نام معمولی اکسید روی. گرد سفیدی است که معمولاً به عنوان رنگیزه سفید، مخصوصاً در نقاشی منازل، آبرنگ، میناکاری و لعابسازی، بکار می رود. سفیدترین رنگیزه ها و دارای دوام زیاد و غیر سمی است؛ قدرت پوشانندگی آن کمتر از «سفیداب سرب» است، اما در مجاورت ترکیبات گوگردی و در معرض اشعه فوق بنفش، سفیدی خود را حفظ می کند. در ساختن اشیاء پلاستیکی و در پروردن کائوچو نیز مصرف فراوان دارد. (۲۸)

سفیداب سرب:

ماده ای سفید و سنگین و سمی، که در آب نامحلول است و به عنوان رنگیزه سفید در رنگسازی مصرف فراوان دارد. از جنبه شیمیایی، مخلوطی است از کربنات سرب و ئیدروکسید سرب. در نقاشی مخلوط گرد نرم آن را با روغن بزرک بکار می برند. یکی از قدیمی ترین رنگیزه هایی است که انسان از آن استفاده کرده است. قدرت پوشانندگی آن از بیشتر رنگیزه ها (از جمله سفیداب روی) بیشتر است، ولی ئیدروژن سولفور هوا و ترکیبات گوگردی دیگر در سرب آن تأثیر می کنند، و سولفور سرب می سازند که ماده ای تیره رنگ است، و بدینگونه، رنگ سفید آن به تدریج زایل می شود. سفیداب سرب بسیار سمی است، و نقاشانی که با آن زیاد سر و کار دارند، غالباً دچار «قولنج سرب» می شوند. سفیداب سرب در ساختن بتونه و در ساختن بعضی از انواع ظروف سفالی نیز بکار می برند.

تسمیه آن به سفیداب شیخ بدین مناسبت است که خانواده ای در اصفهان، که به شیخی منسوب بوده اند، این ماده را به روش خاصی که در پنهان داشتن آن تلاش می کردند، تهیه می کرده اند. (۲۸)

سفیداب شیخ ← سفیداب سرب

سُنْباده: (وسه)

گونه‌ای مقوا یا پارچه که یک سطح آن بوسیلهٔ موادی پوشانده شده که در ضمن زیر بودن، دارای اصطکاک بسیاری است.

از نوع زیر و خشن آن برای تیز کردن نوک مداد و در صحافی، بهره جسته و از نوع بسیار نرم آن برای از میان بردن تیزی نوکِ قلم‌های درشت (جَلّی) استفاده می‌شود. (۱)

سَنَدروس:

به معنی اول سندر است که صمغی باشد شبیه بکاه‌ریا و روغن کمان را از آن پزند. و رنگ سرخ را نیز گویند و نسبتش به رنگ زرد خود ظاهر است، و تفرقهٔ میان سندر و س و کاه‌ریا این است که کاه‌ریا را چون در آتش نهند از آن بوی مصطکی آید و از سندر و س بوی به غایت ناخوش. (۳۰)

سنگتراش:

حَجّار. کسی که پس از آنکه سنگِ مزار یا کتیبه بوسیلهٔ خطاط نوشته شد، آن نوشته را به دو صورت نمایان می‌کند:

الف: حروف و کلمات نوشته شده بر سطح سنگ را کنده و گود می‌کند.

ب: تمام فضای سطح سنگ را بجز نوشته‌ها می‌کند، در نتیجه نوشته‌ها برجسته خواهند بود. (۱)

سنگِ جَزَع ← جَزَع

سنگِ رومی ← سنگِ قلمتراش

سنگِ سو ← سنگِ قلمتراش

سنگِ قلمتراش:

سنگی که برای تیز کردن تیغهٔ قلمتراش استفاده می‌شود. سنگِ رومی، حجازی و غیره که غالباً رنگ روشن داشته و کمیاب می‌باشند. این سنگ باید آنقدر نرم و در عین حال محکم باشد تا بر اثر تیز کردن چاقو، خاکه تولید نکرده، تیغه را نخراند و آنقدر مرغوب باشد که بدون اینکه سائیده شود، سبب خورده شدن لبهٔ تیغه و در نتیجه تیز شدن چاقو شود. (۱)

سواد کردن:

نقل نوشتن از قباله و حکم و جز آن. (۱۶)

سواد و بیاض:

سواد بمعنی «سیاهی» و بیاض «سفیدی» می باشد. تناسب و رابطه میان سفیدی باقیمانده کاغذ با سیاهی مرکب، در ابعاد گوناگون دارای اهمیت است.
(۱) در حرف: فضای بسته (مُغلق) داخل حروفی مانند: «ه، ص، ط» و سنجیدن نسبت سفیدی داخل حرف «ع» در مقایسه با سیاهی مرکب، که این فضای سفید را «فضای منفی» نیز گویند.

(۲) در کلمه: سنجیدن تناب سواد و بیاض در تمامی اجزاء کلمات، مانند: «صراط، مصلحت»

(۳) در سطر و صفحه: تقسیم متناسب سیاهی و سفیدی در تمامی صفحه، بگونه ای که اگر از فاصله ای دور به آن صفحه بنگریم، بخشی از سطرها و صفحه، تیره تر و بخشی روشن تر نباشد.

باید توجه داشت که «سواد و بیاض» در معنایی گسترده (مانند مورد سوّم) شباهتی بسیار به «خلوت و جلوت» خواهند یافت.

«بیاض روی تو را نیست نقش در خور آنک

سوادى از خط مشکين بر ارغوان داری»

(حافظ) (۱)

سوخت ← جلد سوخت
سَوْدَةُ:

نوشت، تحریر کرد. نخستین و کمترین پایه از امضاء و رقم بوده و شاگرد می توانسته (در مرحله خوش) با اجازه استاد، این عبارت را در زیر خط (همراه با نام خود) بنویسد. (۱)

سه چهارم قلم:

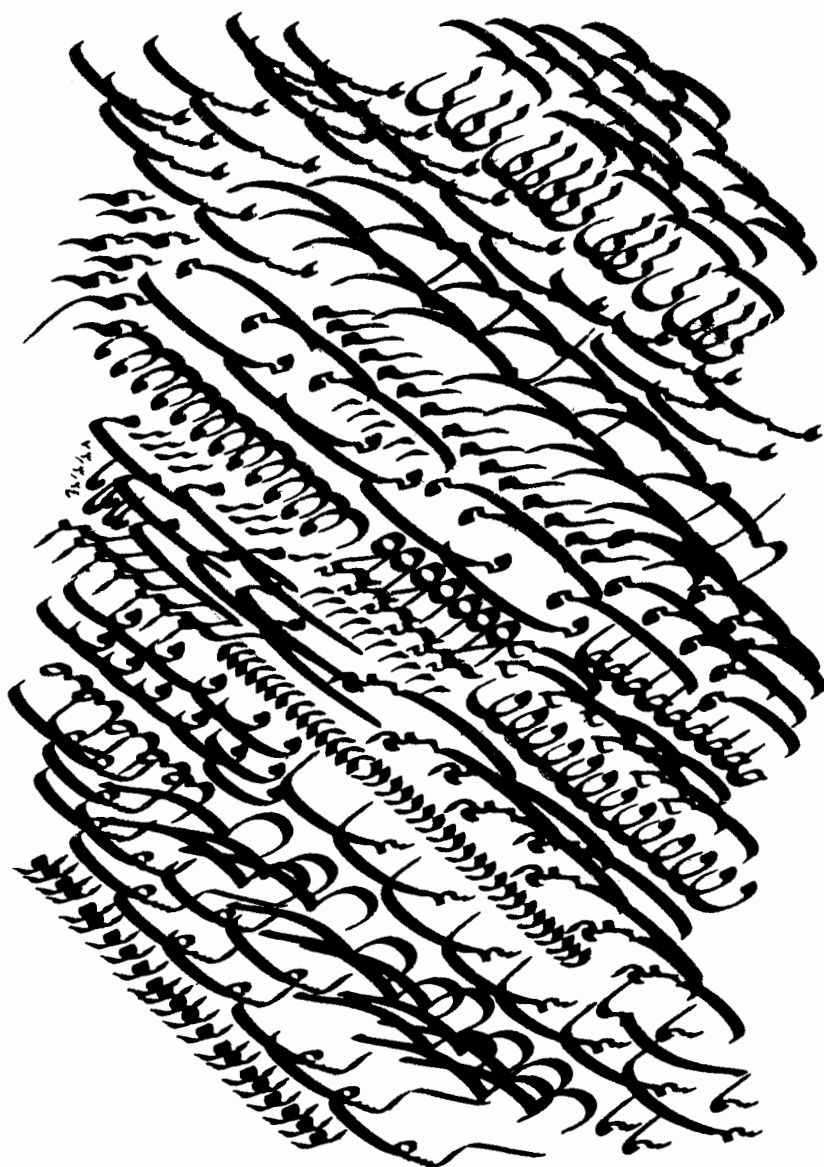
برای نوشتن بخش هایی از حروف و کلمات بکار می رود که پهن تر از دو سوّم قلم و نازکتر از تمام قلم باشند. (۱)

سه دانگ مشقی: قلمی که پهنای آن سه و نیم تا چهار میلیمتر باشد و برای مشق و قطعه نویسی به کار می رود. (۱)

سهو القلم:

لغزش قلم و اشتباه در تحریر.

«چه لطف است این که فرمودی؟ مگر سبق اللسان بودت!
 چه حرف است این که آوردی؟ مگر سهو القلم کردی!»
 (سعدی) (۲۶)



سیاه مشق:

گونه‌ای از خوشنویسی است که از ترکیب و تکرار حروف بوجود می‌آید و خوشنویس به تمرین و آفرینش صفحه‌ای می‌پردازد که خوانده شدن مطلب می‌تواند اهمیت چندانی نداشته و بجای آن صفحه‌پردازی (کمپوزیسیون) و رعایت توازن در سیاهی و سفیدی و... مورد عنایت باشد. از اینرو سیاه مشق را می‌توان اوج هنر خوشنویسی ناب دانست چرا که تنها خلاقیت و زیبایی آن مورد توجه است نه مضمون و محتوای ادبی آن. سیاه مشق نویسی تاریخچه چند صد ساله داشته و دارای گونه‌های بسیار متنوع و زیباست مانند: سیاه مشق چلیپا، سیاه مشق یک سویه، دوسویه، سه سویه و... (که در آنها حروف و کلمات از چند سو مثلاً افقی، عمودی و مایل به تحریر در می‌آیند).

در دسته‌ای از سیاه مشق‌ها تمامی حروف و کلمات تکرار می‌شوند و در دسته دیگر، برخی و البته بسیاری از سیاه مشق‌ها، قابل خواندن می‌باشند مگر سیاه مشق‌های «بی مضمون» که در این صورت، خوشنویس مطلب خاصی را نمی‌نویسد. برخی از خوشنویسان همچون میرحسین ترک (ف ۱۳۰۰ ه. ق) و میرزا رضا کلهر (ف ۱۳۱۰ ه. ق) بیشتر آثارشان را در این قالب از خوشنویسی پدید آورده‌اند. (۱)

سیاه مشق بی مضمون:

هنگامی که خوشنویس، مطلب خاص و معناداری را در سیاه مشق خود ننویسد و تنها به رعایت اصول خوشنویسی و زیباشناسی و تکرار حروف و کلمات بپردازد. (۱)

سیاهی:

مرکب سیاه را گویند. (نگ. مرکب) (۱)

سیر صحافی در ایران:

پیش از آنکه مقوا و خمیره مقوا برای استحکام و دوام جلد کتاب ابداع گردد، کتاب‌ها را با میشن و تیماج و چرمهای مخصوص این کار جلد می‌کردند. از قرن دوم تا چهارم آنچه کتاب دیده شده، بدین صورت است. سپس برای مقوا و خمیره لای جلد، صحافان از کاغذهای باطله که از نوشتجات متفرقه نویسندگان و یا از کتابهای ناقص که با طول زمان اوراق و از حیث انتفاع ساقط شده یعنی از صورت کتاب خارج گردیده، استفاده کرده‌اند. این قبیل اوراق را بر روی هم با سریش چسبانده و پس از خشک شدن به شکل مقوا در آمده، آن وقت آن را به هر اندازه می‌خواستند، لای میشن قرار داده و زیر فشار می‌گذاشتند و بدین وسیله جلد کتاب می‌ساختند. اواخر عهد صفویه میان انواع جلد‌های کتب، جلدهایی ملاحظه می‌شود که پیداست در آن

زمان تازه ابداع شده است. اکثر بیاض‌ها که عطف آن در یک طرفِ عرض کتاب قرار دارد، دارای جلدهای یک لایی پارچه‌ای یا میشن ساخته شده بطریقی تعبیه می‌شود که لبه آن نسبت به اندازه جلد، یک سانتیمتر بزرگتر شده بوده و پس از آن که لبه را با شفره سخت نازک می‌کردند، پارچه مُنقش را روی جلد چسبانیده، لبه میشن را سریش زده، روی آن بر می‌گردانیدند. بطوری که چهار طرف پارچه در زیر میشن پنهان می‌گردید و این لبه بصورت مغزی است. گاه به جای پارچه منقش، میشن بسیار نازک را روی آن چسبانیده و نقاش روی آن را با گل و برگ تزیین کرده و با تحریر طلا، اطراف گل‌ها بر زیبایی آن می‌افزود و برای دوام آن روغن سندروس می‌زدند. در قدیم نوعی قلمکار و پارچه‌های زیبای ظریف گلدار می‌ساختند که اکثر برای اینگونه جلدها بکار رفته است. کم کم زری و ترمه هم برای رویه این قبیل جلدها به مصرف رسیده است.

در عهد قاجاریه اینگونه تجلید توسعه پیدا کرد و جهت جلدسازی، صحافان در مورد تهیه جلدهای یک لایی از مخمل‌های رنگارنگ و کاغذهای گلدار استفاده می‌کردند. اما ازین زمان جلدهای یک لایی را برای همه گونه کتب بزرگ و کوچک و بیاض و غیر بیاض می‌ساختند و بیشتر دستورالعمل‌ها و صورت خرج‌های دیوانی و نظایر آن را با این قبیل جلدها می‌آراستند. پس از بازگشت استاد محمد تقی از فرنگ که به صحافباشی مشهور گشت و تربیت جمعی افراد برای صحافی فرنگی سازی، صحافی تجدیدی یافت و اسلوب صحافی ایرانی برای کتب چاپی و گاهی خطی،

تغییر یافت و در تهیه جلد‌های یک لایی و مقوایی ظرافت خاصی بکار می‌بردند و جلد‌های فرنگی به انواع و اقسام ساخته می‌شد و طرح‌های مختلف داشت و بهترین آنها ضربی طلایی بود که کاملاً با جلد‌های ساخت فرنگ برابری می‌کرد. اما تأثیر صحافی ایران از نظر نقش و نگار در آن کاملاً محسوس بود که نمونه‌های آن اکنون در کتابخانه‌های بزرگ دیده می‌شود. (۶۳)

سینه قلم:

بخشی از زبانه قلم که شامل نیش قلم نشود. (۱)

سیلو:

رنگ سبز در نقاشی قدیم را گویند. (۳۰)

ش

شابلون: (وس)

خط کش پلاستیکی که برای طراحی حروف و کشیدن اشکال هندسی مانند: بیضی، مثلث و ... بکار می رود.

مقوا یا چیزی مشابه آن (مانند فیلم های رادیولوژی) را گویند که حروف یا شکل دلخواه را بر آن طراحی کرده، سپس آن قسمت را بوسیله تیغ (کاتر) بریده و از آن جدا می کنند. سپس شابلون را بر روی جای مورد نظر (مانند پارچه یا دیوار) ثابت کرده و با استفاده از رنگ، می توان شکل بخش های بریده شده را بر زمینه مورد نظر، نقش کرد. (۱)

شأن: (خشه)

در لغت، بمعنی مقام، منزلت و حالت است و در خوشنویسی، آخرین درجه و صفتی است که در خط پیدا می شود. از این رو خوشنویس هیچگاه از تماشای لذت بردن از اثر خویش سیر نمی شود و در نتیجه سعی می کند تا به کاری بجز نوشتن،

نپردازد. این صفت به خوشنویس اختصاص دارد، چنان که همه کس، لیلی را چون مجنون نمی بینند.

(نگ. قواعد دوازده گانه خوشنویسی) (۱)

شاهاب:

رنگ سرخی باشد که مرتبه اول از گل کاژیره کشند. (۳۰)

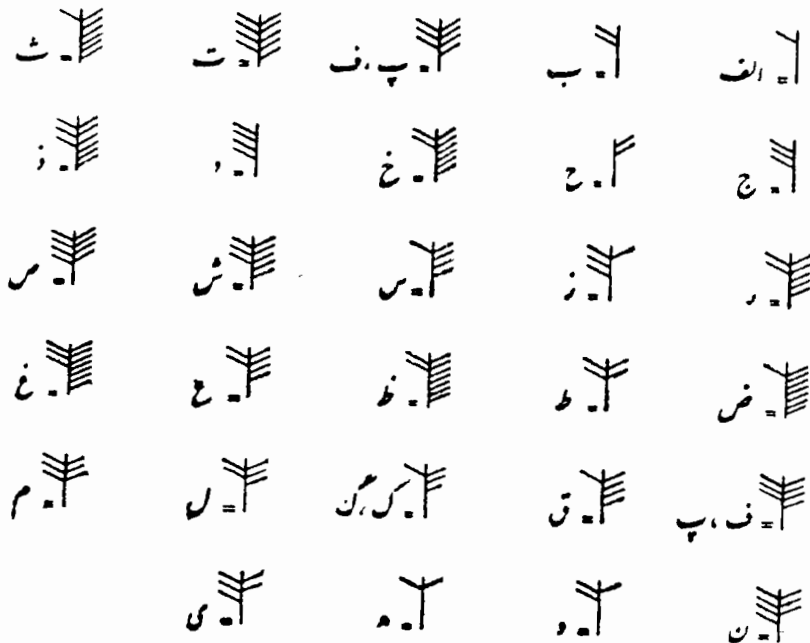
شیرو: (صح)

پوست نازک گوساله است [که برای روکش جلد کتاب استفاده می شود]. (۶۳)

شانه ← صحافی

شجری: (نخ)

به آن سروک و سروی نیز گویند و نویسنده این گونه خط تفننی باید به ترتیب حروف ابجد آشنا باشد. به این صورت که برای هر حرف از کلمه مورد نظر، یک خط عمودی می کشند. شاخه های سمت راست نشانگر شماره کلمات ابجد هستند (مثلاً حرف ه دارای یک دندان است یعنی در کلمه هوز که پس از ابجد است، قرار دارد). شاخه های سمت چپ نشانگر شماره حرف در کلمه ابجد هستند (مثلاً حرف ه نخستین حرف از کلمه هوز است) به این شکل:



شُست: - رنگِ شُست
 شستنِ لیه - پالایش مرکب
 شش دانگ مشقی:

قلمی که نوک آن پنج و نیم تا شش میلیمتر، پهن‌ا دارد و بیشتر برای قطعه‌نویسی به کار می‌رود. (۱)

شظیه:

[قسمت] نوک قلم را گویند. (۳۵)

شَفَره: (صح)

کاری که صحافان بوسیله آن تیماج بتراشند و نازک کنند و در متن و حاشیه کردن از آن استفاده می‌کنند [و بهتر است که از جنس فنر یا خشکه باشد]. (۳۱)
 شَق:

شکاف دادنِ میانه نوک قلم یا اصطلاحاً فاق زدن می‌باشد. (نگ. تراشیدن

قلم) (۱)

شکاری: (نع)

هرگاه حرف «د» پیش از حرف «ر» قرار گیرد با دور بیشتر و شکلی خاص نوشته می‌شود. (نگ. خنجری) (۱)

شکسته بسته: (نخ)

هرگاه بعضی از حروف یا اجزای خط را در یک صفحه کاغذ و برخی را در صفحه‌ای دیگر بنویسند؛ سپس با روی هم گذاشتن آن دو صفحه، نوشته‌ای بصورت کامل، آشکار گردد که گونه‌ای ساده از خط «توآمان» است. ابداع این خط را به ملاجان کاشی (قرن نهم) که از شاگردان جعفر تبریزی است، نسبت می‌دهند. (۱)
 شکسته تعلیق: (نخ)

ایرانیان دوگونه خط «توقیع» و «رقاع» را ترکیب کرده و در قالب خط تعلیق ریختند تا تندنویسی و سرعت کتابت را تأمین کند. حروف و کلمات در خط شکسته تعلیق، با وجود پیچیدگی و درهم بودن، به هم پیوسته نمی‌باشند. (همچون خط مسلسل) و برخی به سهو آن را همان خط تعلیق پیداشته‌اند. (۱۲)

شکسته نستعلیق: (نخ)

خطی است که از نستعلیق و برای تند و روان نویسی بوجود آمده است و در آن بعضی حروف و کلمات، به هم متصل و برخی کوچکتر، بزرگتر یا کشیده‌تر یا با پیچ و خم بیشتری نوشته می‌شوند. از قرن یازدهم (پس از تکامل خط نستعلیق) ایجاد

گشت و بوسیلهٔ عبدالمجید درویش طالقانی (ف ۱۱۸۵ هـ. ق) دارای اصول و قواعد استوار گردید. اگر در نوشتن این خط، صرفاً به زیبایی و اصول آن توجه شود، غیر اهل فن از عهدهٔ خواندن آن بر نخواهند آمد.



«اگر خطی بنویسی، خط شکسته نویسی

شکستگان تو، خط شکسته خوش دارند» (۱)

شِگَرَد:

جنبه‌ای از کار هنری که فراتر از مسائل ترکیب بندی، مضمون، طراحی و رنگ است، و آن روش بکارگیری و یا استفاده از مصالح کار است که جنبه‌ای کاملاً شخصی دارد و مهم‌ترین ویژگی یک اثر هنری، و یا وجه تمایز آن از صور بدلی یا جعلی احتمالی اش بشمار می‌آید. (۶)

شَمَره:

بخش پایانی حروف دایره‌ای (مانند: ن، س، ح، ل، و...) را گویند. که دارای صعود مجازی می‌باشند. (۱)

شَمْسِیه: (نَد)

آذین مدور و منقشی است که غالباً مذهب است و گاه دارای شعاع‌هایی در محیط خود می‌باشد. شمسیه در ابتدای نسخه‌های خطی، پس از آستر بدرقه، در سمت چپ یا روی جلد نقش شده و نام نخستین صاحب نسخه در آن درج می‌شود. خط آن غالباً با خط سایر صفحات کتاب فرق دارد. (۱)

شیرازه: (صح)

دوخت اجزاء و اوراق کتاب با ابریشم و نخ رنگی (۳۲)
جزوبندی کتاب، ته‌بندی کتاب و غیره، بخیه مخصوصی که صحاف بر دو طرف ته کتاب زنند. (نگ. صحافی) (۲۶)

شیرین:

از صفات خط زیباست هنگامی که دلچسب و دیدنی باشد. (۱)

شیوه:

راه و روش، قاعده، قانون، طریقه (۲۶)

اساس یک شیوه در خوشنویسی می‌تواند بر: تراشیدن قلم، رانش قلم، نحوه قلم‌گذاری، دور و قوت دست، نحوه ترکیب، کرسی و ... استوار باشد. (۱)

شیوه قلم خشک:

در کار با مرکب، آبرنگ و یا سایر رنگ‌ها؛ شیوه نقاشی با قلم مویی است که رنگ یا رطوبت بسیار کمی داشته باشد. روش کار به این ترتیب است که نخست قلم مو را کاملاً به مرکب یا رنگ آغشته می‌کنند و سپس چند بار آن را به روی کاغذ یا پارچه نرمی می‌کشند، در نتیجه فقط کمی از ذرات رنگ در روی قلم مو باقی می‌ماند. (۶)

شیوه‌های گوناگون تذهیب ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران:

روش‌های مینیاتورسازی در ایران بسیار متنوع بوده و هست، و هر یک از استادان معروف، تغییراتی در روش و شیوه‌هایی که پیش از آنها موجود بوده، وارد کرده‌اند. با این حال بطور کلی و بدون در نظر گرفتن تغییرات جزئی و کم اهمیت، می‌توان شیوه‌های ساخت مینیاتورهای ایران را بصورت ذیل، تقسیم و شرح کرد.

۱ - مینیاتور تمام رنگ جسمی:

رنگهای جسمی مینیاتورسازی را در گذاشته با پودر رنگ‌های معدنی مانند: سفیداب سرب، سرنج، لاجورد، سیلد، شنجراف، زرنیخ، نیل و غیره روی سنگ مسطح و صیقلی که بر اثر ساییدن زیاد، قسمت وسط آن گود می‌شد، با قطعه سنگ صیقلی کوچک دیگر که در دست جا بگیرد، ساعت‌ها می‌ساییدند تا خوب نرم و قابل استفاده شود. معمولاً شاگردانی که برای تعلیم نزد استاد می‌آمدند، در سال اول، کارشان رنگ ساییدن بود ولی سالهاست که این رویه با تأسیس هنرستان‌های هنرهای زیبا و تأسیس کارخانه‌های رنگ سازی، ترک شده است.

رنگهای جسمی پس از این که با آب خوب ساییده شد با مقدار معینی چسب سریشم یا صمغ مخلوط می‌شود تا هنگامی مصرف و پس از خشک شدن ثابت بماند. در بعضی کشورها برای چسب رنگ، از سفیده و زردی تخم مرغ یا محلول نبات، و یا شیرۀ انگور و مختصری روغن گلیرین نیز استفاده می‌نمایند.

این رنگهای جسمی که می‌توان آنها را آبرنگ جسمی نیز نامید، در کارخانه‌های رنگ سازی امروز، رنگ «گواش» نامیده می‌شود.

بطور کلی رنگهای جسمی (گواش) مانند رنگ روغن قابلیت پوشش دارد یعنی اگر روی صفحه تیره رنگ بکار رود، رنگ زیرین خود را می‌پوشاند، و رنگ طلایی اصل یا بدل در ردیف رنگهای جسمی می‌باشد.

در مینیاتورهای تمام رنگ جسمی، تمام زمینه تابلو، از رنگ پوشیده شده و فقط حاشیه مقوا یا کاغذ یا ورق کتاب به رنگ اصلی خود باقی می‌ماند. این نکته قابل ذکر است که رنگهای جسمی، مخصوص رنگ آمیزی تابلو بوده و برای ریزه کاری‌ها و ساخت و ساز (روکاری) «از رنگهای روحی» استفاده می‌کنند، زیرا رنگ جسمی قابلیت کشش و نازک کاری را ندارد.

۲ - مینیاتور آبرنگ روحی:

رنگهای روحی برخلاف رنگهای جسمی، قابلیت پوشش ندارند، در نتیجه باید

روی زمینه‌های روشن مورد استفاده قرار گیرند. مینیاتورهایی که با رنگ روحی تهیه می‌شود، معمولاً رنگها به قدری با آب مخلوط می‌شود که کاملاً رقیق و کم رنگ باشد و رنگهای جسمی را نیز در صورت لزوم به همین روش رقیق کار می‌کنند که زمینه اولیه تابلو بخوبی دیده شود. این گونه مینیاتورها از اواخر دوره صفویه بیشتر متداول شده و در دوره‌های بعد مانند زندیه و قاجاریه بمیزان بسیار زیاد، مینیاتور آبرنگ روحی ساخته شده است.

مینیاتورهایی که روی عاج ساخته می‌شود بیشتر از رنگهای روحی استفاده شده تا زمینه عاج نمودار باشد. در حال حاضر هنرمندان مینیاتورساز بیشتر از رنگهای روحی استفاده می‌کنند ولی در میان آثار آنان، رنگهای جسمی و روحی، در کنار هم نیز دیده می‌شود. برای چسب رنگهای روحی فقط مقدار بسیار کمی شیره انگور یا محلول قند کافی است.

۳ - مینیاتور سیاه قلم رنگی:

مینیاتورهایی که در برخی از قسمت‌های آن، رنگ بکار رفته باشد را سیاه قلم رنگی می‌خوانند. در این شیوه، رنگ طلایی حتماً بکار می‌رود و زمینه تابلو به حال خود باقی می‌ماند و قسمت‌های مختصری که رنگین است، بنا به سلیقه هنرمند از رنگهای جسمی و روحی هر دو، استفاده شده و بطور کلی قسمت‌هایی که به شیوه سیاه قلم، کار می‌شود، خیلی زیاد است. مینیاتورهای سیاه قلم رنگی، بیشتر در دوره صفویه در آثار «رضا عباسی» متداول شده و تا امروز مورد نظر هنرمندان بوده و به این شیوه زیاد کار می‌کنند.

۴ - مینیاتور سیاه قلم:

این گونه مینیاتور همانگونه که از نام آن پیداست، تنها با قلم سیاه، روی زمینه‌های روشن کار می‌شود و در تمام ادوار تحولاتی که در سبک نقاشی ایران حاصل شده وجود داشته و دارد؛ ولی از دوره صفویه به بعد، بیشتر رایج گردیده بگونه‌ای که کتابهای خطی بسیاری، با شیوه سیاه قلم، مصور شد و امروز نیز هنرمندان به این شیوه علاقه خاصی دارند.

برای تهیه مینیاتور سیاه قلم، از مرکب‌های مرغوب خوشنویسی استفاده می‌کنند و هر اندازه که مرکب نرم‌تر و کشش آن بیشتر باشد، قلم و امکان نازک کاری بیشتری به هنرمند می‌دهد. شیوه سیاه قلم را با رنگهای دیگر مانند: قهوه‌ای تیره و حتی قرمز یا آبی تیره و بطور کلی رنگهای روحی سیر، نیز تهیه کرده‌اند؛ ولی در هر حال از یک رنگ منحصر بفرد روحی، تجاوز نمی‌کند و شیوه کار کردن همانند مرکب است. در

دوره قاجاریه که مینیاتور آبرنگ به شیوه زمان تهیه می شد، از مینیاتور و گل و بوته های این دوره نیز به شیوه سیاه قلم، بسیار دیده می شود.

۵- مینیاتور سفید قلم:

مقصود از سفید قلم، آثاری است که با قلم سفید روی کاغذ یا صفحه تیره رنگ، نقاشی شده باشد. آشکار است که به این شیوه با سایر رنگهای روشن روی زمینه تیره، بسیار دیده شده و در هر حال از یک رنگ تجاوز نمی کند. البته برخی از هنرمندان، به ابتکار خود، مختصری طلایی و رنگهای دیگر، در تابلوی سفید قلم بکار برده اند، ولی این نکته عمومیت ندارد. از آثار مینیاتور سفید قلم هنرمندان معاصر نیز بسیار دیده می شود و کاملاً شناخته شده و رایج می باشد و گاه گاه از رنگهای روشن متنوع روی زمینه سیاه، تابلوهای بزرگ ساخته اند که در نمایشگاه های بزرگ مورد توجه واقع شده و مدال طلا به آنها تعلق گرفته ولی نوع اخیر، بسیار کم انجام می شود.

۶- تشعیر:

به نقوش تزیینی اطلاق می شود که در حاشیه های کتابهای مصوّر یا از نقوش دیوار و لباسهای زربفت، از حیوانات، گل، بوته و درخت نشان داده شده و عموماً با طلایی یک رنگ، روی زمینه تیره و یا با رنگ تیره تر از رنگ زمینه، بمانند خود رنگ نقاشی شده است. اصولاً تشعیر برای تابلوهای پرکار است و یک عمل تکمیل کننده بشمار می رود.

۷- مینیاتور رنگ و روغن:

برای نقاشی مینیاتور رنگ روغن، از همان پور رنگهای ذکر شده استفاده می شود و آن را با روغن بزرگ، به روشی که در رنگهای جسمی اشاره شد، روی سنگ می ساینند و بکار می برند و عیناً همان رنگهایی است که برای تابلوهای نقاشی رنگ و روغن بکار می رود.

معمولاً مینیاتورهای رنگ روغنی را بصورت تابلوی بزرگ می سازند، یا روی دیوار بصورت «فرسک» تهیه می کنند. آثار مینیاتورهای معروف در چهل ستون و عالی قابو اصفهان و بیشتر نقاشی های دوره قاجار با رنگ روغن ساخته شده است.

۸- مینیاتور زیر روغنی:

این گونه مینیاتورسازی نیز با رنگهای جسمی و روحی هر دو ساخته می شود و پس از تکمیل، سطح آن را یک قشر روغن می زنند تا شفاف و براق شود و بر اثر استعمال پاک نشود. در گذشته در این شیوه از روغن کمان که در ایران تهیه می شد،

استفاده می‌کردند، ولی امروز از روغن‌های بسیار شفاف که زودتر خشک می‌شود و استحکام آن نیز بهتر از روغن کمان است و در کارخانه‌های رنگ‌سازی ساخته می‌شود، استفاده می‌کنند.

معمولاً مینیاتورهای زیر روغنی برای تهیه آلبوم، جعبه، جلد کتاب، قلمدان، قاب آئینه و امثال آنها است و باید روی جنس محکم، مانند مقوای پرس شده، تخته، فلز یا عاج باشد که روغن در آن نفوذ نداشته و بر استحکام کار اضافه شود حداقل سه بار و در شرایط گوناگون این قبیل اشیاء نفیس را تا ده بار روغن می‌زنند تا کاملاً قشر شفاف روغن بصورت ضخیم روی نقاشی را بپوشاند. در میان آثار مینیاتورهای زیر روغنی، از تمام شیوه‌ها حتی سیاه قلم و تشعیر، بسیار دیده می‌شود و بطور کلی، تمامی سبک‌ها در زیر روغن خودنمایی دارد.

یادآور می‌شود که هنر تذهیب کاری جدای از مینیاتورسازی نیست و شیوه‌های گوناگون گفته شده، در تذهیب هم بکار می‌رود و می‌توان به همین روش، انواع گوناگون تذهیب را تقسیم و تفکیک کرد. (مقاله از علی کریمی) (۱۰)

ص

صادی: (خش)

به گونه‌ای از حرف «عین» گفته می‌شود که حرکتِ پس از آن صعودی (رو به بالا)

نباشد. (۱)



صَحَاف:

کسی که اوراق جلد را به هم می‌پیوندد و شیرازه می‌کند و لبه‌های کتاب را می‌برد تا هموار [صاف و یکنواخت] شود و تمام دوخت و جزءبندی و طیفه صحاف است.

(نگ. صحافی) (۳۵)

صَحَافِی:

فَنّ تنظیم و به هم پیوستن صفحات کتاب یا امثال آن و قراردادن آنها بین دو

پوشش (جلد) به منظور یکجا نگاهداشتن صفحات و جلوگیری از فرسوده شدن یا پاره شدن آنها، و تسهیل استفاده از آنها. جلد کتاب ممکن است نازک یا ضخیم باشد. جلد‌های ضخیم را از مقوا می‌سازند و روی مقوا، پارچه، چرم، پلاستیک چرم‌نما، یا ترکیبی از این مواد می‌کشند. تاریخچه صحافی:

فَنِّ صحافی به وسیله به هم بستن کناره‌های صفحات به یکدیگر پس از رواج استعمال «پارشمن» معمول شد. در نخستین کتابهای صحافی شده، صفحات کتاب را بین دو تخته ضخیم قرار می‌دادند، و تخته‌ها را با چفت یا نوار یا بندهای چرمی می‌بستند. ماده‌ای که معمولاً برای پوشش بکار می‌رفت، چرم بود ولی عاج، نقره، طلا، ابریشم و مخمل نیز برای این منظور استعمال می‌شد.

تزئین فراوان جلد‌ها با جواهرات و جز آنها در مشرق زمین رواج تمام داشت. مذهب مانی که به توسعه نقاشی در کشورهای شرقی اسلامی کمک بسیار کرد، در جلدسازی تزئینی نیز اثری به سزا داشت. دو پاره جلدی که از قرن هشتم یا نهم به جا مانده است، و در تورفان بدست آمده، احتمالاً از کارهای مانویان است. در آثار قدیم اسلامی از صحافان و جلد‌های گرانبها سخن رفته است ولی ظاهراً هیچ یک از این جلد‌ها پس از حمله مغول به جای نمانده، و تاکنون جلدی از پیش از قرن چهاردهم بدست نیامده است، مگر پاره جلدی در مسجد جمعه نائین که از قرن سیزدهم (یا احتمالاً اوایل قرن چهاردهم) می‌باشد. اطلاع ما از جلدسازی در قرن چهاردهم در ایران و نواحی مجاور ناشی از نمونه‌های معدود موجود در موزه‌های هنری اسلامی است، که از آن میان مخصوصاً باید از قرآن مورخ سال ۷۱۰ ه. ق (۱۳۱۰ م) که برای اولجایتو نوشته شده، و از قرآن مورخ سال ۷۳۵ ه. ق (۱۳۳۴ م) تبریز نام برد. در عهد شاهرخ تیموری هنر جلدسازی در خراسان و خاصه هرات، به اوج کمال رسید. جلد‌های ایرانی قرن پانزدهم بر نظایر آنها در اروپای قرون وسطی برتری داشتند. نقاشی بالاک، که احتمالاً در زمان تیمور یا جانشینانش از چین به ایران آمد، در اوایل قرن شانزدهم در جلدسازی نیز وارد شد. در عهد صفویه، ظریف کاری عهد تیموریان از میان رفت. در عهد فتحعلی شاه قاجار، جلدسازی تأثیر اروپایی و تحت الشعاع آن واقع شد.

تزئین فراوان جلد‌ها با جواهرات و جز آنها که، چنانکه گفته شد، از قدیم الایام در مشرق زمین رواج داشت، از آنجا به اروپا راه یافت، و در میان نخستین صحافان اروپایی، که عمدتاً از راهبان بودند، معمول شد. راهبان، نسخه‌های خطی را با

زیورآلات می‌آراستند. در مراسلات «قدیس جروم» از جلد‌های جواهر نشان سخن رفته است، و این مطلب حاکی از اینست که تزئین مجلل کتابها در قرن چهارم معمول بوده است. اگر چه جلد‌های قیمتی را اغلب برای استفاده از مواد گرانبهائی که در ساختن آنها بکار رفته بود از بین می‌بردند، نمونه‌هایی از جلد‌های مزین به فلزات گرانبها و جواهرات و غیره در کلیساها و موزه‌ها باقی است، که قدیمترین آنها از قرن هفتم می‌باشند. پس از اختراع (۱۴۴۰) حروف قابل انتقال (حروف چاپ) به توسط گوتنبرگ، تعداد باسوادان افزایش و بازار کتاب رونق یافت. در نتیجه، بازار صحافی نیز گرم شد. بعضی از صحافان، چنان هنری در کار خود بکار می‌بردند که گاه جلد کتاب، گرانبهاتر از محتویات آن می‌گشت. رونق هنر صحافی، مانند هنرهای دیگر، ناشی از حمایت اشخاص کتابدوست بود. کسی که بیش از هر کس دیگر در این امر تأثیر داشته است «گرولیه دوسرویر» بوده است، که بزرگترین کتابدوستان شمرده می‌شود.

تا پیش از صحافی ماشینی، کتابها همه با دست صحافی می‌شد. در صحافی دستی، تقریباً تمامی مراحل که در صحافی ماشینی امروز معمول است، باید طی شود. در ظرف پانصد سال گذشته، کمتر تغییری در مراحل صحافی دستی، پیدا شده است. امروز هم کتابهایی که با دست صحافی می‌شوند در بسیاری موارد استحکام بیشتری دارند، ولی بدیهی است که عمل صحافی با دست، بسیار کندتر از صحافی با ماشین انجام می‌گیرد. صحافی ماشینی در اوایل قرن نوزدهم پیدایش یافت. از ۱۹۳۰ به بعد، با اختراع ماشین‌های مجهز، صحافی همواره در حال تکامل بوده است. مراحل صحافی:

صحافی به‌طور کلی سه مرحله دارد: ترکیب‌بندی، شکل‌بندی، و جلدبندی.

الف) ترکیب‌بندی: ترکیب‌بندی کتاب عبارتست از یکجا و کنار هم قراردادن صفحات کتاب به ترتیب شماره صفحات. در ترکیب‌بندی، چهار عمل انجام می‌گیرد.

۱) تا کردن: صفحات کتاب معمولاً تک تک چاپ نمی‌شود، بلکه هر چند صفحه آن بر پشت و روی یک ورق بزرگ کاغذ چاپ می‌شود. هر هشت صفحه از همین دایرةالمعارف فارسی [دکتر مصاحب] روی یک ورق کاغذ بزرگ، و هشت صفحه دیگر بر پشت همان ورق چاپ شده است. [ابعاد این کتاب ۲۹/۸×۲۱/۵ سانتیمتر می‌باشد]. بنابراین، اوراق چاپ شده را باید تا کرد. تا کردن در صحافی امروزی به وسیله «ماشین تازنی» انجام می‌گیرد. اوراق چاپ شده به وسیله نوردهای ماشین

تازنی چند بار از موضع مطلوب تا می‌خورند. ورق تاخورده را، که بخشی از کتاب است، یک فرم (form) می‌نامند. صفحات کتاب در یک فرم، به ترتیب شماره، پشت هم قرار می‌گیرند. تعداد صفحات یک فرم معمولاً مضربی از چهار است.

۲) کُت گذاشتن: بعضی از کتابها صفحات رنگی مخصوصی یا نقشه یا تصاویر خارج از متن دارند که باید به صورت یک یا چند کُت جداگانه در وسط یک فرم یا بین دو فرم با دست انجام می‌گیرد.

۳) مرتب کردن: کتاب معمولاً در صدها یا هزارها نسخه طبع می‌شود. بنابراین، هر فرم کتاب در صدها یا هزارها نسخه است و نسخ متعدد و یک شکل فرمها توده‌های جداگانه و متعدد تشکیل می‌دهند. برای مرتب کردن، باید از روی این توده‌ها، بترتیب صفحات یک کتاب، فرمها را به ترتیب برداشت و در کنار هم قرار داد. این عمل را در صحافی «مرتب کردن» می‌نامند. در صحافی جدید، عمل مرتب کردن به وسیله ماشین‌های ترتیب انجام می‌گیرد.

۴) دوختن: پس از عمل ترتیب، ته فرمهای هر جلد را باید به یکدیگر دوخت. (شکل ۱) دوخت در صحافی امروز دو طریقه دارد: طریقه سمايث (smāyī) و طریقه کناره دوزی. در هر دو طریقه از نخهای محکم نایلونی یا پنبه‌ای استفاده می‌شود. دوخت به طریقه سمايث استحکام کافی به کتاب می‌دهد، «وعطف» فرمها حالت محدب پیدا می‌کند و باز نگاهداشتن کتاب، نسبتاً به سهولت انجام می‌گیرد. اما کتابهایی که به طریقه کناره دوزی دوخته می‌شوند استحکام بیشتری پیدا می‌کنند، معمولاً کتابهای درسی و کتابهای مرجع را، که بیش از کتابهای عادی مورد استفاده قرار می‌گیرند، به این طریقه می‌دوزند، عمل دوخت در هر دو طریقه به وسیله ماشین‌های مخصوص صورت می‌گیرد. در طریقه سمايث، هر فرم کتاب، به شکل رقم ۸، در موضع مخصوص ماشین قرار می‌گیرد و چند سوزن نخ‌دار، به فاصله‌های معینی، فرم را از محل خط تا سوراخ می‌کنند و نخ می‌کشند و سپس، قلاب‌های متعدد، سرنخ‌ها را می‌گیرند و گره می‌زنند، و این گره‌ها را به گره‌های سایر فرمهای کتاب، که به همین ترتیب نخکشی شده‌اند، قلاب می‌کنند. به این ترتیب ماشین دوخت سمايث، در عین اینکه صفحات هر فرم را به یکدیگر می‌دوزد، تمام فرمهای کتاب را نیز با چند رشته نخ بی‌انقطاع، به یکدیگر می‌دوزد.

در طریقه کناره دوزی، هنگام خارج شدن فرمهای یک کتاب از ماشین ترتیب، چند کوک فلزی در طول عطف، و به فاصله‌های ۱/۸ اینچ از عطف، به کتاب فرو می‌شود، سپس فرمهای کتاب وارد ماشین کناره دوزی می‌شوند. در این ماشین، چند

رشته سوراخ به فواصل ۱ تا ۱/۴ اینچ از یکدیگر و به فاصله ۱/۴ اینچ از عطف در طول عطف احداث می‌شود. سپس یک سوزن نخدار، از راه این سوراخ‌ها، تمام فرمها را به یکدیگر می‌دوزد. اغلب کتابهای ارزان قیمت و جلد نازک اساساً ته دروزی نمی‌شوند، بلکه بسیاری از آنها را، با ماشین مخصوص، به طریقه «ته چسب» صحافی می‌کنند، بدین طریق که، با ماشین برش، حاشیه بسیار باریکی از تمام فرمهای کتاب را یکجا در محل عطف می‌برند و به دیواره عطف یک لایه نازک چسب می‌کشند و آنگاه فرمها را با فشار به جلد می‌چسبانند. بعضی اوقات نیز فرمهای یک کتاب را فقط با کوک فلزی می‌دوزند، و با چسب به جلد می‌چسبانند.

ب) شکل‌بندی: شکل‌بندی کتاب نیز چهار مرحله دارد که به ترتیب عبارتند از: ۱) کویدن: فرمهای هر کتاب، پس از دوخت، در امتداد عطف، تورم پیدا می‌کنند. برای از بین بردن این تورم، فرمها را در ماشین مخصوص، بین دو صفحه فولادی قرار می‌دهند و فشاری در حدود چند تن بر آنها وارد می‌کنند. عمل کویدن، نسخ متعدد هر کتاب را از لحاظ حجم نیز یکنواخت می‌کند.

۲) چسب زدن: در اغلب کتابهایی که به طریقه سماپت دوخته می‌شوند، به وسیله ماشین چسب زنی، لایه‌ای از چسب مخصوص به سطح عطف کتاب می‌کشند تا از شل شدن کوکها جلوگیری کند و سبب استحکام پیوستگی فرمها به یکدیگر بشود.

۳) لب بریدن: لبه‌های ناهموار فرمهای کتاب، پس از دوخت و کویدن، به وسیله ماشین برش، بریده می‌شوند. همه نسخ متعدد فرمهای یک کتاب، پس از عبور از ماشین برش، قطع یکسان پیدا می‌کنند.

۴) گردسازی، پشت کوبی و آستر‌بندی: در صحافی جدید، این سه عمل به وسیله ماشین انجام می‌گیرد. این ماشین ابتدا سطح عطف کتاب را مُحَدَّب می‌کند (به اصطلاح، عطف را گرد می‌کند). سپس یک پشتی آهنی، بر سطح عطف، متوالیاً به عقب و جلو حرکت می‌کند، و دو کناره طولی آن را، رو به بیرون، فشار می‌دهد. به این طریق، دو کناره طولی عطف، لبه‌دار می‌شوند و به اصطلاح، «شانه» پیدا می‌کنند. این دو لبه، هنگام کار گذاشتن کتاب در جلد، در دو شیار که بر جلد و نزدیکی عطف آن احداث شده است جا می‌افتند، و جلد را محکم نگاه می‌دارند. پس از این عمل، همان ماشین یک تکه پارچه با سریشم بر سطح عطف می‌کشد، این پارچه را «آستر» می‌نامند. در اغلب کتابهای ته دروزی شده، به وسیله همین ماشین، یک قطعه پارچه مشبک اضافی بر عطف کتاب می‌چسبانند. عرض این پارچه در حدود ۲ اینچ از قطر عطف بیشتر است و لبه‌های اضافی آن را بعداً، در جلدگذاری، زیر «آستر بَدَرِقه» بر

سطح داخلی جلد می چسبانند. آستر بدرقه معمولاً عبارتست از دو قطعه کاغذ سفید یا رنگی، که ممکن است مطلبی بر آنها چاپ شده باشد و هر یک، پس از تاخوردن، چهار صفحه به قطع صفحات کتاب تشکیل می دهند و هر قطعه را از محل تا در اول و در آخر اوراق صحافی شده کتاب به شانه عطف می چسبانند و سپس، هنگام جلدگذاری، نیمی از هر قطعه را به دو قطعه جلد می چسبانند تا سطح داخلی آنها را بپوشانند... در بسیاری از کتابها، لبه بالا و پائین عطف یک باریکه پارچه رنگی دارد که شیرازه نامیده می شود. در کتابهایی که با دست صحافی می شوند، برای استحکام بخشیدن به جلد کتاب، شیرازه ها را به عطف می دوزند اما در کتابهایی که با ماشین صحافی می شوند، شیرازه ها را تنها برای تزئین به دو سر عطف می چسبانند.

(ج) جلدبندی

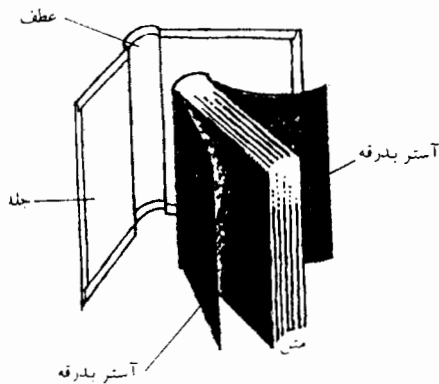
جلد بندی شامل سه مرحله است:

(۱) جلد سازی: جلد کتاب از مقوا و پارچه یا از کاغذ ضخیم ساخته می شود. ورقه های بزرگ مقوا به وسیله ماشین های برش، بریده می شوند و به قطع [اندازه] و شکل مطلوب در می آیند. قطعات بریده را در ماشین جلدسازی می گذارند. لوله کاغذ ضخیم یا توپ پارچه ای که بر این ماشین ها سوار شده است به تدریج باز، و یک لایه چسب بر سطح درونی آن کشیده می شود. در همین زمان که لوله کاغذ یا توپ پارچه به تدریج باز می شود و چسب می خورد، قطعات مقوا بر سطح چسب خورده پارچه چسبانده می شوند و در عین حال، باریکه هایی از کاغذ ضخیم نیز به صورت عطف، در فاصله بین هر دو قطعه مقوا بر پارچه زیرین می چسبند. سپس نوردهای ماشین، لبه های اضافی پارچه را از سر و ته هر دو قطعه مقوا به طرف توی جلد بر می گردانند و به سطح داخلی دو قطعه مقوا می چسبانند.

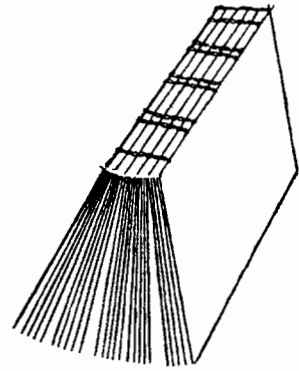
(۲) چاپ جلد: درج کردن عنوان کتاب و نام نویسنده و برخی تزئینات بر روی جلد کتاب را «چاپ جلد» می نامند. این عمل طرق مختلف دارد که مهمترین آنها، چاپ کردن مطالب به روش عادی چاپ است. طریق دیگر «طلاکوبی» است که با استفاده از کلیشه و ورقه های رنگین آلومینیوم انجام می گیرد.

(۳) جلد گذاری: ماشین جلدگذار به سطح دو آستر بدرقه کتاب و پارچه مشبک عطف (در کتابهای ته دوزی شده)، چسب می کشد و فرمها را به داخل جلد می گذارد و با فشار، عطف فرمها را به عطف جلد و آستر بدرقه ها را به سطح داخلی جلدها می چسبانند. پس از این مرحله چون کتابها هنوز رطوبت دارند، آنها را تا چند ساعت بین صفحات چوبی دستگاه فشار می گذارند تا خشک شوند. (نگ. سیر صحافی در

ایران (۲۸)



شکل (۲)



شکل (۱)

صحیفه ← کاغذ

صعود حقیقی:

رعایت حرکت صاف، مستقیم را به رسمیت می‌شناسد و رو به بالا می‌باشد در حروفی چون:
الف‌های پایانی، لام و کاف میانی
بخش انسی قلم تکیه بیشتر است.



صعود مجازی:

هرگاه در حرکت پایانی دوایر، قلم حالتی دورانی یابد یعنی حرکت به سمت بالا ولی غیر مستقیم داشته باشد. (مق: نزول مجازی) (نگ: تشمیر) (۱)
صفا: (خش)

در لغت، بمعنی پاک، بی غش و بی کدورت شدن است. در خوشنویسی صفت خطی است که دیدن آن، طبع و روح را شادمان و چشم را نورانی کند و آدمی از دیدن

آن اثر، سیر نگردد، و البته این کیفیت هنگامی حاصل خواهد شد که نویسنده، قواعد خوشنویسی را به کمال دانسته و عمل کند. می‌توان صفا را «روح معنوی» اثر نامید و نیز ترکیب شدن «صفا» و «شأن» را «مزه» گویند. (نگ. قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی) (۱)

صفات کاغذ:

سفید، نرم، بریان، صاف و هموار باشد.

«اگر خواهی تو ای گنج معانی

که وصف کاغذ نیکو بدانی

کمالش آن بود کاید پدیدار

سفید و نرم و بریان، صاف و هموار» (۳۵/۱)

بهترین کاغذ [در قرون پیشین] خطایی بوده، بعد از آن دولت آبادی، بعد عادلشاهی و بعد سمرقندی. (۳۵)

«کاغذ از رنگ کنی خوبترست کز سفیدی به بصر صد ضرراست

ضرر چشم، پسندیده مدان خامه بر کاغذ بی‌رنگ مران» (۲۰/۳)

امروزه برای خوشنویسی از گونه‌هایی چون، کاغذ گلاسه، نیم گلاسه، تحریری و

مقواهای رنگی استفاده می‌شود. (۱)

صفحات بدرقه ← آستر بدرقه

صفحه پردازی: (خشه)

تناسب و هماهنگی میان قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی و رعایت نکاتی است که

سبب می‌شود تا صفحه مشق، دارای صفاتی چون «صفا و شأن» شود. هنرمندی در

صفحه پردازی موفق است که، مراحل پیشین (قواعد دوازده‌گانه) و تناسب میان آنها

را به کمال آموخته و در عمل، ملکه ذهنی اش شود. (۱)

صلایه کردن:

ماده‌ای را روی سنگ صلیه ساییدن تا نرم شود. (۱)

صمغ:

از مواد سازنده مرکب است و سبب روانی در حرکت و چسبندگی آن به کاغذ

می شود. (نگ. مرکب) (۱۱)

صمغابه:

محلول صمغ که در نقاشی آبرنگ بکار می برند تا درخشندگی و شفافیت رنگها بیشتر شود و رطوبت و روانی آنها در حین کار، فزونی یابد. در تولید رنگهای آبرنگ نیز به عنوان «بست» بکار می رود. (۶)

صمغ عربی: (lagommd arabica)

چسب مایع است که برای زیرسازی و استقامت رنگهای آبرنگ [و تهیه مرکب] بکار می رود. آن را با آب بخوبی مخلوط می کنند و چند قطره روغن بزرک (oil di Lino) به آن می افزایند و بر روی کاغذ می کشند. این چسب بصورت جامد در عطاری ها و بصورت مایع در نوشت افزار فروشی ها یافت می شود. (۵۱)

صنایع ظریفه:

[هنرهایی] که در آنها ظرافت به کار رود از قبیل: خطاطی، نقاشی، مجسمه سازی

و رقص. (۲۶)

صنایع مُستَظرفه ← صنایع ظریفه



جمع الطبع عبقريتها فكانت الجمال

السبحي

وكان أحسن وأشرف ما حل في الهيكل الأدبي وجاور العقل الشريف والنفس الطيبة والحياة الشاعرة

السبحي

فاجمال بشرى سيد اجمال كله

السبحي

لأن البشارة استطاعت أن تخلع على الإنسان ولا تثير له الدهر وليا في الصخرة ما لم يكن تحتها ومياه

الزخات في

ولا يسبح الزهر وغريبه في سباب الربيع ماله منه بساسة وطيب

الرقبي

وليس لجمال نعمة العصور ولا يبرق المنور ولا ينفذ الفردوس ولا لثمن الغرور

الديوان

ولا لآلة الدنيا ولا لغيرها ولا لشيء من هذه الأشياء ولا لشيء من هذه الأشياء ولا لشيء من هذه الأشياء

الديوان في

ليكن لها دعوة ويكسرها لها الكواكب والفتنة الناس

الكوبي

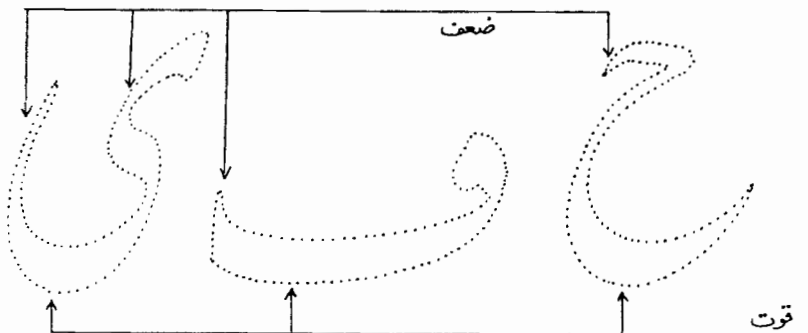
فلا والله

بيروت ١٥ تموز ١٩٥٤

ض

ضربى ← جلد ضربى
ضَعْف: (خشد)

هرگاه در آغاز و پایان حروف (مانند دواير) قلم، شکلی باریک‌تر از تمام قلم
ایجاد نماید یا بخشی از حروف با پهنایی کمتر از تمام قلم (مانند نیش قلم یا نیم قلم و



... نوشته شوند. (مق: قوّت) (۱)

ضعف سوزنی: (خشه)

هرگاه عرضِ زبانه قلم از اندازه معمول آن که $\frac{1}{4}$ طول زبانه است، کمتر باشد، پایان دوایر یا شماره‌ها به صورت نوک تیز و بدون شخصیت نوشته می‌شوند. این ضعف به تراشیدن قلم مربوط است. (۱)

ضم:

اضافه کردن چیزی به چیزی و جمع کردن چند چیز را گویند. (۱)

ط

طبع - چاپ

طَبْلَه: - دَفَه

طبیعت بیجان:

اشیاء بی حرکتی مانند گل و میوه که به عنوان موضوع نقاشی در کنار یکدیگر چیده شود. همچنین به پرده یا عکسی که چنین اشیایی را نشان بدهد، گفته می شود.

(۶)

طبیعت ساکن - طبیعت بی جان

طراحی آبمرکبی - طراحی رنگابه ای

طراحی رنگابه ای:

طراحی خطی است که در آن از رنگابه و یا آبمرکب استفاده شده باشد. (۶)

طُرّه:

همان کناره حروف است مثل کناره دامن «جیم، نون» و یا سر «الف» و غیره. (۳۵)

طُغْرا: (نخ)

گونه‌ای خطِ تَفَنّی و تزیینی که از دورهٔ سلجوقیان در ایران متداول بوده و عبارتست از خطی قوسی شکل که در بالای فرمانهای پادشاهان، میانِ علامت سلطان و بسم الله به شکلی خاص می‌کشیدند. در سده‌های اخیر بوسیله خوشنویسان عثمانی (ترکیه) شکل و قالبی متناسب و زیبا یافته است. در گذشته نام و لقب سلطان را بصورت طغرا بر سرنامه می‌نوشتند و این خط در واقع مهری بوده است که بصورت درهم و پیچیده نوشته شده و از تمامی خطها از قبیل نسخ، ثلث، دیوانی و نستعلیق در ساختن طغرا استفاده شده است. (۱)

با آنکه طغرا در کتابهای دورهٔ مغول بکار رفته است ولی شاهی در دست نیست که یکی از ایلخانان برای خود طغرای خاصی داشته باشد. در صورتی که اتابکان فارس و قراختاییان کرمان، هر یک خود طغرای مخصوص داشتند.

«طغرای امثله و مناشیر او این بود: السلطان المعظم قلب الدنيا والدین، ابوالفتح محمد برهان امیر المؤمنین»

«آسمان شد صفحهٔ فرمان جاهش درازل»

ماه نو در شکل همچون خط طغرا بر سرش» (۵۰)

طُغْراکش ← طغرا نویس

طُغْرا نویس:

کسی که هنر درست و زیبا نوشتن خط طغرا، بر منشور شاهی را بداند، طغراکش.

«مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نیست باز طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو»

(حافظ) (۱)

طَلَقِ تِرام: (shading sheet)

ورقه‌های [چسبنده] شفاف طلق که نقوش یا نقاطی بر آنها چاپ شده و می‌توان از آنها برای ایجاد نموده‌های سایه و یا بافت استفاده کرد. (۶)

طومار:

نامه، کتاب، صحیفه. نوشتهٔ لوله کرده؛ لولهٔ کاغذ که در نور دیده باشند. (جمع آن:

طوامیر) (۲۶)



ظرفِ زَرَحَل:

ظرفی که زر محلول در آن ریخته و در نقش کتابت بکار برند.

«نقاش من که هر دو جهان زو مشکل است مه در نگارخانه او ظرف زرحل است» (۲۵)

ظَهْر:

در لغت به معنی پشت است (در مقابل رو)، و در نسخه‌شناسی، پشتِ نخستین برگ از نسخه خطی را گویند. در ظهرِ بسیاری از نسخه‌های خطی، نکاتی مندرج است که به لحاظ نسخه‌شناسی در خورِ مذاقه و تأمل است. (۶۴)

ظَهْر نویسی:

نوشتن پشت چک و برات؛ پشت نویسی. (۲۶)

ظهور و بطون:

پیدا و پنهان. [جلوت و خلوت] (۲۵)



ع

عدسی بزرگ کننده، (وس)

عدسی محدّبی که برای مشاهده دقت و ظرافت در آثار ظریف مینیاتور، خط ریز (کتابت و غبار) و جز آن بکار می رود. (۱)

عدسی تیرام شمار: (وس)

نوعی ذره بین کوچک و پر قدرت که در چاپ و کارهای تبلیغاتی بکار می رود. (۶)

عدسی کوچک کننده: (وس)

نوعی عدسی مقعر الطرفین است که برای کنترل وضوح تصاویر یا نوشته ها، پیش

از کوچک شدنشان در چاپ، بکار می رود. (مق: عدسی بزرگ کننده) (۶)

عدسی مُحدَّب ← عدسی بزرگ کننده

عدسی مُقعر ← عدسی کوچک کننده

عَرَبانه ← آرابسک

عَشْرَه ← دهه

عَطَف:

بخشی از جلد کتاب که میان جلد سمت راست و چپ قرار دارد و پشت شیرازه می باشد. (نگ. صحافی) (۱)

عَفِیْ عَنَه:

بخشوده باد! (جمله فعلی دعایی) (۲۶)

خوشنویسان معمولاً پس از نوشتن نام خود در پایان یک قطعه یا کتاب، از روی فروتنی، این جمله را نیز اضافه می کردند. (۱)

عکاسی: (صح)

پیش از اختراع عکاسی جدید، آنچه در قدیم به آن عکاسی گفته می شد و حاشیه های بعضی کتابها و مخصوصاً مرقعات را به آن تزین می کردند، عبارت بود از اینکه الگوهایی از مقوا با دقت از نقوش مختلف می بردند و آن را روی صفحه منظور می انداختند و با الوانی که انتخاب کرده بودند، روی الگو را رنگ می کردند. [مشابه کاری که امروزه با وسیله ای بنام شابلون انجام می شود.] در نتیجه در مواضعی از مقوا که بریده شده بود، اثر رنگ می ماند و بقیه سطح سفید؛ از اینرو نقوشی یکنواخت در صفحات مختلف حاصل می شد که بیشتر آن نقوش، باز تحریر و دورگیری می گردید. (۱۱)

عنزروت - انزروت

عین ثعبانی - ثعبانی

عین صادی - صادی

عین فنجانی - فنجانی

غ

غُبَار + قلم غبار
غَفَّرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ:

خدا گناهانش را ببامرزاد. (جمله فعلی دعایی) (۲۶)
[جمله ایست که از روی فروتنی، پس از نام، نوشته می شده است.]

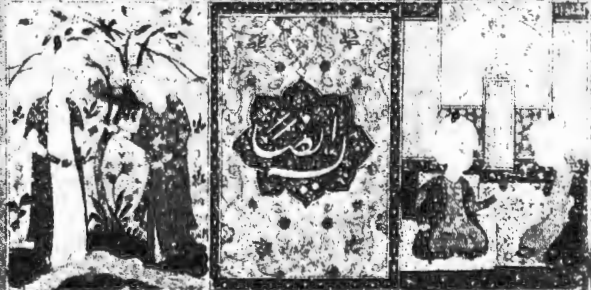
غَفَرْلَه:

آمرزیده باد! (جمله فعلی دعایی) (۲۶)

غلیظ:

پرمايه، در خط نویسی صفت مرکبی است که بر اثر تبخیر آب آن، پررنگ و پرمايه
شده باشد و این نوع مرکب برای قلم کتابت مناسبتر می باشد. (مق: رقیق) (۱)

ای که در سبک عشق اهل دلکشت زبان در غم سود
 نرید سودی در پیشگانی کم زیایست دور مسکا
 ای نویسی و اعط و فرد و پس اعلی ذکر یک کم
 باغ خلد اول خور پیکر آستان دور مسکا



لعلک ایلمن کو نکلم احوال منجسم چون کور
 اید و اول اواره اول غن غایب دقان ارا



ف

فاصله حروف و کلمات:

فاصله حروف و کلمات از یکدیگر، بطور معمول در حدود یک نقطه است ولی در مراحل عالی، این فاصله بدلیل حفظ قواعد دیگری چون؛ ترکیب، حُسنِ همجواری، خلوت و جلوت، می تواند کم یا زیاد شود. (۱)

فاصله سطرها: (نع)

فاصله معمول میان هر دو سطر در کتابت به میزان دوازده نقطه با همان قلم است که این فاصله گاه اندکی کم و زیاد می شود. (۱)

فاق:

شکاف نوک قلم که به موازات قلم و در میانه نوک آن می باشد. رسم بوده که پس از تراشیدن قلم نی، با تیغه قلمتراش، شکافی باریک (به تناسب پهنای نوک قلم) در حدود یک میلیمتر، در نوک آن ایجاد می کردند تا حرکت مرکب آسانتر شده و در ضمن نوک قلم، انعطاف و نرمی بیشتری داشته باشد. این کار بیشتر در قلمهای

درشت متداول بوده و هست.

اگر فاق قلم بی دقت زده شود، سبب شکاف یافتن و ترک خوردن قلم می‌گردد.
(نگ. تراشیدن قلم) (۱)

فاق زدن:

شَقُّ، عمل شکاف دادن میانه نوک قلم بوسیله نوک تیغه قلمتراش. (نگ. تراشیدن قلم) (۱)

فَتْح:

نخستین مرحله تراشیدن قلم است که مغز و میدان قلم آشکار می‌گردد. (نگ. تراشیدن قلم) (۱)

فُرم ← صحافی

فُرم ایرانی ← استیل ایرانی
فُسْتَقی:

پسته‌یی. رنگی است سبز، به زردی مایل شبیه به رنگ مغز پسته.

«ماه تمام بر فلک سبزیوش نیست چون عارض تو پیش خط سبز فستقی»
(احمد بن محمد) (۲۶)

فَضْل:

جدا نوشتن بخش‌های حروف مرکب یا حروف مفرد. (مق: وصل) (۱)

فضای مثبت: (Positive space)

در ترکیب بندی هنری، فضایی است که بوسیله شکل، طرح یا موضوع، اشغال شده باشد. [یعنی قسمت‌هایی که بجای رنگِ کاغذ، رنگِ مرکب، دیده می‌شود].
(مق: فضای منفی) (۶)

فضای منفی: (Negative space)

بخشی از صفحه که بوسیله خط و یا نقش، اشغال نشده باشد (قسمت‌های سفید کاغذ) و هنرمند از آن فضاها برای تعادل و هماهنگی ترکیب بندی (خلوت و جلوت) استفاده کند. رعایت فضای منفی و تناسب آن با فضای مثبت، بخصوصی در صفحات سیاه مشق، بسیار مهم است. (مق: فضای مثبت) (نگ. سواد و بیاض) (۱)

فنجانی: (خشه)

به گونه‌ای از حرف «عین» گفته می‌شود که حرکتِ پس از آن صعودی (رو به بالا) باشد. (۱)



فوتک: (وس)

از دو لوله نازک فلزی یا پلاستیکی تشکیل شده که بهم متصل بوده و در هنگام استفاده، باید عمود بر هم باشند تا یکی از لوله‌ها در مایع قرار گرفته و فشار هوا (بر اثر فوت کردن) از ته لوله دیگر، سبب پاشیدن مایع شود. فوتک از فاصله‌ای در حدود ۴۰ سانتیمتر، قطرات ریز مایع رنگی (رقیق) را بر کاغذ می‌پاشد و از این رو از آن در افشانگری بهره می‌جویند. (۱)

فیکساتور ← ثابت کننده

ق

قابِ دورکوب ← قاب زهواری
قابِ زهواری:

قاب حاشیۀ باریکی از جنس چوب یا فلز که از بیرون بر کناره‌های کلاف بوم متصل می‌کنند و در واقع به ساده‌ترین شکل ممکن، نقاشی را قاب می‌گیرند. (۶)
قاشق:

مخصوص آب ریختن در دوات که به وسیلۀ آن به اندازه لازم آب در دوات می‌ریزند. (۲۰)
قالب: (وسه)

الگویی از جنس مقوا یا چیزی مشابه آن است که تقریباً هم اندازه صفحه کتابت انتخاب می‌شود. آن را بر کاغذ مورد نظر (چلیپانویسی یا کتابت و ...) ثابت کرده و صفحه را خط کشی می‌کنند. در گذشته این کار را بوسیله «مَسْطَر» انجام می‌داده‌اند. برای ساختن قالب، مقوا را با توجه به پهنای قلم و اندازه صفحه، خط کشی

می‌کنند و سپس همان خط‌ها را (منظور خط کرسی هر سطر است) را با تیغ (کاتر) می‌برند. داشتن قالب سبب می‌شود تا خط کشیدن، آسان و سریع شود. (۱)

قالب ← قلمکار

قالب‌های خوشنویسی:

به گونه‌های متداول خط نویسی گویند که عبارتند از: قطعه، کتابت، سیاه مشق، پوستر، چلیپا، سرمشق (نویسی)، تابلو، کتیبه نویسی و غیره. (۱)

قرطاس ← کاغذ

قصار نویسی ← مُقَطَّع نویسی

قُطَاع:

بُرنندگان، قطع‌کنندگان (مفرد آن: قاطع) (۱)

قُطَاع:

کسی که در بریدن خط و نقش کاغذ مهارت دارد، بسیار برنده (نگ. قطاعی) (۱)

قُطَاعی: (صح)

بریدن و درآوردن نقوش از کاغذ و چسباندن آن روی صفحانی که رنگ آن متفاوت است. (۳۲)

آن است که نقوش یا کلمات و عباراتی را که با مقراض و قلمتراش از کاغذی می‌چینند و قطعات بریده شده را اگر از کاغذ سفید باشد، روی کاغذ رنگین و اگر رنگین باشد روی کاغذ سفید می‌چسبانند و نیز صفحه‌ای را که از آن قطعاتی بریده شده است، روی کاغذ به رنگ مخالف می‌اندازند. (۱۱)

قُط زدن:

بریدن سر قلم به پهنا تا نیک نویسد.

«نویسم چون به سوی یار از حال درون نامه

به دندان قط زخم انگشت و بنویسم به خون نامه»

(مسیح کاشی) (۲۶)

[یکی از مراحل تراشیدن قلم می‌باشد]. (نگ. تراشیدن قلم)

قُط زن:

قط زن باید صاف و نسبتاً سخت باشد و ناهموار و مستدیر نباشد که قلم ریشه‌دار گردد و گفته‌اند از چوب سخت و استخوان، مانند آبنوس و عاج نیکوست. بعضی را عقیده چنین است که از جنس شاخ بهتر است تا استخوان، زیرا ملایم و موافق است و

نی هندی نیز شایسته است که دم قلمتراش را از شکستن و ریختن نگاه می‌دارد. (۲۰)
امروزه از پلاستیک‌های فشرده، کائوچو و نی خیزران در ابعاد تقریبی ۳×۱۰ و
پهنای یک سانتیمتر تهیه می‌شود. (۱)
چاقویی کوچک که معمولاً در قلمدان گذارند و سر قلم‌های معینی را با آن قط
زنند، قلمتراش.

«زخمی که یار بر دل اغیار می‌زند

چون قط زن، آید آن همه بر استخوان من»

(طاهر وحید) (۲۶)

قطعه عاجی کوچک یا کاسه لاک پشت یا چیزی به همان سختی و صیقل

پذیری. (۴)

قطع: (صح)

بریدن، جدا کردن. اندازه طول و عرض چیزی (کاغذ، صفحه کتاب و غیره) مثلاً:

قطع این نسخه خطی ۱۲×۸ سانتیمتر است. (۲۶)

اندازه هر کتاب است. تعیین قطع کتاب که امروزه متداول است، با توصیفی که
سابقاً در میان کتابداران ایرانی معمول بوده، متفاوت است، به این معنی که اکنون قطع
کتاب را به اندازه دقیق ثابت معین می‌کنند و بیشتر به اطلاق اصطلاحات مخصوص،
اندازه کتاب را، تقریبی مشخص می‌کردند. برای اندازه‌های مختلف کتاب،
عنوان‌هایی وضع کرده بودند که معروف‌ترین آنها عبارتست از:

- ۱ - بازوبندی - به اندازه تقریبی ۳۰×۲۰ میلیمتر
- ۲ - بغلی - به اندازه تقریبی از ۶۰×۴۰ میلیمتر به بالا
- ۳ - جانمازی - به اندازه تقریبی از ۱۲۰×۷۰ میلیمتر به بالا
- ۴ - حمایلی - که همان اندازه جانمازی ولی با قطر بیشتر است که آنرا در زیر لباس رو
و بطور حمایل آویزان می‌کردند.
- ۵ - نیم ربعی - به اندازه تقریبی ۱۸۰×۱۰۰ میلیمتر
- ۶ - وزیری کوچک [ربعی یا ربعی] به اندازه تقریبی ۲۲۰×۱۴۰ میلیمتر
- ۷ - وزیری - به اندازه تقریبی ۲۴۰×۱۶۰ میلیمتر
- ۸ - وزیری بزرگ - به اندازه تقریبی ۳۰۰×۲۰۰ میلیمتر
- ۹ - سلطانی - به اندازه تقریبی ۴۰۰×۳۰۰ میلیمتر و این بیشتر به اندازه
کتاب‌هاییست که در دوره مغول و تیموری برای سلاطین آماده می‌شد و به همان

مناسبت «سلطانی» عنوان یافته است.

۱۰ - رحلی کوچک - به اندازه تقریبی 400×250 میلیمتر

۱۱ - رحلی - به اندازه تقریبی 500×300 میلیمتر

۱۲ - رحلی بزرگ - به اندازه تقریبی 600×350 میلیمتر

به علاوه در هر یک از قطع‌های مذکور، ممکن است که گاهی کتاب به شکل «بیاض» صحافی و تجلید شده باشد و آن صورتی است که طول و عرض کتاب برخلاف معمول است، یعنی کتاب از طرف طول باز می‌شود و از عرض ته‌بندی شده است، یا کتاب به شکل «خشتی» است که طول و عرض کتاب تقریباً به یک اندازه است. یا «طومار» است که اوراق کتاب را از دو طرف چسبانده باشند و در هم پیچیده و لوله کرده باشند، یا «مرقع» است که ته صفحات کتاب را به یکدیگر از دو طرف چسبانده باشند و در این صورت ممکن است که تمامی اوراق کتاب را در آن واحد باز کرد، چنانکه همگی ورق‌ها پهلوی یکدیگر قرار گیرند. معمولاً قطعات خوش خط و تصاویر نقاشی را به صورت مرقع صحافی می‌کردند. (۱۱)

قطعه:

به بخش یا پاره‌ای از چیزی گفته می‌شود و در خوشنویسی، صفحه‌ای است که متعلق به کتاب نباشد و مطلبی [بیشتر] به قلم درشت بر آن نوشته شده باشد. (۱)
یک برگ خوش خط (ورق) که به مقوای نازک نصب باشد. جدول [خط‌های حاشیه] داشته باشد و گاه ترنج و تزیین و تذهیب در گوشه‌های خود دارد. (۳۵)

قَطِ قَلَم:

زاویه زبانه قلم نسبت به امتداد طول قلم، در خط‌های گوناگون، متفاوت است. این زاویه را به سه دسته اصلی تقسیم کرده‌اند.

۱ - تخت (جزم، مستوی): زاویه صفر تا ۱۰ درجه

۲ - میانه (توسیط، وسط): زاویه ۱۵ تا ۲۵ درجه

۳ - تند (مُحَرَّف): زاویه ۳۵ تا ۴۵ درجه

که در میان این سه دسته نیز، می‌توان اندازه‌های دیگری را در نظر گرفت.

«با سه قلم نوشته‌ام، نامه شوق سوی تو

نیک نظر کن و ببین، جزم و مُحَرَّب و وسط»

(نگ. تراشیدن قلم) (۱)

قلق: (صح)

در اصطلاح جلدسازان، غلافی را گویند چرمین، و گاه پارچه‌ای یا فلزی، که به جهت محافظتِ جلد بکار می‌برده‌اند این اصطلاح را به صورتهای لفافه، قوق قابلق و محفظه نیز خوانده‌اند. (۶۴)

قلم: (وس)

خامه، کِلک. (جمع آن: أَقلام)

نی چوبین که وسیله انتقال جوهر یا مرکب بر کاغذ و از مهم‌ترین ابزار خوشنویسی است. قلم می‌بایست سرخ و سفید رنگ، صاف، بدون تاب، سفید مغز و بدون گره در میان خود باشد. (اکنون از جنوب کشور و بخصوص اطراف شهر دزفول بدست می‌آید.) بهتر است که قلم تمرین و مشق، دارای طولی در حدود ۲۰ سانتیمتر و قطر ۷ میلیمتر باشد.

«پیر ماگفت: خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

ورای حسد تقریر است شرح آرزومندی»

(حافظ)

در خوشنویسی به گونه‌های خط نیز گفته می‌شود؛ مثلاً می‌گویند: «قلم نسخ» و

منظورشان خط نسخ است. (۱)

[بیان صفات قلم از سلطان علی مشهدی:]

بشنو این حرف از زبانِ قلم
نه به سختی چو سنگ می‌باید
یادگیر ای پسر ز روی نیاز
وندرویش سفید نه تاریک
مُلکِ خط راست، نیک اسبابی
دست از این و آن بیاید شست» (۲۲/۱)

«اولاً می‌کنم بیانِ قلم
که قلم سرخ رنگ می‌باید
نه سیاه و نه کوته و نه دراز
معتدل، نی سطر و نه باریک
نه درو پیچ و نی درو تابی
گر قلم سخت باشد و گرسست

بریدن و تراشیدن، خامه تراشیده شده و هر چه بریده و مقطوع باشد. (۲۹)

طرز و شیوه نگارش خط یا سبک نوشتن خط. مثلاً: این قلم «کلهر» است، خط اوست (۲۵)

قلم الریاسی: (نخ)

یک نوع رسم الخط بوده است که در عهد مأمون الرشید [خلافت ۱۹۸ تا ۲۱۸ هـ. ق] رواج داشته، و بوسیله وزیر معروف خراسانی، فضل بن سهل ذوالریاستین در حدود ۲۰۰ هـ. ق پرورده شده است، و تا روزگار ابن مقله که خط نسخ را موزون و زیبا ساخت، معمول بوده است. (۳۵)

قلم انداز:

هرگاه حروف و کلماتی که قابلیت کشیده شدن دارند، به شکل ساده و ناکشیده تحریر شوند. (مق: کشیده) (۱)

بی سعی در حسن خط؛ نوشتن سراسری نه با دقت. (۲۵)

قلم بادی: (وسه) (Airbrush)

ابزاری که به دستگاه کمپرسور هوا، تانک دی اکسیدکربن، و سایر وسایل تراکم هوا متصل می شود، و از آن برای نقاشی با سایه روشن و یا رنگپاشی به صورت یکدست استفاده می کنند. (۶)

قلم بردن در چیزی:

خط زدن و حذف کردن بخشی از آن و اضافه کردن چیزی؛ مخدوش کردن. (۲۵)

قلم بر کسی بستن:

زایل کردن قدرت کتابت و نویسندگی از کسی. (۱۶)

قلم پاک کن:

پاک کننده قلم و آن پارچه پشمینه یا کرباس باشد که بدان، قلم سیاهی آلوده را پاک کنند. (۲۹)

پس از اتمام نوشتن باید مرکب اضافی نوک قلم را پاک کرد به دو سبب. نخست اینکه تمیز شده و مرکب به راحتی روان شود و دیگر آنکه دیرتر پوسیده شده و از میان برود. (۱)

قلم تحریر: (نخ)

برای سرعت نگارش و اینکه کار تحریر به سهولت انجام پذیرد از خط شکسته و نستعلیق بوجود آمده است. برای نوشتن نامه ها و فرامین مناسب است و قدمت آن تقریباً به خط شکسته می رسد و شاعرانی چون صائب، آثار خود را به این خط می نوشته اند. (۱)

جواب میرعماد

از دست سیز دار لفظ قدیمه بیاید. جمع و غیر را چون لکنت که یکبار از ذوق لایان، و نیز به نظر
 را بر یک سکون نشود و بعد از دست از سر حجاز چنان در سنگ است که باز در افغان و
 انعام یافت و در خط سنان بر میوه. بعد از قافان می آید و تفریح که طبع نافه است به دست
 کتبت و قطع نیز به نظر دست. از غیرت و سبقت و علم تمرین و در زکات هم و در دست کتبت و به نظر
 خط و به نظر، بره و غیر از این است. بر به نظر نیز در حق او گفته است

باز که تو در دشتی چهار دست
 بهر از او از کتبت و دست
 بهر از او از کتبت و دست
 بهر از او از کتبت و دست

باید به نظر که این چهار به نظر است. بهر از او از کتبت و دست
 کتبت که به نظر آن بهر از او از کتبت و دست

(خط دکتر مهدی بیانی)

قلمتراش:

چاقوی مخصوصی است که معمولاً دارای یک، دو یا چهار تیغه در اندازه‌های
 گوناگون می‌باشد و سطح خارجی دسته از جنس صدف یا شاخ گوزن ساخته
 می‌شود. تیغه‌های باریک برای تراشیدن قلم‌های کتابت و تراشیدن میدان و کناره‌های
 آن می‌باشد و تیغه بزرگتر برای قط زدن بکار می‌رود.
 این مقله و دیگر استادان، بر هر چه تیزتر بودن قلمتراش تأکید کرده‌اند و سلطان
 علی مشهدی می‌گوید:

«با تو ذکر قلمتراش کنم حرف‌های نهفته فاش کنم
 تیغ او نه دراز و نه کوتاه تنک و پهن نیست خاطرخواه
 تاکه در خانه قلم گردد و آن قلم قابل رقم گردد»

ساختن قلمتراش، فنی ظریف و وابسته به خوشنویسی بوده است که سابقه آن به
 قرن‌ها پیش می‌رسد. (نگ. چاقوسازی) (۱)

قلمتراش سازی ← چاقو سازی

قلم جلی:

هر گاه پهنای قلم، شش میلیمتر تا دو سانتیمتر باشد و برای خوشنویسی روی کاغذ به کار رود و اصطلاحاً بزرگترین قلمی که نویسنده بتواند به نوشتن با آن مبادرت کند. (۱)

قلم جلی صفحه:

قلمی که با آن بتوان قطعاتی در حدود اندازه ۳۵×۵۰ سانتیمتر را روی زیردستی نوشت. (۱)

قلم چرا:

خطی بد و ناخوانا. (۱۶)

قلمخُشک: ← شیوه قلم خشک

قلم خفی:

قلمی که پهنای نوک آن از نیم تا سه چهارم میلیمتر باشد. کتاب‌های بسیاری به این قلم نوشته شده است. (۱)

قلم خودنویس: (وس)

هر قلمی که مخزن مرکب همراه داشته باشد قلم خودنویس است، ولی این اصطلاح معمولاً در مورد قلم‌هایی بکار می‌رود که سر قلم شکافدار دارند. در بیشتر قلم خودنویس‌ها، ذخیره مرکب یا در فشنگ پلاستیکی قابل تعویضی است، یا در مخزنی دائمی به شکل کیسه لاستیکی. این مخزن‌ها در جوف تنه قلم جای دارند. در همه قلم‌های خودنویس، مجاری ظریفی، سر قلم را به مخزن مرکب مرتبط می‌سازد. از این مجاری، هوا وارد مخزن می‌شود و در فضای بالای مرکب می‌ایستد. به سبب هوا، مرکب در مجرائی که به سر قلم مرتبط است جاری می‌شود. در عقب سر قلم جسمی سخت از لاستیک یا پلاستیک هست، که در زبان فارسی آن را زغال می‌نامند. مرکب در شکاف‌های شانه مانند آن می‌ماند و یکباره بر روی کاغذ نمی‌ریزد. تا زمانی که این مرکب‌های اضافی باقی است، قلم می‌نویسد و پس از آن راه برای وارد شدن هوا به مخزن باز می‌ماند و دوباره مرکب وارد زغال می‌شود. اغلب قلم خودنویس‌ها کلاهکی دارند که هنگام نیکار ماندن قلم، سر آن را می‌پوشاند. کلاهک از تبخیر مرکب و نیز از آسیب دیدن سر قلم جلوگیری می‌کند. (۲۸)

قلم داخل خط ساختن:

کنایه از اصلاح کردن خط.

«کس نمی سازد قلم، داخل خط استاد را»

رو مده در خط مشکین، خامه شمشاد را»

(صائب) (۲۶)

قلمدان: (وس)

آلتی استوانه گونه مرکب از دو قطعه. قطعه داخلی به شکل ناوکی است که در آن حقه مرکب: قلم‌های نیی، قیچی، قلمتراش و قط زن را جا می دهند. قطعه خارجی به منزله غلاف قطعه داخلی است. قلمدان را از مقوا یا کاغذهای به هم فشرده سازند و غالباً جوانب بیرونی آن را با نقوش زیبا، منقش سازند. (۲۶)

قلمدان ساز:

کسی که حرفه و شغل او ساختن قلمدان و عرضه کردن آن است. (۱)

قلمدان سازی:

ساختن قلمدان؛ در گذشته قلمدان سازان برای ساختن قلمدان دو قالب اصلی آن یعنی زبانه و رویه را با چوب، به مقطعی کوچکتر از قطع مورد نظر تهیه می کردند و با سه لا کاغذ به هم می چسبانیدند، در حالی که هنوز مغز کاغذ، تر بوده است و سطح هر دو قالب چوبی را می پوشانیدند و پس از خشک شدن، یک ورق کاغذ سفید اعلی هم روی هر دو قالب می کشیدند. جدا کردن زبانه از قالب بسی آسان بوده است زیرا یک سر آن باز است. اما جدا کردن رویه از قالب چوبی به وسیله بریدن کله قلمدان به کمک یک تیغه فلزی امکان می یافت و بعد کله را با سریشم به زبانه می چسبانیدند. مقوای به هم پیوسته را در هر مرحله بوسیله سائیدن با سوهان و استخوان قلم گوسفند، صاف و هموار می کردند. قلمدان‌های عالی را با کاغذ سفید اعلی می ساختند و قریب بیست ورق کاغذ سفید به قالب‌های چوبی می چسبانیدند. پس از این مرحله بوم کردن قلمدان و بعد نقاشی بر روی آن صورت می گرفت. در مرحله نقاشی ابتدا طرح اصلی را با گرده می ریختند یا با قلم ظریف و سفیداب ترسیم می کردند و سپس رنگ می زدند. موضوع نقش‌های روی قلمدان‌ها اغلب افسانه‌های قدیمی و شاعرانه مثل شیرین و فرهاد، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، موسی و فرعون، یوسف و زلیخا بوده است. و همچنین صحنه‌های شکار و بزم و رزم و زراعت و غیره یعنی موضوعات نقاشی معمول زمان مورد استفاده قرار می گرفته و ضمناً این نقش‌ها تحت تأثیر سبک نقاشی متداول در هر عهد بوده است. گاهی نیز

تصاویر شاعران (فردوسی، سعدی، حافظ) و عارفان (شاه نعمت الله، نور علی شاه و غیره) را نقاشی می کردند. (۲۶)
 قلم در خارش آوردن:
 کنایه از نوشتن، تحریر کردن. (۲۶)
 قلم درشت:

منظور قلم جلی است که پهنای نوک آن شش میلیمتر تا دو سانتیمتر می باشد ولی در نظر غیر اهل فن، قلمی است که نوک آن پهن تر از دو میلیمتر باشد و مقابل آن، قلم ریز می باشد. (۱)
 قلم دست:

کسی که به [وسیله] قلم کار کند، کاتب، نویسنده و مُحَرَّر. (۲۵)
 قلم راندن:

نوشتن، رقم کردن
 «قضا رائد چون روزِ اوّل قلم شد این بیت من بر سر من رقم»
 (ظهوری) (۲۶)

ظاهراً بیشتر برای خداوند بکار می رود.

«بر من قلم قضا چوبی من رانند پس نیک و بدش چرا ز من می دانند؟»
 (خیام) (۱)

قلم ریز:

منظور قلم کتابت و ریزتر از آن می باشد که پهنای نوک آن کمتر از یک و نیم میلیمتر باشد. (مق: قلم درشت) (۱)
 قلمزن:

اشاره به نویسنده باشد.

«قلمزن که بد کرد با زیر دست قلم بهتر او را به شمشیر، دست»
 (نظامی) (۳۰)

بمعنی مُصَوِّر و نقاش نیز بکار رفته است.

«قلمزن نکودار و شمشیر زن نه مطرب، که مردی نیاید زن»
 (سعدی) (۱)

قلمزنی:

هنر نقر یا کندن نقوش بر اشیاء فلزی. در ایران این هنر همواره با «استیل ایرانی» ملازمت داشته و نقوش آن «گل و بته» های ایرانی بوده است. در زمان صفویه، ورقه های نقره یا طلا بر در کاخ ها و مسجدها می کشیدند و روی آنها قلمزنی می کردند. درهای مسجد شاه و مدرسه چهارباغ اصفهان و بعضی از درهای اماکن متبرکه عتبات و مشهد چنین اند. بر بسیاری از گلدانها، جامهای شراب، تنگها، سینی ها، و آفتابه لگن های زمان صفویه نیز، با طرح های اصیل استیل ایرانی، قلمزنی می شده است. طرح های قلمزنی زمان قاجاریه ترکیبی از گل و بوته های ایرانی و فرنگی است، و نمونه های آنها را از جمله بر مجموعه ها و آفتابه های مسین آن زمان می توان دید. قلمزنی و طلاکوبی رکاب و دهنه اسب و قاچ زین در عهد صفویه و نیز در زمان قاجاریه معمول بوده است. امروزه در هنرستان اصفهان، به سرپرستی استاد قلمزن نصرالله مهذب، از شیوه اصیل قلمزنی ایرانی پیروی می شود، و شاگردانی تربیت می شوند. قلمزنان بازاری نیز بخصوص در اصفهان فراوانند. اینان طرح های ناقص و مبتذل را بر اشیایی از قبیل: قندیل، سینی، دوری، زیرسیگاری، زیر استکانی، و لوازم آرایش که از نقره، برنج و مس ساخته شده، قلمزنی می کنند، و بازاری گرم دارند. کمتر خانه ای است که نمونه ای چند از این اشیاء در آن دیده نشود. و نیز خارجیانی که به ایران می آیند، این گونه اشیاء را سخت خریدارند.

شیوه کار:

نقاش، طرحی مخصوص قلمزنی می سازد، و آن را به قلمزن می دهد. قلمزن خطوط نقشه را با ابزار نوک تیزی، به نام «سنبه» سوراخ سوراخ می کند. سپس آن را بر فلز می گذارد و گرد زغالی را که پارچه ای نازک پیچیده است، بر آن می افشاند گرد زغال از سوراخ های کاغذ می گذرد و بر فلز نقش می بندد، و بدین گونه، نقشه به روی فلز منتقل می شود. آنگاه قلمزن با ابزارهای گوناگون، به کمک چکش، خطوط اصلی طرح را بر زمینه فلز نقش می کند. سپس با ابزار مخصوصی، متن نقشه را گود می کند، و موج دار یا «آجین» می سازد. در نتیجه، گل ها و اسلیمی های نقشه، بالا می مانند. آنگاه با قلمهای ریز و درشت فولادین، آنها را «حالت» و «ساخت و ساز» می دهد، و سایه می زند. باید دانست که، پیش از شروع کار، درون اشیاء فلزی را از «قیر» انباشته می سازند، تا جدار آنها در برابر ضربه های چکش و فشار قلم تاب بیاورد و کج نشود. پس از پایان قلمزنی، قیر را بر آتش آب می کنند و از فلز جدا می سازند. شیء را در کوره حرارت می دهند و سپس با پارچه زبری صیقل می دهند. گاهی مخلوطی از

روغن بزرگ و دوده را با پنبه بر اشیاء قلمزده می‌مالند، و سپس با پارچه تمیزی آن را پاک می‌کنند. رنگ سیاه دوده در خلل و فرج قلمزنی باقی می‌ماند، و طرح را نمایان‌تر می‌سازد. این کار «قلمزنی سیاه‌قلم» نامیده می‌شود. (۲۸)

قلمزنی سیاه‌قلم ← قلمزنی

قلم سرفصلی:

قلمی که از یک و نیم تا دو میلیمتر پهنا داشته باشد و قلمی است که از آن می‌توان به عیار خط یک خوشنویس پی برد. (۱)

قلم سر کردن:

تراشیدن قلم، کنایه از ابتدا به تحریر کردن.

«اگر ذوق سخن دارد برو صائب قلم سرکن

کسی آن عقده را بی ناخن اعجاز نگشاید»

(صائب) (۲۶)

قلم غبار:

هرگاه پهنای نوک قلم کمتر از نیم میلیمتر باشد. ریزترین گونه قلم است و در بیشتر موارد دارای ارزش هنری قابل توجه نمی‌باشد. (مق: طومار) (۱)

قلم قطعه ← قلم مشقی

قلمکار:

پارچه نخی یا ابریشمی که با رنگ بر آن نقش‌هایی انداخته باشند. در روزگاری که جامه‌های بزرگان و توانگران از «زری» بافته می‌شد، مردمان میانه حال شهرها نیز به پوشیدن جامه‌های فاخر راغب بودند، اما توانایی خریدن جامه‌های زربفت نداشتند. به چاره‌جویی این نیاز، نقاشان بر پارچه‌ها یا جامه‌های ساده، نقاشی کردند، و میان حالان خوشپوشی که دستشان به پارچه‌های زربفت نمی‌رسید، ناچار ازین چاره استقبال کردند. بدین گونه، نیاز مردم عادی سبب پیدایش هنر قلمکارسازی شد؛ و چون بازار آن رونق بیشتر می‌گرفت، نقاشان به جستجوی شیوه‌های تازه و رنگهای معدنی و گیاهی بهتر برآمدند، و حدود قلمکارسازی را توسعه دادند و به ساختن پرده‌ها و قطعه‌های قلمکار نیز پرداختند. کار به جایی رسید که نقاشی با دست، دیگر کفاف تقاضای روز افزون مردم را نمی‌داد. پس، نقاشان برای افزایش تولید، به یاری منبت کاران، مهرهای چوبی ابداع کردند، که آن را «قالب» می‌نامیدند. قالب را به رنگ می‌آغشتند، و نقشی را که پرداختن آن با دست، وقت بسیار می‌گرفت، به یک ضربه

بر پارچه می‌انداختند (شیوه صنعت چیت سازی نیز بر همین منوال است). این شیوه در زمان صفویه به اوج خود رسید. نقش‌های چهار رنگ می‌ساختند، و مانند گراورسازی، برای ثبت هر رنگی، قالبی بکار می‌بردند. اما ساختن قلمکارهای دستی هنوز معمول بود. طرح‌های صحیحی که، براساس استیل ایرانی و مینیاتور ایرانی، بدست طراحان بزرگ آن زمان پرداخته می‌شد، ارج قطعه‌های قلمکار را بیشتر کرد؛ و قلمکارهای ابریشم در عداد اشیایی در آمد که کاخ‌های شاهی و عمارات اشرافی را زینت می‌داد. در زمان قاجاریه، همراه با انحطاط استیل ایرانی، قلمکارهای دستی از رواج افتاد، و به تدریج «قالبزی» یگانه شیوه قلمکارسازی شد. امروزه در اصفهان، این شیوه به شکلی پست‌تر، همچنان معمول است؛ قلمکارهای آنجا، که طرح‌های معروف به «بوته جقه‌ای» و تصاویر کودکان انسان و جانوران و آثار باستانی و «مجلس»‌های عاشقانه و مذهبی بر آنها نقش شده، فراوان به فروش می‌رسد، و به خارج از کشور هم صادر می‌شود.

از خصایص قلمکارهای این دوران یکی آن است که هم در روستاها خواستار فراوان دارد، هم در دیوارهای قهوه‌خانه‌ها را زینت می‌بخشد، و هم بانوان متجدد و مُدشناس از آن دامن می‌سازند.

سبب مرکزیت اصفهان در کار قلمکارسازی، علاوه بر استعداد طبیعی هنرمندان آن شهر، آب زاینده رود است. آب این رود، ظاهراً به سبب مواد شیمیایی خاصی که در خود دارد، رنگهای قلمکار را ثابت می‌کند (آب‌های دیگر، به سبب نداشتن این مواد، رنگ آن را می‌زدایند) از اینجاست که پارچه‌های قلمکار را، بعد از قالبزی، در کنار زاینده رود می‌گسترند و مدت یک هفته، پیاپی بر آن آب می‌پاشند، و سپس به بازار می‌برند. (۲۸)

قلم کتابت:

قلمی که پهنای نوک از سه چهارم تا یک و نیم میلیمتر باشد که بیشتر برای نوشتن کتاب به کار می‌رود. (۱)

قلم کتیبه (نویسی):

قلمی که نوک آن بیش از دو سانتیمتر پهن داشته باشد و می‌تواند برای نوشتن سر در حواشی بناهای تاریخی و مذهبی و ... به کار رود که در این صورت لزوماً با صنعتی چون کاشیکاری همراه است. (۱)

قلم گذاری:

رعایت زاویه متناسب زیانه قلم برای نوشتن هر بخش از حرف یا کلمه می‌باشد و

از اصول بسیار ظریف خط نستعلیق است. با وجود رعایت دقیق آن از سوی استادان خوشنویسی، در کتابها و رسالات گذشته، بحثی در باره آن دیده نمی‌شود؛ زیرا آنها این زوایا را بدون نقاله و تنها با نوشتن بسیار و هماهنگی و عادت چشم و مغز با زاویه‌های متناسب، می‌آموختند. البته اکنون نیز که این اصل مورد توجه است، هیچ خوشنویسی، پیش از نوشتن حرف یا کلمه‌ای، زاویه آن را اندازه‌گیری نمی‌کند، بلکه پس از اتمام یک اثر، تنها برای کسب اطمینان از تناسب زوایا (که البته برای یک خوشنویسی قابل درک است)، می‌تواند به بررسی آن پردازد.

قلم‌گذاری در حروف تمام قلم، نیم قلم، کشیده‌ها و ... دارای نظامی پیچیده ولی هماهنگ است که با وجود تحقیقات اخیر، نتیجه‌ای جامع و مانع بدست نداده است، به دلایلی از جمله:

الف) قلم‌گذاری در هنر پیچیده‌ای چون نستعلیق، با توجه به محلّ هر حرف و همجواری آن با دیگر حروف و کلمات می‌تواند تغییر یابد که این تناسب در قلم‌گذاری را می‌توان بخشی از اصل تناسب در خط نستعلیق دانست.

ب) برای بررسی قلم‌گذاری، نخست باید آگاهی عمیقی از سطح، دور و چرخ بدست آورد.

ج) هر یک از استادان صاحب سبک، نه تنها در ترکیب، کرسی و تناسب، بلکه در قلم‌گذاری هم دارای اختلاف می‌باشند. در نتیجه می‌توان قلم‌گذاری را بعنوان خصوصیت شیوه‌ای هر استاد مورد بررسی قرار داد. (۱)

قلم‌گیری: (تذ)

هنر دورگیری یا تحریر بوسیله یک رنگ تیره‌تر از رنگ زمینه را گویند که به اعتباری بر دو گونه است.

الف) ساده: هرگاه با خطوط دندان‌دار نباشد.

ب) دندان موشی: هرگاه همراه با خطوط دندان‌های (مُضَرَّس) یا کنگره‌ای باشد. (نگ. تحریر) (۱)

قلم متوسط - دودانگ مشقی

قلم مشقی:

قلمی که از دو تا شش میلیمتر پهن‌تر داشته باشد. برای تمرین و همچنین قطعه نویسی به کار می‌رود و خود به قلم‌هایی چون (یک دانگ مشقی، دودانگ مشقی و ...) قابل تقسیم است. (۳۶)

قلم مو: (وس)

قلم مودار مخصوص رنگ روغن [با آبرنگ] که نقاشان به کار می‌برند و آن انواعی دارد. قلمی مرکب از دسته چوبی دراز و بستی از فلز و نوکی موئین که در ترسیم خطوط و نقاشی و رنگ آمیزی به کار رود. نوک قلم موهایی که مورد استفاده نقاشان مینیاتورست و آبرنگ ساز خاور دوراست از موی خز است و آن را به طرز خاصی درنی قرار می‌دهند. نوک این نوع قلم مو بسیار ریز است و در عین حال، به علت پُر پشت بودن مو، کارهای آبرنگ تقریباً درشت را نیز می‌توان با آن انجام داد. سابقاً در هندوستان یک نوع قلم مو بسیار ریز و ظریف بود، اما اکنون بیشتر از قلم‌های اروپایی [ژاپنی و چینی] استفاده می‌کنند. در ایران قلم مو را از موی خز و پَر غاز تهیه می‌کردند ولی به واسطه کمیابی و قیمتی بودن این دو حیوان مدت‌هاست که برای تهیه قلم موی مینیاتور از موی گربه و شاه پر کبوتر استفاده می‌کنند. (۲۶)

قلم موسازی ← ساختن قلم مو

قلم موی دُم گُل: (تذ)

به قلم موئی اطلاق می‌شده که خوب ساییده شده باشد. با این قلم مو می‌توان بخوبی ته رنگ زد و یا با آن پرداز زد. اکثراً این نوع قلم مو را برای پرداز زدن استفاده می‌کردند و اگر بخواهند نوک تیز آن را بگیرند یا به اصطلاح، دُم گُل گردد، آن را می‌سوزانند. (۳۸)

قلم موی گندمی: (تذ)

همانگونه که از نامش پیداست، مانند گندم بوده و ته آن پهن و نوک آن تیز است. رنگ را بیشتر در خود نگه می‌داشته و برای نقاشی و طرح‌هایی بکار می‌رفته که لازم می‌شده تا لکه‌های پهن در آن بوجود آید. (۳۸)

قلم موی نیزه‌ای: (تذ)

نوک این نوع قلم مو که اغلب در قلم‌گیری از آن استفاده می‌شود، تیز بوده و در قدیم هم بیشتر مورد استفاده داشته است. در نقاشی دوره تیموری بیشتر جای قلم‌ها (پردازها) با قلمی نوک تیز انجام گرفته است.

با پیشرفت زمان، نوک قلم موها از نیزه‌ای به گندمی تبدیل شده است و در حال حاضر تمام قلم موهایی که ساخته و مورد استفاده قرار می‌گیرند، غیر از قلم موهای چینی، همه گُل یا گندمی هستند. (۳۸)

قلم نسخ کشیدن:

قلم بطلان کشیدن، منسوخ کردن. (۱۶)

قلم نوک نمدی ← ماژیک (۱)

قلمی:

نوشته شده با قلم؛ باریک چون قلم؛ خطی، تحریر شدن. (۱۶)

قلمی شدن:

تحریر یافتن، نوشته شدن. مثلاً:

«در سنه ... این نسخه از کلیات سعدی قلمی شد.» (۱)

قلمی کردن:

نوشتن، تحریر کردن، یادداشت کردن. (۲۶)

قواعد دوازده گانه خوشنویسی:

سلطان علی مشهدی (۸۴۱ - ۹۲۶ هـ ق) در رساله منظوم خود با عنوان «صراط السطور» خط و خوشنویسی را دارای هشت قاعده دانسته که عبارتند از: «اصول، ترکیب، کرسی، نسبت، صعود، نزول، تسمیر و ارسال» و البته ارسال را در خط نستعلیق جایز نمی داند.

«ظاهر خط اصول و ترکیب است	کرسی و نسبتش به ترتیب است
بعد از این ها بود صعود و نزول	شمره هم داخلست و هست قبول
نسختهای را مجوی ارسال	کاندین باب نیست قیل و مقال
هست ارسال در خطوط دگر	این بدان و ازین سخن بگذر

این تقسیم بندی پیش از او بوسیله «یاقوت مستعصمی» (ف ۶۹۶ هـ ق) نیز بیان شده است. نزدیک به یک قرن پس از سلطان علی مشهدی، در رساله ای به نام «آداب المشق» (منسوب به باباشاه اصفهانی و میرعماد) اجزای خط به دو دسته تحصیلی (شامل: ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجازی، نزول حقیقی، اصول، صفا و شأن...) و غیر تحصیلی (شامل: سواد، بیاض، تسمیر، صعود حقیقی و نزول) تقسیم شده اند. منظور از اجراء پنجگانه غیر تحصیلی (که از قول یاقوت مستعصمی نقل می شود) آن است که هر نوشته و خطی، دارای صفت سیاهی (سواد) می باشد و چون این در ذات خط است، نیازی به فراگیری ندارد. برای احترام به سلطان علی مشهدی که به ارسال در خط نستعلیق، اعتقاد نداشته است، این جزء را در ضمن هیچیک از اجزاء (تحصیلی و غیر تحصیلی) نمی آورد، و می گوید: «... چون قبله الکتاب مولانا سلطان علی می فرمایند که در خط نستعلیق ارسال نیست، اگر چه اعتقاد ارباب قلم این زمان، آن است که ارسال در این خط نیز موجود است، اما بفرموده مولانا، متوجه ذکر آن نشد که ترک ادب می نمود...»

- ۱- ترکیب
- ۲- کرسی
- ۳- نسبت
- ۴- ضعف
- ۵- قوّت
- ۶- سطح
- ۷- دور
- ۸- صعود مجازی
- ۹- نزول حقیقی
- ۱۰- اصول
- ۱۱- صفا
- ۱۲- شأن

اجزای
تحصیلی

اجزای خط
(در رسالۀ
آداب المشق)

- ۱- سواد
- ۲- بیاض
- ۳- تشعیر
- ۴- صعود حقیقی
- ۵- نزول

اجزای
غیرتحصیلی

اگر این تقسیم بندی‌ها را دقیقاً با هم مقایسه کرده و مورد بررسی قرار دهیم. آشکار می‌شود که تقریباً نادقیق و گوناگون می‌باشند، به دلایلی از جمله:

۱- چگونه می‌توان نزول حقیقی را از اجزای تحصیلی، و صعود حقیقی را از اجزای تحصیلی دانست؟

۲- نداشتن تعریفی دقیق و قبول کردنی برای برخی از اصول. مثلاً از صعود مجازی که امروزه همان تشمیر نامیده می‌شود، هم در اجزای تحصیلی نام برده شده است و هم در اجزاء غیر تحصیلی.

۳- این قواعد در خطهای گوناگون، تا حدی متفاوت است. مثلاً یا قوت مستعصمی، ارسال را در خط نسخ، جایز و سلطان علی مردود می‌شمارد؛ البته باید دانست که در آن زمان آموزش نظری (تئوری) در خوشنویسی بسیار اندک بوده و بیشتر خوشنویسان به کار عملی اشتغال داشته‌اند.

متأسفانه تاکنون، خوشنویسان بدون هیچگونه انتقاد جدی بر این تقسیم بندی‌ها، آنها را پذیرفته‌اند و در عوض گاه با توجیهاتی بی اساس، سعی بر منطبق کردن تمامی این دسته‌ها بر یکدیگر داشته‌اند.

اکنون دقیق‌تر به برخی از اشکالات آخرین تقسیم بندی که در رساله «آداب المشق» آمده است می‌پردازیم که اجزاء تحصیلی را به دوازده جزء تفکیک کرده است.

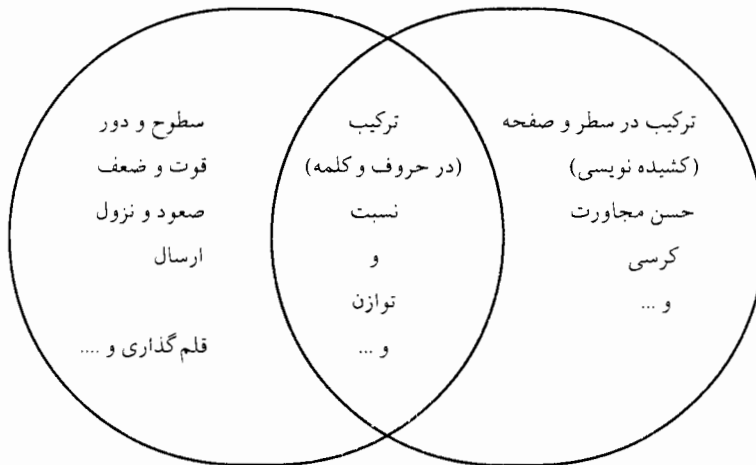
الف) در باره «اصول» (دهمین جزء تحصیلی) می‌نویسد که شامل نه جزء پیشین (یعنی ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجازی و نزول حقیقی) است، به این معنا که اگر خوشنویسی، نه جزء پیشین را فرا گرفت، خط او دارای «اصول» یعنی جزء دهم خواهد شد. آشکار است که اصول از اجزاء تحصیلی مستقل و دارای شخصیت خاص نیست، آنگونه که کرسی یا سطح و دور دارا هستند، زیرا «اصول» صفت و کیفیتی است که پس از مدت زمانی، خوشنویس به آن دست خواهد یافت.

اگر اصول را در این تقسیم بندی قابل قبول بپنداریم، پس فرضاً می‌توان اجزاء تحصیلی خط را بیش از دوازده دانست و برای مثال، جز سیزدهم را نیز در برگیرنده تمامی دوازده جزء پیشین دانست و مثلاً استدلال کرد که هر کس دوازده جزء را رعایت کند، خط او «امتیاز» می‌یابد که خود جزء سیزدهم است.

ب) صفاوشان به تعریف نویسنده رساله، از صفات و کیفیت‌هایی است که ممکن است خوشنویس پس از آموزش دیگر اصول، آنها را کسب کند. در نتیجه این دور را می‌توان از مراحل خوشنویسی دانست نه از اصول.

لازم به یادآوری است که معاصرین به «اجزاء دوازده گانه تحصیلی» عنوان «اصول دوازده گانه» را داده‌اند که البته نادقیق‌تر از تعریف رساله مذکور است، چرا که «اصول» خود یکی از اجزاء است و همچنین «صفاوشان» را می‌توان با مسامحه و به اعتباری در اجزاء تحصیلی خط گنجانند، از این رو که این دو صفت نیز تحصیل کردنی و بدست آوردنی هستند، ولی نمی‌توان این دو را از «اصول دوازده گانه» خط دانست. اکنون به بررسی نظر ابن مقله (ف ۳۲۸ ه. ق) درباره تقسیم خط به دو مجموعه

اصلی با نام‌های «حسن تشکیل» و «حسن وضع» می‌پردازیم که نسبت به زمان خود (و همچنین تقسیمات دیگران) بسیار سنجیده و قابل گسترش است. در این روش باید «اصول و نسبت» را در مجموعه حسن تشکیل، و «ترکیب و کرسی» را در مجموعه حسن وضع دانست، البته نکته ارزشمند و راهگشایی که باید در نظر داشت، این است که این دو مجموعه در برخی از اجزاء خود، دارای اشتراک نیز می‌باشند.



زیرا اگر حسن تشکیل را به «تشکیل حروف و کلمات» تعبیر کرده و از حسن وضع «وضعیت حروف و کلمات» را اراده کنیم، خواهیم دید که قواعدی چون «نسبت» یا «ترکیب» در هر دو مجموعه نیز می‌تواند جای گیرد، چرا که در خوشنویسی، رعایت نسبت و ترکیب در حروف و کلمات، به آن اندازه لازم و ضروری است که در سطر نویسی و صفحه‌پردازی.

در نتیجه تقسیم قواعد خوشنویسی به صورت دو مجموعه اصلی (شامل چهار مجموعه فرعی) مناسب‌تر بنظر می‌رسد.

صعود حقیقی و مجازی (تشمیر)	اصول	حسن تشکیل	قواعد خوشنویسی
قوت و ضعف			
خلوت و جلوت			
سطح و دور و چرخ			
قلم‌گذاری و ارسال			
سواد و بیاض	نسبت	حسن وضع	
نزول حقیقی و مجازی			
در اندازه حروف و کلمات			
تناسب قلم با حروف و صفحه			
تناسب و توازن	ترکیب		
مرکب برداری			
در حرف، کلمه، سطر، صفحه			
کشیده نویسی	کرسی		
حسن همجواری			
محوری			
پائین	افقی		
قرینه سازی			
عمودی			

اگر خواسته باشیم حتی به روش رساله آداب المشق نیز عمل کنیم، می‌توان قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی را با محتوایی دقیق‌تر و به صورت ذیل بیان کرد.

- | | |
|--|-----------------------|
| ۱- ترکیب (در حرف، کلمه، کشیده نویسی و ...)
۲- کرسی (عمودی و افقی)
۳- تناسب (تقسیم ضخامت، توازن و ...)
۴- قوت و ضعف
۵- سطح و دور و چرخ (دور مجازی)
۶- صعود و نزول حقیقی
۷- صعود و نزول مجازی (تشمیر)
۸- سواد و بیاض
۹- خلوت و جلوت
۱۰- ارسال
۱۱- قلم گذاری (رعایت زوایا)
۱۲- مرکب برداری | قواعد و اصول خوشنویسی |
|--|-----------------------|

(۱)

قِیَّت:

هرگاه در وسط کلمه‌های کشیده یا دوایر و غیره، دَم قلم به پهن‌ترین حالت خود برسد یعنی پهنای آن بخش از حرف یا کلمه، با پهنای واقعی قلم برابر شود. (مق: ضعف) (۱)

قیچی ← مقراض

قید: (صح)

برای بستن کتاب و آماده کردن آن در جهت دوره‌بری و یا چسباندن ته یعنی همان چسب زدن و چسباندن پارچه بکار می‌رود. اساس آن دو عدد تخته صاف است که بوسیله دو عدد پیچ که در دو سوی آن قرار دارد، باز و بسته می‌شود. (۶۳)



کاتب:

نویسنده، دبیر، منشی آنکه از روی کتابها استنساخ کند. (جمع آن: کاتبین،
کُتاب). (۲۶)

کاتب درج:

نویسنده‌ای که شغل او فقط نوشتن احکام بر روی کاغذیست که آن را «درج»
نامند. (۲۶)

کاتر: (وس)

نوعی ابزار برش با تیغه قابل تعویض که در ایران به همان نام انگلیسی یعنی «کاتر»
و یا تیغ موکت‌بری شناخته می‌شود. (۶)

کاردک ← شفره

کاردکج: (صح)

برای دوره‌بری کتاب استفاده می‌شود. (۶۳)

کاشی بنایی ← کاشیسازی در ایران کاشی خشتی ← کاشیسازی در ایران کاشیسازی:

هنر ساختن خشت‌های دارای لعاب و ظروف سفالین لعابدار. انواع گوناگون «کاشی ساختمانی» همواره برای پوشاندن سقف‌ها و سطح دیوارها و گنبدها و تزئین نمای بیرونی و درونی ساختمان‌ها بکار رفته است. هنر کاشیسازی بدنبال تکامل شیوه «سفالگری» ابتدایی و پیدایش هنر لعاب دادن سفال بوجود آمده است. در مصر کاشی‌هایی رنگی پیدا شده است که کارشناسان آنها را از ۴۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌دانند. و اما حوضه فرات و دجله بیش از هر ناحیه‌ای مهد تکامل و رواج کاشی‌ها و سفالینه‌های باستانی بوده است. از جمله، کاشیکاری‌های برجسته و رنگینی که در نزدیکی شهر باستانی نینوا بر دیوارهای وسیع کاخ خرساباد (تاریخ بنا، ۷۲۲ - ۷۰۵ م) و نیز بر دروازه اشتار (حدود قرن هفتم ق. م) بابل بدست آمده شهرت بسیار یافته است. ایرانیان باستان شیوه سفالگری و کاشیسازی را از مردم این نواحی آموختند و بر پایه آن، خود سبکی تازه پدید آوردند که نمونه‌های درخشان آن بصورت کاشی‌های برجسته کمانداران، جانوران و گل‌ها و برگ‌های ساده کاخ‌های شوش و تخت جمشید (قرن پنجم ق. م) به جا مانده است. درین نمونه‌ها، سایه روشن وجود ندارد، اما طرح‌ها بیش از طرح‌های پس از اسلام به طبیعت نزدیک است.

کاشیسازی بصورت هنری تزئینی در ممالک اسلامی به اوج شکوه رسید. وفور و جلوه رنگ که از خصایص کاشیکاری‌های اسلامی است، با میل زیوردوستی شرقیان سخت سازگار بود. بدین سبب، یکی از خصایص برجسته معماری اسلامی، کاشی‌های رنگارنگ و پُر زیوری است که اتاق‌ها، دیوارها، گنبدها، و مناره‌های بناهای اسلامی را زینت می‌دهد. در قرن یازدهم پس از میلاد، کاشیکاری اسلامی جزء جدا نشدنی معماری اسپانیا شد. غنی‌ترین نمونه‌های کاشیکاری اسپانیایی را می‌توان بر بناهای «الحمراء» مشاهده کرد. این هنر از اسپانیا نه تنها به ایتالیا و هلند و از آنجا به انگلستان رفت، بلکه بدست فاتحین اسپانیایی به مکزیک نیز سرایت کرد، و پیش از پایان قرن هجدهم، شیوه کاشیسازی مکزیک بصورت سبکی مستقل در آمده بود. در قرن هفدهم، کاشیسازی در هلند رونق داشت، و کاشی‌های آبی و سفید «دلفت» در شمال اروپا شهرت فراوان داشت. در هلند، کاشیکاری بر دیوار اتاق‌ها معمول بود. در آلمان، اتریش، و سوئیس از دوران گوتیک تا اواسط قرن نوزدهم،

بخاری‌هایی را که برای گرم کردن اتاقها ساخته می‌شد، با کاشی می‌پوشاندند؛ بعضی از این بخاری‌ها، که بسی زیبا ساخته شده، هنوز موجود است. امروزه، هنر کاشیسازی بصورت صنعتی ماشینی در آمده، و مصرف کاشی افزایش بسیار یافته است. در سراسر جهان، بخصوص کاشی‌های ساده را برای پوشاندن دیوار حمام‌ها، آشپزخانه‌ها، استخرهای شنا، و بناهای صنعتی فراوان بکار می‌برند. (۲۸)

خمیر یا ملاطی که با آن کاشی می‌سازند بر دو گونه است.

- ۱ - کاشی گلی: که از خاک رُس خالص (خاللی از هر گونه دانه شنی) تهیه می‌شود.
- ۲ - کاشی جسمی: خمیر آن مخلوطی است از نرمه سنگ، نرمه شیشه و گل سرشور. (۴۶)

کاشیسازی در ایران:

در ایران پس از اسلام، هنر کاشیسازی به جایی رسید که هیچ کشوری فراتر از آن نرفته است. از قرن ششم تا یازدهم ه. ق، استادان کاشیساز ایرانی شکاهاکارهای تزیینی بی‌مانند بوجود آوردند. کاشیکاری‌های مسجد کبود تبریز، و مسجد جمعه اصفهان ازین جمله‌اند. در زمان شاه عباس اول صفوی، جنبه تزیینی این هنر به اوج خود رسید، و نمونه‌های درخشانی مانند کاشیکاری مسجد شاه اصفهان (با زمینه آبی) و مسجد شیخ لطف الله (با زمینه نخودی رنگ) بوجود آمد. در زمان قاجاریه به سبب تقلیدهای بی اساس از طرح‌های فرنگی، هنر کاشیسازی اصالت خود را از دست داد، و بعلاوه همراه با رواج طرح گل سرخی که «گل‌لندی» نامیده می‌شد، رنگ قرمز نیز که تا آن زمان در کاشی‌های ایرانی بکار نرفته بود در عداد رنگهای کاشی در آمد (در کاشیسازی همواره رنگهای معدنی بکار می‌رفته است. امروزه تنها رنگ لاجوردی را به سبب ارزانی نسبی آن از خارج وارد می‌کنند). بر اثر کوششی که در عصر حاضر برای احیای هنرهای ملی بکار رفته، آثاری با اقتباس از طرح‌های زمان صفویه بوجود آمده است. ازین جمله است گنبد کاخ مرمر (با اقتباس از طرح کاشی‌های مسجد شیخ لطف الله)، نمای اداره ثبت کل و مجلس شورای ملی و بعضی دیگر از بناهای دولتی تهران و شهرستانها، و نیز برخی از بناهای شرکت نفت. کاشی‌هایی که برای تزیین عمارات و مساجد بکار رفته و می‌رود بر سه نوع است: کاشی معرق، کاشی بنایی، و کاشی خشتی. «کاشی معرق» را به سبک موزاییک با تلفیق تکه‌های کوچک گوناگونی می‌سازند که، براساس طرح اصلی، یک به یک تراشیده شده است. از این جهت، کاشی معرق را «کاشی موزاییک» نیز نامیده‌اند. «کاشی بنایی» (که در زمان صفویه به کمال خود رسید). دارای طرح‌های هندسی

است، و از تلفیق اشکال هندسی، که مساحت هر یک از آنها میان ۴ تا ۸ سانتیمتر است، ساخته می‌شود. طرح‌های این نوع کاشی به طرح‌های خاتم می‌ماند، با این تفاوت که در خاتم سازی، فقط مثلث بکار می‌رود، ولی برای ساختن کاشی‌های بنایی، علاوه بر مثلث، مربع نیز بکار می‌برند. هر یک از طرح‌های سبک بنایی نامی دارد، و معروف‌ترین آنها «کندوکیلل» است. «کاشی خشتی» از تلفیق خشت‌های ظریف لعابداری که هر یک از آنها قسمتی از طرح کلی را بر خود دارد ساخته می‌شود. این گونه کاشی «کاشی هفت رنگ» نیز نامیده شده است.

شیوه کار: برای ساختن کاشی معرق، استاد کاشیتراش، اجزای گل و بته‌های طرحی را که قبلاً بدست طراح بر روی کاغذ ساخته شده، پس از شماره گذاری با قیچی تکه تکه می‌کند. سپس تکه‌ها را، برحسب رنگ آنها، دسته بندی می‌کند، و بر خشت‌های لعابدار ساده‌ای، که به رنگهای گوناگون قبلاً فراهم شده، وارونه می‌چسباند، و هر یک از آنها را جداگانه می‌تراشد، آنگاه، بر سطح صاف و تراز، اجزای خرد تراشیده را، بر حسب شماره‌های آنها، از پشت با هم تلفیق می‌کند. سپس بر پشت این اجزای بر زمین چیده، دوغاب گچ می‌ریزد تا اجزا در کنار هم مستقر شوند، و به شکل لوحه‌ای در آیند. پس از خشک شدن دوغاب، لوحه را بر می‌دارد و بر دیوار نصب می‌کند. اگر لوحه بزرگ باشد، نخست آن را به تکه‌های نیم ذرعی تقسیم می‌کند، و سپس بر دیوار کار می‌گذارد. پس از نصب لوحه‌ها، کاغذهای چسبیده را پاک می‌کند؛ و طرح اصلی نقاشی به شکل کاشی معرق، ظاهر می‌شود.

کاشی بنایی نیز به شیوه کاشی معرق ساخته می‌شود. برای ساختن کاشی خشتی، نخست خشت‌های آن را از گل رس قالب می‌زنند، و «خام پخت» (بدون لعاب پختن) می‌کنند. سپس، لعاب سفید بر آنها می‌زنند، و باز در کوره می‌گذارند، آنگاه نقاش کاشی طرحی را که از پیش بدست طراح آماده شده، به رنگهای غلیظی که استاد کاشیساز فراهم کرده، بر آنها نقش می‌زند. استاد کاشیساز، بار سوم، خشت‌های شماره دار را در کوره می‌گذارد، و چون پخته شدند، آنها را بدست بتا می‌دهد تا بر حسب شماره‌ها، به دیوار نصبشان کند. (۲۸)

کاشی معرق: - نقش و نگارهای هندسی. کاشیسازی در ایران

کاشی موزائیک - کاشیسازی در ایران

کاشی هفت رنگ:

شهرت فراوان دارند و به شکل چهار گوش ساخته می‌شوند. اندازه تقریبی آنها ۱۵×۱۵ سانتیمتر یا بیشتر است. در این شیوه، کاشی را پس از پخت اول و ترسیم

نقش روی آن، دوباره در کوره حرارت می دهند، و پس از خارج شدن از کوره، کاشی ها را در محل نصب می کنند.

هفت رنگ متداول در این گونه کاشی کاری عبارتند از: سفید، سیاه، لاجورد، فیروزه ای، قرمز، زرد، حنایی. در مسجد شاه اصفهان از این گونه کاشیکاری، بسیار استفاده شده است. (نگ. نقاشی بر کاشی) (۴۶)

کاغذ:

نامه، مکتوب، رقعہ، مراسله.

«میل مشقت چو شود ای دلدار کاغذ خوب طلب اول بار»
(صیرفی) (۱)

ورقه نازک هموار که معمولاً از الیاف گیاهی ساخته می شود، ولی آن را از مواد لیفی دیگر هم می سازند. عمدتاً برای نوشتن و چاپ کردن بر آن بکار می رود، ولی موارد استعمال متعدد دیگر نیز دارد.

کلمه کاغذ ظاهراً از زبان سانسکریت وارد زبان فارسی شده است. لفظ اروپایی برای کاغذ از کلمه «پاپیروس» یونانی گرفته شده، که گیاه آن را در مصر «بردی» می گفتند، و قرطاس مصری را از آن می ساختند. کلمه قرطاس، که امروز به معنی کاغذ بکار می رود. خود مأخوذ از کلمه یونانی «خارتیس» است، به معنی چیزی که بر آن می نویسند، و معادل آن در عربی، ورقه و صحیفه است. ربع تا ثلث کاغذ نو از کاغذهای مستعمل ساخته می شود. جسم کاغذ، الیاف به هم آمیخته سلولز است، که از حدود ۱۸۶۰ م به این سو، عمدتاً از چوب بدست می آید، تکه های پارچه (معمولاً پنبه ای) که از کارخانه های بافندگی و لباس دوزی بدست می آید برای ساختن کاغذهای تحریری و کاغذهایی مانند کاغذ سیگار و نظایر آن بکار می رود. برای کاغذهای خاص دیگر، یا در جاهایی که چوب در دسترس نیست، از نیشکر شیرۀ گرفته، خیزران، ساقه کتان مانیل، کاه، و الیاف دیگر استفاده می شود. ولی قسمت عمده کاغذ جهان از مغز چوب بدست می آید. مغز چوب مکانیکی یا چوب آسیاب شده برای ساختن کاغذ روزنامه و دستمال کاغذی و سایر گونه های کاغذ ارزان قیمت بکار می رود. ماده «لنین» چوب، که الیاف را به هم می چسباند، در کاغذ باقی می ماند، و همین ماده است که سبب زرد شدن رنگ کاغذ در مقابل نور می شود. مغز چوبی که از طریق شیمیایی بدست می آید تقریباً سلولز خالص است، و آن را از جوشاندن همراه با فشار تراشه های چوب با یکی از سه ماده شیمیایی «سود، سولفات

یا سولفیت» که لینین را حل می‌کند، بدست می‌آورند. سپس، مغز چوب را می‌شویند و سفید می‌کنند، و از غربال می‌گذرانند، در آن را می‌زنند و خوب مخلوط می‌کنند تا خواص مورد نظر را پیدا کنند. مغز چوب معلق در آب را در ماشینی از غربال می‌گذرانند. چون آب از غربال می‌گذرد ورقه‌ای از الیاف تشکیل می‌شود که، به سبب تکان خوردن در امتدادهای گوناگون در هم می‌روند، و به ورقه، شکلی حصیر مانند می‌دهند. یک تسمه نم‌دین و مرطوب بر غربال فشار می‌آورد، و کاغذ را از روی آن بر می‌دارد، و سپس آن را به نوردهای خشک کننده منتقل می‌کنند. در پایان این عملیات، کاغذ از میان نوردهایی آهنین می‌گذرد، که آن را می‌فشارند و سطحش را صاف می‌کنند.

برای آنکه بافت و خاصیت چاپ پذیری و مقاومت کاغذ را بهتر کنند، موادی اضافی (معمولاً گل چینی یا نشاسته) بر خمیر آن می‌افزایند. برای آنکه چاپ حروف و مخصوصاً تصاویر با دانه‌های ریز بهتر شود، کاغذ مخصوص چاپ کتاب را با قشری از گل چینی مخلوط با نوعی چسب می‌پوشانند، برای آنکه مرکب بر کاغذ تحریر پخش نشود، صمغ «راتیانج» به خمیر آن اضافه می‌کنند. کاغذ دیواری ضخیم است، و برای آنکه آب نگیرد، راتیانج به آن می‌زنند، و سطح آن را، برای چاپ کردن نقش‌های مورد نظر بر آن، مانند کاغذ کتاب، آهار می‌زنند. کاغذ مستحکم لفاف و کیسه کاغذ «کرافت» است، که از لینین حل شده در سولفات ساخته می‌شود.

تاریخچه کاغذ:

ظاهراً کاغذ را مردی چینی به نام «تسای لون» در حدود ۱۰۵ م اختراع کرد، و در چین مراحل از تکامل خود را پیمود. کاغذ چینی مخلوطی از پوست درخت و کنف بود. کاغذسازی در حدود ۶۱۰ به ژاپن و در ۷۵۱ به سمرقند راه یافت. کاغذ از سمرقند به بلاد اسلامی رسید. گویند فضل بن یحیی برمکی نخستین کسی بوده است که در بغداد کارخانه کاغذسازی دایر کرده در قرن چهارم ه. ق کاغذسازی در بغداد رواج تام داشت. ابن الندیم (ف ۳۸۵ ه. ق) از شش گونه کاغذی که در عهد او معروف بوده نام می‌برد، و می‌گوید کاغذ خراسانی را از کتان می‌ساختند. از مشهورترین شهرهای ایران که در کاغذسازی شهرت داشت. «خونا» یا «خونج» بوده که در زمان یاقوت به «کاغذ کتان» معروف بوده است.

کاغذ در حدود ۹۰۰ م به توسط مسلمانان به مصر و در حدود ۱۱۵۰ به توسط مورها به شاطبه در اسپانیا رسید. کارخانه‌های کاغذسازی در کشور ایتالیا در ۱۳۹۰، و در انگلستان در ۱۴۹۵ تأسیس شد. کاغذهای اروپایی را معمولاً از کتان و کنف

می ساختند. کاغذ ابتدایی پوست درختی پیش از اکتشاف امریکا در مکزیکو و امریکای مرکزی ساخته می شد. در مهاجرنشینهای امریکایی، نخستین بار کاغذ در ۱۶۹۰ در جرمتاون ساخته شد. ماشینهای کاغذسازی در ۱۷۹۸ در فرانسه بوسیله «نیکولا روبر» تکمیل شد، و در انگلستان، «هنری فورد ینیر ۱۷۶۶ - ۱۸۵۴ م» و «سیلی

فورد ینیر» آن را اصلاح کردند. (۲۸)

کاغذ آب خشک کن: ← آب خشک کن

کاغذ ابری ← ابر و باد

کاغذ بُر:

تیغ یا گزنی که برای بریدن کاغذ بکار می رود. قیچی. (۱)

کاغذ تحریری:

به کاغذهایی گویند که گلاسه (براق) نباشند و سطح آنها مات باشد. امروزه برای

کتابت و قلم های ریز بکار می رود. (۱)

کاغذ تورنسل:

برای سنجش خاصیت «اسیدی» یا «بازی» محلول هایی چون چسب و رنگ بکار

می رود. (که باید خاصیت خشن داشته باشند.)

محلول قلیایی (بازی) در تماس با کاغذ تورنسل، آبی می شود و برای از میان

بردن خاصیت بازی آن، می توان قدری «سرکه» به آن اضافه کرد.

محلول اسیدی در تماس با کاغذ تورنسل، قرمز می شود و برای از میان رفتن این

خاصیت، می توان از آمونیاک، بهره جست. (۱)

کاغذ چسبانده:

دو کاغذ به هم پیوسته، چسبانده، وصلی.

«بود کم بهره مشق تیره روزی ها که من دارم

اگر چون کاغذ چسبانده روز و شب به هم چسبد»

(محمد اسحاق شوکت) (۲۶)

می توان دو کاغذ را بوسیله آهار به هم چسباند تا یکی شوند و این کار را «دولایه

کردن» نیز گویند. (۱)

کاغذ خانه:

کارخانه کاغذ سازی. (۱۶)

کاغذ دولایه ← کاغذ چسبانده

کاغذ رنگی:

از گذشته کاغذ سفید رنگ، جایگاه خاصی داشته است ولی در نوشتن کتاب‌ها، از کاغذهای کاهی رنگ بیشتر استفاده می‌شده است و برای اینکه زیبایی خط، از میان نرود از رنگ‌های تند و ابر و باد پرهیز می‌کردند و سعی داشتند تا از رنگ‌های کم مایه استفاده شود چرا که تذهیب و غیره می‌توانند کمبود تنوع رنگ را جبران کنند.

امروزه با وجود کارخانه‌های کاغذسازی، دسترسی به کاغذ با رنگ‌های گوناگون آسان‌گشته و تمایل به کاغذهای رنگی و ابر و باد بیشتر شده است ولی باید دانست که رنگ کاغذ می‌باید در خدمت خط باشد و آن را نمایانتر کند و سبب پنهان شدن

حسن خط نشود. (۱)

کاغذ سازی - کاغذ

کاغذ سُنْباده - سنباده

کاغذ سوزن:

کاغذی که مصوران [نقاشان] نقش سیاه قلم بر آن کشند و آن را با سوزن [سوراخ] کنند و باز بر کاغذ سفید گذاشته و سوده [بودر] ذغال در پارچه باریک بسته بر آن افشاندند و آن نقش، صورتی پیدا کند، بعد از آن بر سیه قلم، استخوان‌بندی آن درست کنند، کاغذ سوزن زده.

«ز بس چشم شد هرزگی در تنش بود کوه چون کاغذ سوزنش»
(وحیدی) (۲۶)

[از این کار در صنایع بسیاری همچون قلمزنی نیز استفاده می‌شود.]

کاغذ سوزن زده - کاغذ سوزن

کاغذ شطرنجی:

گونه‌ای کاغذ چهارخانه که تمام خطوط چاپ شده بر آن دارای ضخامت یکسان

است. (۶)

کاغذ کاهی:

نوعی کاغذ تیره رنگ که از جنس کاه سازند. (۲۶)

کاغذ گلاسِه:

نوعی از کاغذ که امروزه برای خوشنویسی و چاپ کتاب‌های رنگی و نفیس بکار می‌رود. براق و شفاف بوده و مرکب به آسانی بر آن جریان می‌یابد. خوشنویسی با

پهناهای مختلف قلم بر آن امکان پذیر بوده و قابلیت حک و اصلاح خط را نیز دارد.
بر حسب ضخامت و کیفیت دارای انواعی است. (۱)
کاغذ گلاسۀ مات ← گلاسۀ مات
کاغذگیر: (وسه)

آلتی که کاغذ را نگاه دارد. [گیره] آلتی که خاتم‌بندان از عاج می‌سازند و هنگام نوشتن نامه و مانند آن، کاغذ را در آن استوار کنند تا از آسیب باد بر هم نخورد (در هندوستان معمول است). (۲۶)
کاغذ مَرَمَر:

زیرسازی و رنگ آمیزی کاغذ که نقوش اتفاقی شبیه به سنگ مرمر بر روی آن ایجاد شود، با اندک تفاوتی شبیه به روش «ابر و باد» است.
کاغذ آماده شده با این روش را می‌توان به عنوان زمینه کار برای خوشنویسی یا نقاشی آبرنگ گل و بوته و مناظر استفاده کرد و یا مستقیماً برای روکش جلد کتاب، جعبه و غیره مورد استفاده قرار داد.
وسایل لازم: سینی، یا طشت، چسب کاغذ دیواری، رنگهای روغنی یا «تمپرا»، آب، تربانتین، کاغذ مناسب.

سینی یا طشت را به اندازه‌ای انتخاب کنید که یک ورق کاغذ در آن بخوبی جای بگیرد. از هر گونه کاغذ که بَرّاق (شمیز) نباشد، می‌توان استفاده کرد.
برای رقیق کردن رنگهای روغنی نیز می‌توان از محلول تربانتین یا تینر و یا نفت سفید استفاده کرد. بعد از پایان کار، سینی باید تمیز شود تا چسب و رنگ به آن نچسبد.
روش رنگ آمیزی:

۱ - سینی را به اندازه $\frac{3}{4}$ با آب پر کنید، چسب را در آب حل کنید به اندازه‌ای که مایع مانند «رب گوجه فرنگی» غلیظ شود.

۲ - با نوک انگشت یا چوب، رنگ را به شکل قطره قطره روی مایع بریزید، (این کار را می‌توانید با رنگهای گوناگون نیز انجام دهید). رنگها روی مایع آب و چسب شناور می‌مانند.

۳ - با چوب قطره‌های رنگ را مخلوط کنید به نحوی که نقش‌های گوناگونی درست شود.

۴ - با احتیاط کامل، یک ورق کاغذ را روی مایع بگذارید و کمی فشار دهید.

۵ - کاغذ را به آرامی بردارید، مشاهده می‌کنید که نقش اتفاقی و زیبایی روی آن

مشاهده می شود.

۶- کاغذ را زیر دوش بگیرید تا چسب اضافی آن شسته شود.

۷- برای خشک کردن، کاغذ را به طناب آویزان کنید.

مشابه این روش را می توان بدون مخلوط کردن چسب نیز انجام داد. در این صورت در طشت آب کمی رنگ روغن رقیق بریزید و با ایجاد موج، کاغذ را رنگ آمیزی و مطابق شرح بالا عمل کنید. (۵۱)

کاغذ مومی:

نوعی کاغذ مخصوصی که می توان با کمک قلمهای مخصوصی بر روی آن نقوشی ترسیم کرد و «تورینه» چاپ بدست آورد. از اینگونه کاغذ در ماشینهای پلی کپی استفاده می شود. (۶)

کاغذ نشاف ← آب خشک کن

کاغذ نیم گلاسه:

گونه ای کاغذ گلاسه است که سطح آن کمتر از گلاسه شفاف است و از بهترین گونه های کاغذ برای خوشنویسی می باشد. (۱)

کُپیه:

رونوشت، مسوده. تصویری که از روی تصویری دیگر نقاشی کنند. شبیه کامل چیزی. (۲۶)

کتاب:

نوشته، مکتوب. مجموعه ای خطی یا چاپی. (جمع آن: کُتب) (۲۶)

کتابت:

در لغت به معنی گرد آوردن و جمع کردن است و از آن جهت، خط و نوشتن را کتابت گفته اند که حروف و کلمات را در سطری یا صفحه ای گرد می آورد. (۲۰)

کتابت خفی ← قلم خفی

کتابت کردن:

نوشتن، تحریر کردن. «تا نوبت وراثت به یعرب بن قحطان رسید، اول کسی بود که به خط عرب کتابت کرد...» (لباب الالباب) (۲۶)

کتابداری:

مأموریت حفظ و نظم و تربیت کتابهای کتابخانه. تصدّی کتابخانه. (و آن شغلی مهم محسوب می شده) «اما در زمان شاه جنت مکان، منصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور تربیت گردید.» (عالم آرا) (۲۶)

کتابه:

خطی که آن را به قلم جلی روی کاغذ یا پارچه باریک نویسند. آیاتی از قرآن که در روی علم نویسند.

«کتابه علمت چون بدید روز نبرد از آن کتابه فراموش کرد کتب حذر»
(معزی) (۲۶)

کتبه:

نوشت، تحریر کرد. آخرین پایه از امضاء و رقم بوده است. هنگامی که هنرجو به مرحله ممتاز می‌رسیده، از سوی استاد، اجازه نوشتن این عبارت را در زیر نوشته‌های خود می‌یافته است و این اجازه به منزله گواهینامه پایان دوره آموزشی هنرجو بوده است. (۱)

کتیبه: (صح)

چهار گوشه مستطیلی است که دو طرف آن با نیم دایره و ربع دایره‌های کوچک آراسته شده و کنگره‌های ظریف بر زیبایی آن افزوده است. صحافان و نقاشان و مذهبان در حواشی چهار طرف جلد (نزدیک به لبه) برای نگارش اقلام رقا و نسخ، برای جلد‌های قرآن مجید و ادعیه و اذکار و قلم نستعلیق برای نسخ تواریک و دواوین شعرا تعبیه نموده‌اند. پس از نوشته شدن مطالب مناسب با کتاب، حکاک آن خطوط را روی قطعات برنج ضخیم حک نموده و به صحاف می‌سپارد تا در حواشی جلد منعکس نماید. (۶۳)

کتیبه ← قلم کتیبه نویسی

کتیبه سرلوح:

نوشته به زر یا سفیداب که روی بعضی سرلوحه‌ها قرار دارد و گاه به خط کوفی مشکول می‌نویسند. (۳۵)

کُرسی:

در لغت به معنی تخت و صندلی است و اصطلاح «کُرسی داشتن» یعنی یکنواخت بودن.

از آنجایی که فاصله حروف و کلمات از هم و از خط کُرسی، از اصول بسیار دقیق خوشنویسی است، در اینجا به قواعد کُرسی بندی یا به تعبیری، موقعیت نسبت به کُرسی، می‌پردازیم. نکته دیگر این که کُرسی بندی، رابطه تنگاتنگی با «ترکیب» دارد، چرا که می‌توان این دو را عضوهای اصلی مجموعه بزرگترین بنام «حسن وضع» بشمار

آورد.

خطوط کرسی را به اعتبار زاویه آنها، به دو دسته تقسیم می‌کنیم.
(۱) خطوط افقی کرسی: که با رعایت فاصله آنها از یکدیگر برحسب نقطه، خود به پنج دسته تقسیم می‌شود.

(الف) خطی را که بوسیله خط کش یا مسطر کشیده و محور اصلی هر سطر است، «کرسی محوری» می‌نامیم. حروف ساده (ترصیف) از جمله: «د، ر، ب، ف» و نیز کشیده‌هایی که در پایان به سوی بالا میل می‌کنند مانند: «سا، خد، ف» در حالت معمول بر روی این کرسی قرار می‌گیرند و این خط، معمول‌ترین و مهم‌ترین گونه کرسی افقی است.

(ب) خطی فرضی که تقریباً دو نقطه بالاتر از خط کرسی محوری و موازی آن است را «کرسی اول» می‌نامیم. کشیده‌هایی چون «هم، سر، فتر» که در انتها به سوی پائین میل می‌کنند، بر روی این کرسی قرار می‌گیرند.

(ج) خطی فرضی که تقریباً دو نقطه بالاتر از خط کرسی محوری و موازی آن است را «کرسی دوم» می‌نامیم. هرگاه پیش از حروف ساده‌ای مانند «د، ا، ر، و»، حروف دایره‌ای (مانند: ن، ی، ص) یا حروف تخت (مانند: ب، ف، ک) قرار گیرند، حروف ساده در بالای آنها یعنی کرسی دوم نوشته می‌شوند.

(د) خطی فرضی که تقریباً سر نقطه (و گاهی بیشتر) بالاتر از خط کرسی محوری و موازی آن است را، «کرسی سوم» می‌نامیم. این خط را می‌توان بالاترین مرز کرسی‌بندی افقی و مثبت (چون بالای کرسی محوری است). دانست. حروف پایان سطر گاهی بر روی این کرسی قرار می‌گیرند.

(ه) خطی فرضی را که مماس بر زیر حروف دایره‌ای است و تقریباً دو نقطه پائین‌تر از خط کرسی محوری و موازی آن است، «کرسی پائین» یا «ذیل الخط» نام دارد که تنها کرسی افقی و منفی (چون زیر کرسی محوری است). می‌باشد.

البته اغلب ممکن است که ابتدای «سرکش» حروف و انتهای حرف «م» از مرز کرسی سوم و پائین، خارج شوند.

۲ - خطوط عمودی کرسی: که شامل دو خط اصلی، یکی در آغاز و دیگری در پایان سطر است و خطوط فرضی بی‌شماری در میان این دو. این کرسی برخلاف کرسی افقی، می‌تواند از خط‌های عمودی بی‌نهایتی تشکیل شود، چرا که در هر صعود، نزول، دور و ... در نظر داشتن این خط فرضی، ضروری است.

«کرسی عمودی»، عمود بر کرسی محوری است و زاویه حروف و کلمات، نسبت به آن

نیز سنجیده شده و در هماهنگی آغاز و پایان سطرها یک صفحه (مانند صفحه کتابت) نقش بسیار مهمی دارد.

اگر چه نامی از این کرسی در رسالات خوشنویسی نیامده است ولی همواره بدقت رعایت شده است. وجود کرسی عمودی در چلیپانویسی، باعث می شود تا حروفی چون (ا، ل، م، ی، و...) نسبت به این کرسی سنجیده شده و در نتیجه، کج و ناموزون نوشته نشوند.

«شکسته قیمت یاقوت را به عنبر لب نماده کرسی خط، بر فراز عرش عظیم»
(سنجراکاشی)

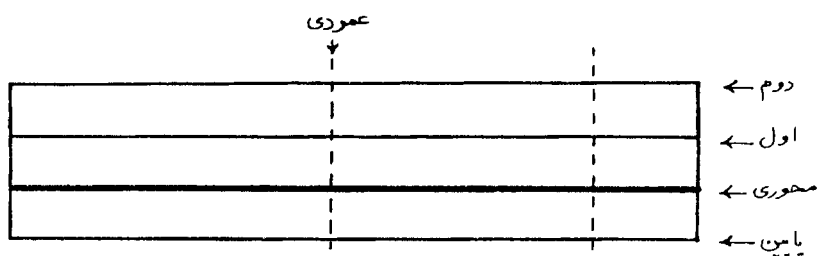
در بررسی یک قطعه از جهت سبک کرسی بندی، سه مرحله را می توان در نظر گرفت.

الف) نوع کرسی حروف و کلمات.

ب) قرینه سازی در کرسی (در گذشته سعی بر این بوده که حروف و کلماتی که در بالای کرسی محوری - دوم، سوم، قرار می گیرند، دارای قرینه باشند).

ج) هماهنگی کرسی سطر، صفحه و کرسی عمودی.
دسته الف در باره کرسی حروف و کلمات و دو دسته دیگر در باره کرسی سطر و صفحه می باشند.

نکته دیگر این که، حروف و کلمات در آغاز سطر، قدری بالاتر از کرسی محوری و بترتیب میل به جایگزینی کرسی محوری دارند ولی در پایان سطر، بطور ملایم، بترتیب از کرسی محوری به کرسی اول، دوم و احیاناً سوم، راه می یابند. (۱)



کرسی بندی ← کرسی
کرسی حروف ← کرسی
کرسی عمودی ← کرسی

کشیده:

برخی از حروف (مانند: ب، ک، ف) و کلمات (مانند: گلستان، صبح، شمشیر) را می‌توان علاوه بر شکل معمولی (کوتاه)، بصورت کشیده نوشت یعنی بخشی از آن را بلندتر و پهن‌تر نوشت. کشیده نویسی اگر در چارچوب قواعد باشد، زیبایی بخش است ولی هنگامی که کلمه‌ای برخلاف قیاس، کشیده شود (همچون کشیده نوشتن کلمه «دیر») ناپسند بنظر می‌رسد. (مق: کوتاه) (۱)

کشیده کوتاه:

هرگاه حرف‌هایی مانند «ب، ف، ک» به شکل معمولی و غیر کشیده نوشته شوند، دارای طولی می‌باشند که به اندازه نیم کشیده کامل است. در نتیجه دو حرف از این گونه را می‌توان در حکم یک کشیده کامل دانست. (۱)

کشیده نویسی:

کشیده نویسی را می‌توان بخشی از «ترکیب و کرسی» دانست. سه اصل در کشیده نوشتن یک حرف یا کلمه تأثیر دارد.

(۱) محل کلمه: اگر یک سطر یا مصراع را به پنج بخش (طبق شکل) تقسیم کنیم، اولویت‌های کشیده بودن به قرار زیر می‌باشد. نخستین اولویت با کلمه وسط و اولویت آخر با نخستین کلمه سطر می‌باشد و به همین دلیل از گذشته، کشیدن کلمه اول سطر را ناپسند می‌دانند، مگر به حکم ضرورت.



(۲) نوع کلمه: به اعتباری کلمات کشیده را به سه دسته تقسیم می‌کنیم.

الف: کشیده‌های ساده: مانند (ب، ف، ک)

ب: کشیده‌های نیمه مرکب: مانند (فر، س، بت)

ج: کشیده‌های مرکب: مانند (صبح، حکیم، صحنه) که در این دسته، پیش و پس از بخشی که کشیده می‌شود، حروفی دیگر وجود دارند.

در نتیجه نخستین اولویت در کشیده نویسی با کلمات مرکب، سپس با کلمات نیمه مرکب و پس از آن با کشیده‌های ساده است.

(۳) معنی کلمه: در برخی از موارد برای تأکید بر کلمه‌ای که درونمایه معنوی جمله یا مصراع است یا بار معنایی خاص داشته و یا هدفی در جلوه دادن آن باشد، آن را کشیده می‌نویسند. از اینرو در کشیده نویسی باید ارزش هر یک از سه اصل گفته شده

را در نظر داشت.

قواعد اختصاصی کشیده نویسی:

الف) در سطر نویسی: کشیده‌ها به بلندترین شکل خود نوشته می‌شود. در ضمن رعایت سه اصل گفته شده، در یک مصراع یا سطر که طولی معمولی دارد، یک کشیده و در سطرهای بلند، دو کشیده می‌توان نوشت. برای یک کشیده، اولویت نخست (کلمه وسط) مناسب‌ترین است و برای دو کشیده در یک سطر، می‌توان از اولویت «۲ و ۳» یا «۱ و ۴» یا «۱ و ۵» استفاده کرد، زیرا بهتر است تا دو کلمه مجاور هم کشیده نشوند و دست کم یک کلمه ساده در میان آنها قرار گیرد. مثلاً در مصراع «افسوس که دلبر پسندیده برفت» بهتر است تا هر دو کلمه «دلبر» و «پسندیده» کشیده نوشته نشود.

ب) در بیت نویسی: بهتر است کشیده‌ها در هر دو مصراع از یک نوع باشند و در زیر هم قرار گیرند و سعی شود تا طول دو مصراع مساوی باشند.

ج) در چلیپا نویسی: سعی بر این است که کشیده‌ها قرینه باشند، یعنی هر دو مصراع یک بیت، دارای کشیده‌های هماهنگ از نظر «نوع» و «محل» کلمه باشند و کشیده مصراع‌های زوج در زیر و یا کمی متمایل به سوی راست کشیده مصراع‌های فرد نوشته شود. باید توجه داشت که دو نیم مد (کشیده کوتاه) مانند: «ادب آداب دارد» را می‌توان در حکم یک کشیده دانست.

د) در کتابت: کشیده‌ها در کوچکترین ابعاد نوشته می‌شوند و در هر سطر، دست کم یک و حداکثر سه کشیده می‌توان نوشت و بهتر است تا کلمات کشیده نوشته شده در دو سطر متوالی، دقیقاً در زیر هم قرار نگیرند و به صورت ضربدری باشند. (۱)

کلاف ← چهار چوب

کلک: (وس)

به نی چوبین و خصوصاً قلم نی گویند.

«هرکو نکند فهمی زین کلک خیال انگیر

نقشش به حرام، از خود صورتگر چین باشد»

(نگ. قلم) (حافظ) (۱)

کلک پیرا:

کاتب، نویسنده، خوشنویس، قلم فروش. (۱۶)

کلک فرنگی: (وس)

خودنویس. (۱۶)

کلک کبوتر دُم:

نوعی قلم تراشیده.

«گر کنم شوق دل از کلک کبوتر دم رقم

نامه زین تقریب، خود بال کبوتر می شود»

(محمد سعید اشرف)

(نگ. تراشیدن قلم) (۲۶)

کماهی:

چنانکه او (آن) است. همچنان که بود. (۲۶)

کم رنگ ← رقیق

کم مایه:

قلم مویی که نوک موین آن کم پشت و بلند باشد و برای قلم گیری های یکنواخت

و کشیدن خطوط بلند بکار رود؛ قلم نیزه‌یی. (۲۶)

صفت مرکب و یا رنگی که کم رنگ و پر آب باشد و نیز صفت خطی که اجرای

قواعد و اصول در آن، بطور سرسری و ناقص انجام شده باشد. (۱)

کَمَند: (تذ)

بسیاری از کتابها که با جدول تزئینی رسم شده‌اند، جدول دیگری با فاصله از

جدول اصلی دارند، که محیط بر آن خواهد بود؛ چنانکه میان این جدول و جدول

اصلی، یک فاصله بیاض [سفیدی] حاصل می شود، و اگر جز در متن صفحه، در

حاشیه هم نوشته‌ای باشد، در همین سفیدی است.

این جدول دوم را که غالباً فقط یک خط باریک و گاهی دو خط باریک است و

میان آن دو خط به آب زر پر شده است، «کمند» می‌گویند. معمولاً صفحاتی که جدول

و کمند هر دو را دارد، کمند آن در سه طرف صفحه بوده و طرفی از صفحه که محدود

به «عطف کتاب» می شود، عاری از خط است.

در بعضی نسخه‌ها که تفنن بیشتری در تزئین آنها شده، ممکن است علاوه بر

کمند و جدول معمول، کمند دیگری نیز رسم شده باشد، در این صورت کمند اول، با

اینکه ساده و باریک‌تر از جدول است، از یک خط بیشتر دارد و کمند دوم که محیط

بر کمند اول است، به یک خط رسم می شود. (۱۱)

کُنْدی: (تذ)

ضخامت خط را گویند. (۳۸)

کوبیده ← جلد ضربی
کوتاه:

هرگاه حروف و کلماتی که قابلیت کشیده شدن دارند، به شکلی ساده و ناکشیده

تحریر شوند. (مق: کشیده) (۱)

کوفی: (نخ)

یکی از انواع خطوط عربی که در همه حروف دارای قاعده افقی است و وقتی این حروف در کنار هم قرار گیرند، حاشیه مرنبی را تشکیل می دهند. این خط بیشتر برای نوشتن آیات و کتیبه ها، در ساختمانهای مذهبی قدیم، بر روی سطح هایی که عنصری تزئینی لازم داشته به کار می رفته است. می توان گفت که هیچ نوع خطی در جهان به اندازه خط کوفی برای تزئین و آرایش مناسب نیست. هنرمندان ایرانی در استعمال این خط، نهایت سلیقه و مهارت را به کار برده اند و یکی از نمونه های ممتاز این نوع خط، کتیبه ای است به رنگ سرمه ای، که در داخل برج مقبره یی پیر علمدار در دامغان ساخته شده است. «س. فلوری» (S. Flury) خط کوفی را به شش سبک تقسیم می نماید: ۱ - کوفی ساده: این سبک عبارتست از حروف ساده که در یک خط مستقیم نوشته می شود و بدون آرایش حروف با زمینه اش به یکدیگر متصل می گردند. ۲ - کوفی گلدار: در این سبک، قسمت فوقانی حروف بلندتر و آرایش حروف دیگر به طرف بالا متوجه شده و سطری را تشکیل می دهند که مانند نقش گل می باشد. بهترین نمونه این قسم خط در مسجد قدیم نایین دیده می شود. ۳ - کوفی طوماری: در این سبک، آرایش از حروف جداست و به شکل طوماری مزیّن می باشد که دور تا دور حروف را گرفته و جاهای خالی را در بالا و پایین آنها پر می کند. این قسم در نوشتن آیات قرآن در معماری به کار می رفت. ۴ - کوفی مشبک: ریشه و اصل این خط به ایران نسبت داده می شود و از همه خطوط کوفی دیگر برجسته تر است. بدنه حروف بلندتر به یکدیگر متصل و شبکه ای تشکیل می دهند. نمونه های آن فراوان است مانند: کتیبه برج رادگان و کتیبه داخل مقبره پیر علمدار در دامغان. ۵ - کوفی حاشیه دار: در قسمت بالای این نوع خط، نقشی به تکرار کشیده شده و حاشیه ای تشکیل می دهد که از خود خط جداست. ۶ - کوفی مستطیل: این قسم خط کوفی، طوری نوشته می شود که در درون سطح مستطیلی جا می گیرد. این خط مخصوص نوشتن روی آجر است و در روی کاشی با آن اشکال مختلف هندسه می توان ترتیب داد. نمونه آن کلمه «الله» است که مکرر، دور برج مدور مقبره شیخ

صفی در اردبیل نوشته شده و در مسجد کبود تبریز نیز طرح‌های مربعی کوچک به کار رفته است. (۲۶)

خطی که در قدیمترین اسناد عربی دیده می‌شود مانند: نقش زبد و نقش حران، دو خط اسلامی کوفی و نسخ است... خط کوفی به مرور ایام با تصرفات کاتبان و تفنّن اساتید خط و تزئین آن، به کلی از وضع ساده اولیه اصلی خود تغییر شکل داده و در هر دوره، اختیارات خاصی را پیروی کرده و با خطوط دوره‌های دیگر به کلی متفاوت است و این مسئله، شناختن خطوط منسوب به دوره‌های مختلف را برای ما آسان می‌سازد... خط کوفی به تدریج در قرنهای هفتم و هشتم هجری رو به زوال نهاد و خطوطی که بعداً معمول گردید عبارتند از: نسخ [جدید]، ثلث، تعلیق، ریحانی،



(خط محمد عبدالقادر)

محقق و رفاع و بعدها از آنها خطوط دیگری اختراع شد که باید اختراع و ایجاد آنها را
(از قبیل نستعلیق، شکسته و غیره) به ایرانیان منسوب بدانیم. (۸)
کیس:
چین و چروکی که در اثر خیس شدن و ناصاف خشک شدن در سطح کاغذ پیدا
می شود. (۶)





گرافیک ← هنرهای گرافیک
گراور ← چاپ
گرد سازی ← صحافی
گرفتن صفحه:

صفحه مشق باید مقابل چهره، به گونه‌ای باشد که لبه آن، موازی سینه بوده (و از کج کردن صفحه، خودداری کرد.) و تا چشم، تقریباً ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر فاصله داشته باشد. از قدیم معمول بوده است که زیردستی و صفحه را روی پا قرار داده و مشق می‌کرده‌اند یعنی دست چپ، وظیفه گرفتن صفحه و همچنین ظرف مرکب را داشته است. (۱)

گرفتن قلم:

قلم را باید میان دو انگشت شست و اشاره گرفته و به بند اول انگشت وسط روی کاغذ قرار می‌گیرد. (۱)

گرفت و گیر: (تذ)

جنگ دو حیوان با یکدیگر. (نگ. تشعیر) (۳۸)

گره: (تذ)

در نقوش تذهیب و جلد عبارتست از دو یا سه یا چهار جدول مدور یا مسطح که با مهارت کامل به یکدیگر گره خورده، تصاویری متنوع و دلنشین پدید آورد و زیر و روی هر یک از جداول نامبرده با جداول دیگر رعایت شود.

به عبارت دیگر در محلی که جدول شماره یک به جدول شماره دو میرسد، اگر جدول شماره یک زیر جدول شماره دو نقش بندد در برخورد ثانوی جدول شماره یک باید روی جدول شماره دو قرار گیرد و این قاعده باید در تمام جداول تا انجام نقش گره ادامه یابد. مذهبان و نقاشان از قرن دوم و سوم تا قرن پنجم و ششم هجری این رسم را در نقوش خود کاملاً رعایت می کرده اند.

در بعضی از گره ها جدول مزبور فقط از دو خط که طرفین جدول ترسیم گردیده تشکیل میشود و در برخی در وسط آن یک جدول دیگر نقش می بندد که سه خطی میشود و در تعدادی دیگر در وسط جدول سه خط قرار میگیرد. (۶۳)

گره اندازی ← جدول

گره کشی:

کاشی هایی که با طرح و نقش های مختلف با اشکال چند ضلعی های هندسی پهلوی یکدیگر قرار گرفته و تشکیل نقش های کلی را می دهند، به نام گره کشی معروف هستند. (۴۶)

گِزْ لَک: (وس)

کارد کوچک دسته دراز.

«بنما به من که منکرِ حسنِ رخ تو کیست؟»

تا دیده اش به گز لکِ غیرت برآورم»

(حافظ)

نوعی قلمتراش که سر آن برگشته و دنباله اش باریک است: «و اگر خلاف واقع، به عمد بقید کتابت در آمده باشد به گز لک راستی محو نماید...» (عالم آرا) (۲۶)

گَزَن ← کاتر

گلاسِه ← کاغذ گلاسِه

گِلاسَه مات:

گونه‌ای از کاغذ گلاسه که شفاف و براق نبوده و مانند کاغذهای تحریری، مات و برای کتابت و ریزنویسی مناسب است. (۱)
گلزار: (نخ)

هرگاه خطی چون نستعلیق راجلی (درشت) نویسند و سپس داخل (بخش مرکبی) حروف، کلمات و خصوصاً بخش‌های تمام قلم و پهن را با گل، برگ و غنچه نقاشی و تزیین کنند. (۱)
گل لندنی ← استیل ایرانی
گل و بوته سازی ← استیل ایرانی
گلویی قلم مو:
قسمت فلزی قلم مو که انتهای موها را در خود نگه می‌دارد. (۶)

گل‌سیرین:

مایع بی‌رنگ، بی‌مو، و سنگینی که در ساخت رنگهای آبرنگ بکار می‌رود و در نقاشی با آبرنگ، برای طولانی کردن زمان خشک شدن رنگ، می‌توان آن را با رنگها مخلوط کرد. (۶)

گواش:

آبرنگ پوششی، آبرنگ جسمی. آبرنگ پوششی یا اثری که با استفاده از آن ساخته شده باشد. [رنگ تمپرا که حلال آن آب است. (نگ. تمپرا) (۶)]

گودی:

بخشی از حروف دایره‌ای (مانند: ن، ی)، حروف تخت (مانند: ف، ک) و دیگر حروف را گویند که نسبت به دیگر بخش‌های همان حرف، دارای عمق و فرورفتگی بیشتری است و غالباً هنگامی ایجاد می‌شود که زاویه قلم در چرخ و یا دور، به صفر برسد؛ یعنی زاویه قلم در این نقاط، موازی و منطبق با خط عمود است. (نگ.

چرخ) (۱)

گوشت دار ← چاق

گوشواره کش: ← زری

گونه‌های خط:

تمام گونه‌های خط را در بنیاد می‌توان به دو گروه اندیشه نگار و آوانگار تقسیم کرد. (نگ. خط اندیشه نگار، آوانگار) (۴۹)

گونه:

رنگ و لون. (۳۰)

گونیا: (وسه)

ابزاری است چوبین، فلزی یا پلاستیکی به شکل مثلث قائم الزاویه، برای کشیدن زاویه ۹۰ و ۴۵ درجه. برای ترسیم دو خط موازی از دو گونیا استفاده می شود. گونیای متساوی الساقین دارای دو زاویه ۴۵ درجه است. (۱)



لاجورد:

به محلولی گفته می‌شده که از آمیزش گرد لاجورد و سرکه و صمغ بدست آمده،
و در نقاشی و گاه در کتابتِ عنوان‌ها و آیات قرآن بکار می‌رفته است. (۶۴)

لاغر:

صفت حرف، کلمه یا صفحه‌ای است که پهنای قلم (تقسیم ضخامت) در هر
بخش از نوشته، کمتر از اندازه معمول باشد. مثلاً بخشی که باید دو سوم قلم پهن
داشته باشد، به اندازه یک دوم قلم ضخامت یابد. (مق: چاق) (۱)

لت گذاشتن ← صحافی

لاک:

نام رنگی است مشهور که در هندوستان بهم می‌رسد و بدان چیزها رنگ کنند و
آن شبنمی باشد که بر شاخ‌های درخت کنار و رخت‌های دیگر نشیند و منجمد گردد
و آنرا بگیرند و بکوبند و بپزند، از آن رنگ سرخی حاصل گردد که مصوران و نقاشان

هم کار کنند. (۳۰)

لچکی: (تذ)

به آن «گوشه» یا «کُنج» هم گویند، یک چهارم یک ترنج کامل است، که گاهی در چهار گوشه صفحه‌ای که در میان آن ترنج و سرترنج و نیم ترنج نقش شده است، نقش می‌گردد. گاهی در حاشیه کتابهای منظوم و منثوری که در حاشیه نیز کتابت شده است هر صفحه یک یا سه لچکی مزین دارد. (۱۱)

لراقمه:

بمعنی «نویسنده» می‌باشد. هنگامی که خوشنویس در ضمن کتاب، رساله یا قطعه‌ای، مطلبی (غالباً شعر) از خود وارد کند، (برای معرفی مطلب و آگاهی خواننده)، پیش از آن «لراقمه» می‌نویسد. (۱)

لغزش (قلم):

کاستی‌های یک حرف، کلمه یا جمله می‌باشد. هنگامی که دست خوشنویس در نوشتن بخش‌های صاف و مستقیم حروفی مایید (ا، ب) یا حروف دایره‌ای (ن، ی، ق) به خوبی عمل نکند و بریدگی‌ها و دندانیهایی در بخش‌هایی از دیواره آن پدید آید.

تراش قلم، نوع مرکب و ورق نیز در ایجاد لغزش بی‌تأثیر نیستند. (۱)

لوازم مشق:

لوازم نخستین، قلم، دوات (مرکب و ليقه) و کاغذ می‌باشند.

اما لوازم حرفه‌ای خوشنویسی عبارتند از: زیردستی، قلمتراش، قطزن،

قلمدان. (۱)

لیتوگرافی - چاپ

لیقدان - ليقه‌دان

ليقه: (وس)

عبارت از چند [رشته] نخ ابریشم تاییده شده است که به مرکب بیالانید و فایده‌اش این است که از ریختن و پاشیدن مرکب، مانع می‌شود و مرکب را به اندازه به دم قلم می‌دهد.

جَاحِظ گوید: «اسم ليقه وقتی صدق می‌کند که آلوده به مرکب [باشد] و داخل دوات

قرار گیرد.» (۲۰)

«باشد به گوش تیره دلان پنبه از سخن

نوعی که در دوات گذارند ليقه را» (۴)

«خامه در مرگ تو شد مویه کنان

ليقه در سوک تو شد موی کنان» (بهار)

برای تمیز نگاه داشتن مرکب، ليقه آن را هر چندگاه یکبار بیرون آورده، می شویند و پس از خشک کردن، در دوات می نهند و مرکب به آن اضافه می کنند.

«ولی باید به هر چل روز، دانا
 بشوید پاک و صافی ليقه اش را
 بپالاید دوات خویشتن را
 که از وی دور سازد غلّ و غش را»
 (مجنون رقیعی) (نگ. دوات)

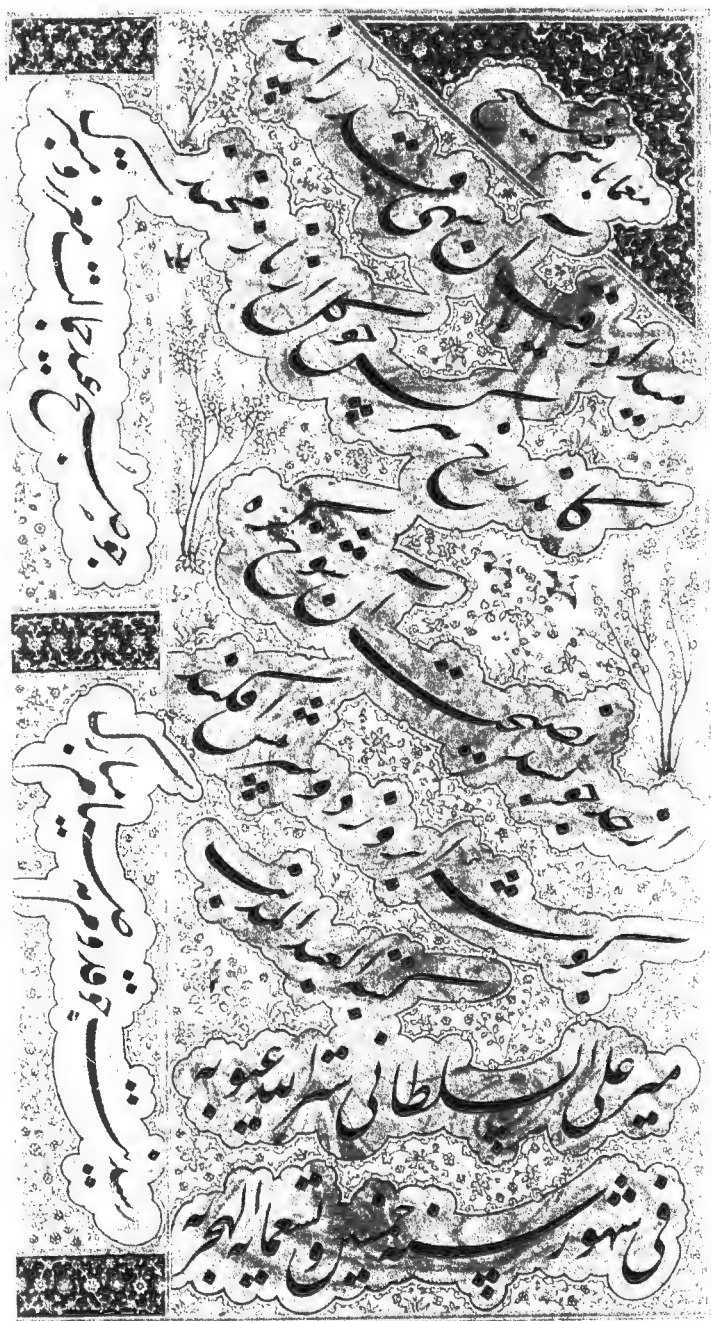
لیقه دان: (وس)

دواتِ مرکب و شنجرف را گویند.

«صحف مینا را، ده آیت ها گزارش کرده شب

از شفق شنجرف و از مه لیقدان انگیخته»

(خاقانی) (۲۶)





مازو:

برای ثبات رنگ، در مرکب سازی و رنگ آمیزی کاغذ و پارچه مورد استفاده قرار می گیرد.

بر جستگی های کروی شکلی به قطر ۱۲ تا ۲۰ سانتیمتر که تحت اثر گزش حشره مخصوصی بنام «سی نیپس کالاتنکوریا» بر روی جوانه های درخت بلوط مازو ایجاد می شود. حشره مذکور برای تخم گذاری پوست درخت را سوراخ می کند و بر اثر این عمل مقدار زیادی از شیره گیاهی درخت مذکور، متوجه نقطه مزبور می شود و تدریجاً بصورت برجستگی در می کید که بنام مازو مرسوم است. در ترکیب مازو ۶۰ تا ۷۰ درصد تانن (اسید گالوتانیک) - که ماده اصلی مازو است - وجود دارد، بعلاوه مقدار کمی اسید گالیک و اسید الازیک و مقداری مواد گلو سیدی و آمیدون، موجود است. (۲۶)

مازوج ← مازو

ماژیک: (وس)

قلم یا هر وسیله دیگری که نوک آن از جنس نرم شبیه به نمد باشد. انواع
ماژیک‌های تینری یا آبی [که دارای مخزی حاوی رنگ هستند] از جمله قلم‌های نوک
نمدی هستند. (۶)

ماشین تازنی ← صحافی
مائیقرأ:

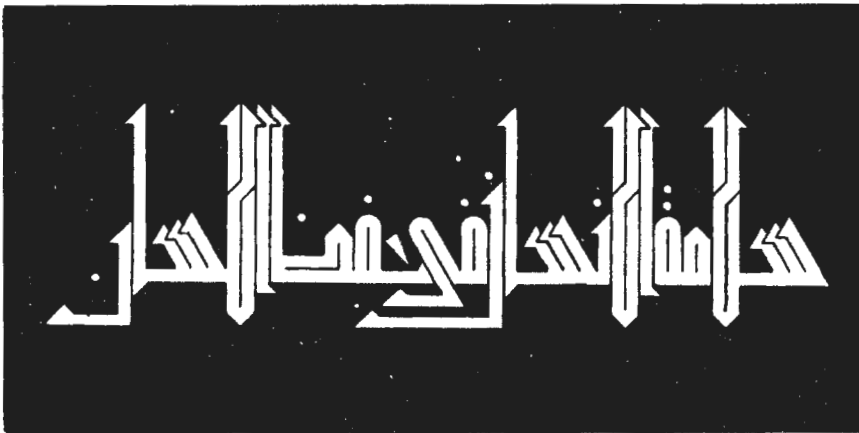
آنچه ممکن است خوانده شود. (جمله فعلی) (۲۶)

مُتعاكس ← خط برگردان

مُتقابل ← خط برگردان

مُتلاصق: (نخ)

به گونه‌ای از خط (کوفی) گویند که در آن حروف و کلمات یک سطر، به هم
چسبیده و مماس باشند. (۱)



(مضمون: سلامة الانسان في حفظ اللسان)

متن و حاشیه شده: (صح)

گاهی حواشی نسخه‌های خطی بمرور زمان فرسوده و سائیده و در نتیجه
صحافی مکرر مقداری از اطراف صفحه‌ها قطع شده است و گاهی این بریدگی
باندازه‌ای رسیده است که در آخرین صحافی ناگزیر با افزودن والحاق حاشیه جدید
شده و یا از روی تفنّن حاشیه‌ای داده‌اند بنابراین نوع کاغذ حاشیه با کاغذ متن

اختلاف پیدا کرده است. (۱۱)

مُثَنّی ← خط برگردان

مجموعه:

گرد آورده شده. جزوه‌ای که در آن موضوعات مختلف نقل شده است. (۲۶)

مُحَبَّر:

نیکو نویسنده خط. آراینده سخن و شعر.

«و بعد چنین گوید محرر این تالیف و محبر این تصنیف...» (المعجم) (۲۶)

مِحْبَره:

جای مرکب تحریر، دوات. صندوقچه کوچک که در آن لوازم تحریر را جا

دهند. (۲۶)

ظرفی که لایقه و مرکب را در آن جای دهند، لایقه‌دان.

«حبرش اندر محبر پر لایقه، چون سنگ سیه می‌بست.» (اخوان ثالث) (۱)

مُحَرَّر:

نویسنده، منشی «چون محرر این اوراق، یعنی مصنف این کتاب که از اهل گلستانه

کرمانشاهان بود...» (مجمل التواریخ).

کسی که نامه‌هایی را که در دیوان رسایل و انشاء نوشته می‌شده، از سواد

(مُسوده) به بیاض (مُیَبَّضه) نقل می‌کرده. (۲۶)

مُحَرَّر:

تحریر شده، نوشته شده. طرحی از تذهیب، تشعیر و یا مینیاتور که قلم‌گیری

(تحریر) شده باشد. (۱)

مُحَرَّف:

نوعی قلم، قلمی که زاویه قلم آن تند و در حدود سی و پنج تا چهل و پنج درجه

باشد. (نگ. تراشیدن قلم) (۱)

مُحَقَّق: (نخ)

این خط بوسیله ابن مقبله (ف ۳۲۸ هـ ق) قانونمند گشت، به این صورت که دور آن

یک دانگ بیش از خط کوفی است. (قرآن محقق به خط سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ

در موزه آستان قدس نگهداری می‌شود).

«کسی که حسن خط دوست در نظر دارد محقق است که او حاصل بصر دارد»

(حافظ) (۱)

فَاتَّقُوا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَضَعُوا حَالَهُمْ فَإِنْ ضَعُفَ لَكُمْ فَأَتَوْهُمْ أُجُورَهُمْ وَأَيُّكُمْ مَعْرُوفٌ
وَأَنْ تَعَاَسِرُ تُرَفِّسُ رَضَعُهُ الْآخَرَى لِيُنْفِقُوا سَعَةً مِنْ سَعَتِهِ وَمَزِيدٌ عَلَيْهِ رِزْقُهُ
فَلْيُنْفِقُوا مَا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكُنْ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهُ مَا يَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ غَيْرِ نَسْرًا

مداد: (وس)

وسیله‌ای برای نوشتن است و مغز آن را از گرافیت یا مواد مشابه آن تهیه می‌کنند. از آنجایی که اثر آن قابل پاک کردن است، در خوشنویسی برای کشیدن خط کرسی و طرح اولیه تذهیب و ... استفاده شود.

گونه‌ای که دارای مغز سخت است با علامت ۹H ساخته می‌شود و برای کشیدن خطوط کمرنگ استفاده می‌شود. گونه دیگر که دارای سختی و رنگ متوسط می‌باشند با علامت HB و F ساخته می‌شوند. گونه‌ای که دارای مغز نرم است با علامت ۲B تا ۶B ساخته می‌شود که برای کشیدن خط‌های پررنگ استفاده می‌شود. در خوشنویسی، اصطلاحاً مرکب را «مداد» گویند، از آن جهت که قلم را یاری و

مدد می‌رساند. (۱)

مداد چرب: (وس)

مدادی که مغز آن از مواد چرب است و می‌توان آن را روی شیشه، چینی آلات، سفال لعابدار و غیره بکار برد. (۶)

مَدِّ دادن ← کشیده‌نویسی

مُدَّرَس:

آموزگار، معلم، درس دهنده

«نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد»

(حافظ) (۱)

مُذْنِب:

گناه کننده، گناهکار (۲۶)

مُذْهَب: (تذ)

قطعه یا صفحه تذهیب شده، زراندود شده. (۱)

مُذْهَب: (تذ)

کسی که ورق را تذهیب می‌کند.

«مُذَقَّب باش و کن تذهیب الواح به ترتیبش که باشد روح ارواح» (۳۵)

مُذَيِّل:

آن که بر مطلبی یا کتابی، ذیلی نویسد. (۲۶)

مرحله استادی ← استاد

مرحله خوش:

مرحله‌ای که هنرجو، شکل حروف و ترکیب آنها، کلمات و قواعد اصلی آنها را فرا می‌گیرد و در حال آموزش بیت (دو سطر) نویسی می‌باشد و علاوه بر قلم دودانگ، می‌تواند از قلم یک دانگ مشقی (با پهنای دو تا دو و نیم میلیمتر) نیز استفاده کند. در این زمان خط هنرجو اندک اندک، چشم نواز می‌گردد. (۱)

مرحله عالی:

هنگامی که مشق هنرجو به گونه‌ای باشد که غیر اهل فن در آن اشکالی نبینند و هنرجو وارد چلیپانویسی و کتابت شود. در این زمان باید درباره شیوه‌های خوشنویسی، انواع خط، هنرهای وابسته به خوشنویسی و ابزار مورد استفاده، آگاهی

یابد. (۱)

مرحله مبتدی:

نخستین مرحله آموزش است و هنرجو، آموزش نوشتن حرف، کلمه و سطر (مصراع) را فرا می‌گیرد و در این زمان با قلم دودانگ یا متوسط که در حدود سه میلیمتر پهنای دارد تمرین می‌کند. و باید سعی کند تا تنها از روی سر مشق استاد به تمرین پردازد. (۱)

مرحله ممتاز:

زمانی که خوشنویس، توانایی «مشق نقلی» را بیابد و در شیوه‌های خوشنویسی، اصول دوازده گانه خط، رنگ شناسی، صفحه پردازی و... صاحب نظر شود و توانایی و مهارت استفاده از قلم‌های گوناگون (ریز تا درشت) را بیابد و بتواند قلمی (خطی) دیگر را نیز در حد عالی بنویسد. در این هنگام، قطعات خوشنویس دارای ارزش و اعتبار است و او توانایی خوشنویسی کتاب یا رساله‌ای را می‌یابد. (۱)

مُرَصَّع:

قطعه یا صفحه‌ای که ترصیع شده باشد. آنچه که در آن جواهر نشانده باشند،

گوهر نشان. (۱)

مُرَغی:

در نستعلیق به حرف «ر» گویند هرگاه مفرد و با طول دو نقطه و عرض یک نقطه

نوشته شود. (۱)

مَرَقَش (مَرَعَش):

سنگی است که مذهبیان و مجلدان کوبیده و با آن جلدِ مرقش سازند. (۳۱)

مُرَقَّع:

جامه پاره پاره به هم دوخته شده. کاغذ یا شیء دیگر که روی آن به خط رقاع

چیزی نوشته باشند. قطعاتی از خطوط زیبا که به شکل کتاب جمع کنند. (۲۶)

مرقوم:

نوشته شده، نامه. (۲۶)

مرکب: (وس)

ماده‌ای است مرکب از: دوده، صمغ، زاج، مازو و ... که نوع خشک آن را با آب محلول می‌کنند، سپس نوک قلم را به آن آغشته کرده، بر روی کاغذ می‌نویسند و به آن «سیاهی» یا «زگالاب» نیز گویند.

مرکب از ابزار اصلی و ارزشمند خوشنویسی است. از اینرو از گذشته تاکنون، دستورهای بسیاری برای ساختن مرکب‌های مرغوب و رنگین نوشته‌اند که مواد اصلی و روش ساختن آنها شبیه به یکدیگر است. (۱)

بهترین مداد [مرکب] آن است که سیاه و براق و روان باشد و اگر مکتوب در آب افتد، نوشته تغییر نکند و ضایع نشود و اجزای ضروری آن چهار چیز است.

«هم‌سنگِ دوده، زاج است، هم‌وزن هر دو مازو

هم‌سنگ هر سه، صمغ است، آنگاه زورِ بازو» (۲۲/۲)

نمونه‌ای از دستور ساختن مرکب مشکی:

گیر هم وزن دوده، قدر ای [زاج]
هم بهم وزن هر سه، صمغ به بیز
هم بجوشان میان آب او را

«به مرکب اگر شوی محتاج
نیز هم وزن زاج، مازو ریز
لاجرم خردکن تو مازو را

بگذارش که لایه بندد تار
تا زمانی که آب صاف شود
حال گویم ترا طریقه ساخت
حل کن اول تو صمغ را در آب
دوده در آب صمغ روزی دو
پس بسای و بریز مازو را
پرده برگیر و کن عمل تکرار
آب در موقعش بکار رود
تا توانی به خوبیش پراخت
صاف و جوشیده آب را دریاب
کن صلایه، بریز زاج از نو
به عمل آر، زور بازو را
(عماد الکتاب) (۷)

مرکب برداری:

فشار قلم بر لایه و در نتیجه برداشتن مرکب بایستی با توجه به سه اصل انجام شود.

الف) نوع حرف یا کلمه: مثلاً برای نوشتن حرف «الف» مرکب کمتر و برای نوشتن حرف «ب» کشیده، مرکب بیشتری نیاز است، پس برای هر حرف یا کلمه باید به همان اندازه مرکب برداشت.

ب) نوع کاغذ: در کاغذهای گلاسه، بهتر است میزان مرکب کم و غلیظ باشد ولی در دیگر کاغذها و همچنین مقواهای ضخیم، مرکب رقیق و بیشتر نیاز است.

ج) پهنای زبانه قلم: تنظیم مرکب در قلم‌های ریز اهمیت بیشتری دارد و باید از مرکب غلیظ بهره جست ولی در قلم‌های درشت (جلی)، مرکب را باید رقیق‌تر و بیشتر بکار

برد. (۱)

مرکب بندی ← چاپ سیلک

مرکب خشک کن ← آب خشک کن

مرکب دان ← دوات

مرمری ← کاغذ مرمر

مزمه ← خاک بیز

مزه: (خش)

از صفات خط زیباست، هنگامی که در آن، آمیختگی اصول (اجزای نه‌گانه شامل: ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجازی و نزول حقیقی) صفا و شأن آشکار باشد. (نگ. صفا) (۱)

مستوی:

هنگامی که قطر قلم تخت و بدون زاویه باشد.

(نگ. تراشیدن قلم) (۱)

مَسْطَر: (وس)

صفحه‌ای از جنس مقوا که بر روی آن به جای سطرها، نخ‌های ابریشمی چسبانده‌اند و کاتب آن را زیر ورق گذاشته و روی سطر ریسمان دست می‌کشد تا جای آن نخ بر کاغذ بماند و به این وسیله، کرسی افقی و عمودی صفحه آشکار می‌گردد و به راحتی می‌توان بر آن نوشت.

در گذشته برای کاتبان نسخه نویس، این گونه خط‌کش، سبب صرفه جویی در وقت و پاکیزگی صفحات کتاب بوده است. (۱)

مُهِطَر:

نوشته شده، خط‌کشی شده (کاغذ و غیره).

«به صدگونه نگار آراسته باغ به نقش وشی و نقش مسطر»
(دقیقی) (۲۶)

مَسْطَر کشیدن ← مَسْطَر

مَسْطَره: (وس)

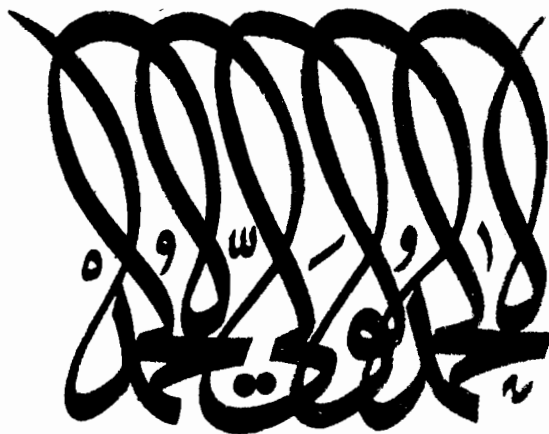
خط‌کش (نگ. مَسْطَر) (۲۶)

«آن راکن آفرین که چنین قصر آفرید

بی‌خشت و چوب و رشته و پرگار و مسطره»
(ناصر خسرو)

مَسْطَری ← مَسْطَر

مِسْقَاة ← قاشق



مُسَلَّسِل: (نخ)

خطی که در نوشتن حروف و کلمات یک سطر آن تا به آخر، قلم از روی کاغذ برداشته نشود و در نتیجه کلمات به هم متصل باشند. (۱)

مِسَنّ ← سنگ قلمتراش
مُسَوَّد:

سیاه کننده، نویسنده (۲۶)

[در قدیم نخستین درجه‌ای بوده که هنرجو به آن دست می‌یافته است.]

مُسَوَّدَه:

سیاه کرده شده، نوشته شده، نامه‌ای که نخست سرسری آن را نویسند و سپس آن را اصلاح کنند، پیش نویس. «... از من استکشاف آن حال کردند و مسوَّده آن همی خواست ...» (المعجم) نمونه‌ای که چاپخانه از مطالب چیده شده دهد تا تصحیح و برگردانده شود. (جمع آن: مسوَدات) (۲۶)

مشته: (صح)

همان است که نقاشان و سراجان هم از آن برای کوبیدن چرم استفاده می‌کنند. جنس آن از برنج یا فولاد و یا جام می‌باشد؛ و بهترینش از جام است. (۶۳)

مشق:

زیاد انجام دادن کاری تا آن امر ملکه شخص گردد. ورزیدن، تمرین کردن بسیار نوشتن خط تا [این که] خط، خوب و مطابق اسلوب گردد. (۲۶)

کاغذ یا لوحی که هنرجوی برای بدست آوردن مهارت و کاردانی در خوشنویسی، مطابق شیوه خطاطی، عبارتی را بطور مکرر بر آن نویسد به جهت ملاحظه و اظهار نظر استاد. (۲۵)

سلطان علی مشهدی مشق را قلمی (عملی) و نظری می‌داند ولی نویسنده آداب المشق به نوع سوم یعنی مشق خیالی نیز معتقد است.

«بر دو نوع است مشق و ننهفتم با تو ای خویرو جوان گفتم
قلمی خوان یکی، دگر نظری نبود این سخن منی و مری»
(سلطان علی مشهدی)

(نگ. مشق قلمی، مشق نظری، مشق خیالی) (۱)

مشق خیالی:

آن است که کاتب کتابت کند نه بطریق نقل [شامل مشق نظری و قلمی] بلکه

رجوع به قوت طبع خویش نماید و هر ترکیب که واقع شود. فایده این مشق آن است که کاتب را صاحب تصرف کند و این مشق چون بسیار بر مشق قلمی غالب شود، کتابت بی مغز شود و اگر کسی به مشق قلمی عادت کند و از مشق خیالی گریزان باشد، بی تصرف شود و او خواننده‌ای باشد که تصنیف نتواند کرد و در مشق قلمی تصرف کردن مجوّز نیست. (۲۲/۳)

مشق عملی ← مشق قلمی

مشق قلمی (عملی):

نوشتن از روی سرمشق و دریافتن نکات و ظرایف خط در این حال می‌باشد. و یکی از انواع مشق است.

«بر دو نوع است مشق و ننهفتم قلمی خوان یکی، دگر نظری
با تو ای خو برو جوان گفتم
نبود این سخن منی و مری»
(سلطان علی مشهدی) (۱)

مشق کردن:

تکرار کردن عملی را برای نیکو آموختن

«من درس عشق خواندم و او درس دلبری
گل کرد مشق، عشوه و بلبل ترانه را»
(کمالی) (۲۵)

مشق نظری:

دقت در سرمشق و خط استاد و دریافتن نکات و اصول آن، تنها با دیدن تا به این وسیله، درستی قواعد و شکل‌ها در اندیشه هنرجوی جای گیرد.

«جمع می‌کن خطوط استادان
طبع تو سوی هر کدام کشید
تا که در چشم پُر شود ز خطش
نظری دان نگاه کردن خط
نظری می‌فکن در این و در آن
جز خط او دگر نباید دید
حرف حرفت چو در شود ز خطش
بودن آگه ز لفظ حرف نُقَط»
(سلطان علی مشهدی) (۱)

مشق نقلی:

هر گاه هنرآموز به مرحله‌ای از توانایی برسد که بتواند از روی اثر خوشنویسی دیگر، عیناً بنویسد تا اندازه‌ای که تشخیص آن دو از هم مشکل باشد و به این وسیله

قدرت و تسلط خود را نمایان سازد. و بسیاری از خوشنویسان به چنین مشقی، علاقمند بوده و هستند. و دارای دو مرحله نظری و عملی می باشد. سلطان علی مشهدی در رساله «صراط السطور» گوید:

«قلم مشق کردن نقلی
هر خطی را که نقل خواهی کرد
حرف حرفش، نکو تأمل کن
قوت و ضعف حرف ها بنگر
در صعود و نزول آن می بین
باش از شمرهای حرف آگاه
چون که خط روی در ترقی کرد
مختصر نسخه ای بدست آور
هم بدان قطع مسطر و قلمش
پس از آن می نویسی حرفی چند
جهد کن تا ز مشق نقلی خویش
نقل را اهتمام باید کرد
نه که هر سطر چون کنی بنیاد
بگذاری و باز حرف دگر
کز غلط، هیچکس کسی نشود

روز مشق خفی و شام جلی
جهد کن تا نکوبی آهن سرد
نه که چون بنگری تغافل کن
دار ترکیب او به سوی نظر
تا که خطی بری از آن و از این
تا شود پاک و صاف و خاطرخواه
بنشین گوشه ای و هرزه مگرد
به خط خوب و دار، پیش نظر
ساز ترکیب تا کنی رقمش
خودپسندی به خوشتن میسند
نشوی غافل ارکنی کم و بیش
سطر سطرش، تمام باید کرد
ز ابتدا کرد و حرف بد افتاد
کنی آغاز ازین غلط بگذر
بوریا هرگز اطلسی نشود» (۱)

مَشَقَّةُ:

نوشت، تحریر کرد. دومین پایه از امضاء و رقم بوده است. شاگرد پس از رسیدن به مرحله عالی (از سوی استاد) اجازه می یافت تا در زیر مشق یا قطعات خود این کلمه را بنویسد. (۱)

مُصَحَّف:

مجموعه اوراقی که در یک جلد جای دهند، جلد. مانند: «و این کتاب را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود...» (ترجمه تفسیری طبری). کتاب، کتاب آسمانی یا قرآن. (۲۶)

مصحف نوشتن:

قرآن نوشتن. «اغلب و اکثر قوت او از اجرت کتابت قرآن بود، پیوسته مصحف

نوشتی...» (لباب الالباب) (۲۶)

مِصْرَاع ← سطر

مُصَوِّر: (نقّه)

صورت داده شده، نقش کرده، نقاشی شده. (۲۶)

مُصَوِّر: (نقّه)

نقاش، نگارگر، نگارنده، صورتگر (۱)

مُضَرَّس ← دندان موشی

مطالّاسازی: (تذ)

استفاده از رنگ طلا بصورت پوشش رنگی که در وسط سطرها اجرا می شود و بدون نقش است، که سه گونه اجرا می شود.

الف) ساده: هرگاه طلائاندازی های تزئینی همراه با هیچگونه دورگیری نباشد.

ب) مُحَرَّر: هرگاه طلائاندازی ها بوسیله مرکب یا یک رنگ تیره تر از طلا، دورگیری و تحریر شود.

ج) دندان موشی: هرگاه دورگیری بصورت دندانهای (مضرس) یا کنگره ای اجرا شود که به آن مطالّا مُحَرَّر دندان موشی گویند.

در صفحه آراییه ها هم از طلا استفاده می شود که به آن ته طلایی گویند. از ورق طلا به عنوان یک پوشش رنگی استفاده می شود. برای تشخیص مطالّا از ته طلایی باید دانست که در مطالّا زمینه صاف و عاری از چین و چروک و بدون حباب های هوا است ولی در زمینه ته طلایی، چروک و حباب های هوایی وجود دارد، مگر این که ته طلایی دارای ضخامت باشد.

برای خُرد کردن شمش های طلا ابتدا از آنها مفتول تهیه می شده و سپس در میان پوست آهو چند هزار مرتبه چکش می خورده تا به شکل ورقه درآید. پس از آن ورقه را تبدیل به پودر کرده و با سریشم ماهی سفید مخلوط کرده و کار می کرده اند. اگر میزان این سریشم بیش از اندازه شود، طلا سیاه می شود. (۱)

مَلِّه ← رنگِ مله

مَنْكِب:

دوش، بازو، محل اتصال بازو و کتف (در حروف و کلمات) (۱)

مَعْرِفَةُ الْخَط:

مقصود از آن، توانایی است که بوسیله آن هر یک از اقسام خطوط اساتید مشهور را به نگارنده اش نسبت داده و حکم کرد که این خط فلان است یا نیست. به دست

آوردن این ملکه از تمرین و ممارست زیاد در مطالعه خطوط حاصل می‌شود، به شرط آن که خود شخص نیز بهره‌ای از آن قلم و خط داشته باشد. از شاخه‌های این فن، شناختن خط هر قری و حکم کردن به تقدّم و تأخّر زمانی آنها است. (۴۸)

مَعْرَق:

هنر معرق روی چوب، یکی از رشته‌های پُر پیشینه صنایع دستی ایران است که به نسبت سایر صنایع چوب دارای قدمت و نفاست بیشتری است و طبق اسناد و مدارک موجود، خاستگاهش هند است و از آن کشور به ایران راه یافته و توسط هنرمندان و صنعتگران ایرانی تکمیل شده و گسترش پیدا کرده. این «هنر - صنعت» که در ابتدای ورود به ایران تلفیقی از چوب و فلز بود، به کمک ذوق و اندیشه معرق سازان ایرانی تغییر سیما داد و هنرمندان ایرانی بجای یک گونه چوب که معمولاً متن اصلی دست ساخته‌ها را تشکیل می‌داد به استفاده از انواع چوب با رنگهای گوناگون پرداختند و اکنون استفاده از حدود هفتاد و چند گونه چوب نظیر: رز، زیتون، شمشاد، نارنج، فوفل، عناب، گردو، افاقیا، ممرز، کیگم [انجیر، گلابی، توت، چنار] و ... نزد معرق سازان مرسوم است و افزون بر این، صنعتگران بنا به ضرورت و ذوقشان گاهی از استخوان شتر، صدف، روی، مس، نقره، عاج و حتی طلا برای تکمیل فرآورده‌هایشان استفاده می‌کنند یکپارچگی طرحها و تولیدات معرق تا حدی است که اگر کسی با چگونگی ساخت آن آشنایی نداشته باشد، به سختی می‌تواند بپذیرد که آنچه پیش رو دارد، حاصل ترکیب قطعات کوچک چوب با یکدیگر می‌باشد. در حالیکه واقعیت این است که معرق هنری است که شباهتی عجیب و تام و تمام به نقاشی دارد. با این تفاوت که در نقاشی طرحها با کمک رنگ پدید می‌آید و در معرق، کنار هم نشان دادن چوب‌های خود رنگ باعث پیدایی و تشکیل نقش می‌شود و حتی سایه روشن‌های نقوش نیز از خطوط و نقوش طبیعی چوب فراهم می‌آید.

قسمت اعظم چوبهای مورد استفاده معرق سازان از داخل کشور تأمین می‌شود و به ندرت از چوبهای خارجی استفاده به عمل می‌آید. علت این چگونگی، وجود جنگلهای متعدد در ایران و نیز تنوع آب و هوا و گونه گونی محیط جغرافیایی است که باعث رویش انواع درخت در ایران می‌شود.

روش ساخت معرق:

شیوه کار معرق سازان چنین است که نخست طرح مورد نظرشان را که معمولاً اقتباسی از نقاشی ایرانی (میناتور)، تذهیب، تشعیر [و بندرت خوشنویسی] است را بر روی کاغذ نازکی (کاغذ پوستی، کاغذ کالک) رسم می‌کنند و سپس آن را بر روی

یک قطعه تخته سه لایی [با چسب تینری] می چسبانند. و آنگاه استادکار، بوسیله اره مویی، به بریدن خطوط دور طرح می پردازد. پس از بریدن کلیه خطوط طرح و پس از آنکه زمینه کار بصورت تابلویی در آمد که جای نقوش در آن خالی است، استاد معرق ساز قسمتهای مختلف متن را به نسبت رنگی که باید داشته باشد، دوباره از چوبهای گوناگون که هر یک دارای رنگ ویژه ای بریده و در جای خود [روی زمینه اصلی که از تخته شانزده لایا نشوپان محکم است] با چسب [چوب که بوسیله اضافه کردن مرکب به آن، به رنگ سیاه در آمده است] می چسبانند و گاهی نیز به نسبت نیاز و برای زیبا ساختن کار و تنوع بخشیدن به آن از قطعات عاج، استخوان، صدف و فلز نیز بهره می گیرد. در یک تابلو معرق اصیل، رنگها تماماً باید طبیعی بوده و به



هیچ وجه ز مواد رنگی استفاده نشود و افزون بر این هر چه ضخامت معرق بیشتر باشد نشانه مرغوبیت آن است، چرا که اگر بر اثر گذشت زمان و مخصوصاً عوامل جوی (نظیر حرارت و رطوبت) قسمت رویه اثر آسیب ببیند، به راحتی می توان یک لایه از آن را رنده کرد. (۵۴)

مَعْرَق سازی - مَعْرَق

مَعْرَق کاری - مَعْرَق

مَعْقَلِی (مَعْقِلِی): (نخ)

این خط در کاشی کاری و معماری بناها متداول بوده است و از همین روی بنایی نیز گفته اند. در کتابت بر روی کاغذ رایج نبوده چرا که تمامی آن سطح است و بیش از تمامی خطها، توانایی تناسب هندسی دارد. خط معقلی را بر روی کاغذ شطرنجی طراحی کرده و سپس برای زینت و زیور بناهای تاریخی و کاشیکاری مساجد بکار می برده اند و پس از متروک شدن خط کوفی، هنوز نیز در معماری ایران جایگاهی خاص دارد.

«پیش از همه خط معقلی بود کوفی خط مرتضی علی بود»
(مجنون هروی)

(نگ. نقش و نگارهای هندسی) (۱)

مَعكُوس ← خط برگردان

مُعَلَّق ← طغرا

مُعَمَّا ← خط معما

مغز قلم:

بخش نرم، سفید و آونددار قلم که در زیر پوست قهوه‌ای رنگ آن قرار دارد. (نگ.

تراشیدن قلم) (۱)

مُعَلَّق:

برخی از حرفها را می‌توان به گونه‌ای نوشت که بخشی از آن سفید و محدود شده

و بسته بماند. (۱)

مفردات: (خشد)

الفاظی را گویند که از ترکیب حرفی با حرف دیگر بوجود آید، مانند: «با، بت، بج،

بر.» معمولاً باید هر مبتدی، با مشق و فراگرفتن آنها، آموختن هنر خوشنویسی را آغاز

کند. (۲۶)

مفرد نویسی:

نوشتن حروف الفبا و ترکیبات ساده و متداول آنها با رعایت اصول خوشنویسی.

(۱)

مِقْرَاض: (وس)

آلتی فلزی که بوسیله آن پارچه، کاغذ و غیره را برند؛ قیچی. (۲۶)

مُقَرَّمَط:

درهم و باریک و نزدیک هم نوشته.

«و منشور بر سه دسته کاغذ به خط من، مقررط نبشته شد.» (بیهمی)

نوعی خط که در آن، کلمات را ریز و باریک و نزدیک به هم نویسند. (۲۶)

مِقَطَّ زَن ← قط زن

مِقْطَع: (وس)

ابزار بریدن. (۲۶)

مُقَطَّع نویسی:

از خانواده کتیبه نویسی می‌باشد (که غالباً با قلمهای پهن‌تر از دو دانگ نوشته

می‌شود.) به این صورت که مصراع، حدیث یا آیه‌ای را با ترکیب پیچیده و فنی، ارائه کنند. این نوشته‌ها می‌توانند به عنوان سر لوحه یک قطعه، صفحه اول کتاب، پوستر، روی جلد کتاب یا تابلو مورد استفاده واقع شود. در بعضی موارد هدف از اینگونه خوشنویسی، خواننده شدن آن نبوده بلکه تنها فرم هنری آن اهمیت دارد و شرط اصلی آن توازن و تناسب مجموعه در صفحه می‌باشد. (۱)



(خط استاد امیرخانی)

مُقَوَّای:

صفحه‌ای ضخیم که از چند لایه کاغذ یا پارچه ساخته شده و برای تجلید کتاب و ساختن جعبه و جز آن بکار رود. (۲۶)
گونه‌ای کاغذ ضخیم است که برای خوشنویسی و یا حاشیه تابلو، در رنگهای گوناگون، بکار می‌رود. (۱)

مُقَوَّای سنباده ← سنباده

مکاتیب:

جمع مکتوب؛ نامه‌ها، نوشته‌ها. (۲۶)

مکان کتابت:

مناسب بودن شرایط محل نوشتن است از نظر نور و.... مجنون رفیقی در

رساله «سواد الخط» (نوشته به سال ۹۰۹ ه. ق) گوید:

«و لیکن خانه را خطاط باید	که از هر چار سو درها گشاید
صباحی مصلحت زان گونه باید	که در پیش در شرقی نشیند
به وقت نیمروز ای نیک منظر	جنوبی بهتر است از جای دیگر
ولی در آخر روز است احسن	به نزدیک در غربی نشستن» (۱)

مکتب اصفهان: (نق)

هنگامی که شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ه. ق (۱۵۱۰ م.) هرات را تسخیر کرد، «بهزاد» هنوز نقاش دربار هرات بود. شاه اسماعیل، بهزاد و عده‌ای از نقاشان را با خود به تبریز برد با این حال بعضی از آنها در هرات مانده و آن سبک مخصوص را ادامه دادند. بسیاری از مینیاتورهای عالی پس از رفتن بهزاد ساخته شده است.

هنگامی که شاه طهماسب در سال ۹۳۰ ه. ق (۱۵۲۴ م.) به تخت سلطنت جلوس کرد تنها ده سال داشت پس از آن و بیش از ۵۰ سال سلطنت کرد. سبک جدیدی که در زمان سلطنت او توسعه یافت به عقیده بسیاری، مینیاتورسازی ایران را به منتهی درجه ترقی رسانید. نقاشی‌های زمان صفوی روی هم رفته از کارهای بسیار ریز عصر تیموری درشت‌تر می‌باشد؛ با وجود این در بعضی از مینیاتورهای زمان صفوی به اندازه‌ای دقت در نشان دادن لباس به عمل آمده که حتی نقشه پارچه به خوبی نمایانده شده. عمامه سلاطین اولیه صفوی دور کلاهی پیچیده می‌شد به گونه‌ای که نوک کلاه از وسط عمامه بیرون می‌آمد. اینگونه کلاه و عمامه مخصوص فامیل صفوی بود. نوک آن در اوائل همیشه قرمز رنگ بود، ولی بعد رنگهای دیگر نیز در مینیاتورها دیده شد و سرگذا ردن آنها متداول گردیده. تاریخ یک مینیاتور را می‌توان اغلب از شکل عمامه و لباس تعیین نمود. نام اشخاصی که زیر مینیاتورها دیده می‌شود عبارتست از:

آقامیرک، سلطان محمد، میرزاعلی مولانا مظفر علی و میر سیدعلی.

تصاویر زمان شاه طهماسب معمولاً مناظری از شکاهاکارهای ادبی قدیم ایران است مانند: شاهنامه فردوسی، اشعار نظامی، حافظ و داستان یوسف و زلیخای جامی. علاوه بر مصور ساختن کتب، تصاویر و نقاشی‌های جداگانه نیز کشیده می‌شد. بسیاری از اینها تصویر جوانهای خوش اندام است که لباس قشنگ در بردارند و بعضی از آنها ممکن است تصویر خود شاه طهماسب باشد. از کارهای

دیگری که در این زمان به درجه عالی رسیده، تزیین حاشیه صفحات کتب بود. در این حاشیه‌ها درخت، گل و حیوانات به رنگ طلا و نقره در زمینه رنگی کشیده شده و معمولاً جداگانه ساخته و تهیه می‌شد و سپس به صفحه‌های کتاب متصل می‌گردید. در همین زمان سبک مهم نقاشی در بخارا ایجاد و به درجه عالی رسید. از صنعتگران مشهوری که در این شهر مشغول بودند، شیخ زاده و محمود مذهب هستند.

عمامه‌هایی که در نقاشی‌های بخارا دیده می‌شود وضع مخصوصی دارند و دور کلاه به شکل مخروطی پیچیده شده که نوک آن از وسط عمامه بیرون است. تأثیر صنعت اروپا در این زمان نیز مشهود می‌گردد و سعی شده که به جای سبک تزیینی مینیاتورهای اولیه، مناظر طبیعی و تصویر اشخاص و دورنما کشیده شود. وضع لباس در زمان شاه عباس تغییر می‌کند در اوائل سلطنت او عمامه بزرگتر شده و به جای اینکه منظم و مرتب بسته شده باشد، شل دور سر پیچیده می‌شد. گونه‌های دیگر کلاه در این زمان نیز موسوم گردید. تصاویری که از بانوان این عصر کشیده شده آنها را معمولاً در شالی نشان می‌دهد که روی شانه انداخته و مانند روسری، روی سر کشیده‌اند. لباسهایی که در مینیاتورهای هر زمان دیده می‌شود قبای بلند است که تا روی زمین می‌رسد، ولی در زمان شاه عباس کمر چینی که تا بالای زانو می‌رسید و روی آن کمر بند می‌بستند برخی اوقات در مینیاتورها جای قبا را گرفته است. لباس مردم معمولی و بازاری این زمان نیز در بعضی مینیاتورها دیده می‌شود.

در میان صنعتگران این دوره نام یکی از همه مشهورتر است و او «رضا عباسی» است در این فن او مؤسس سبک مخصوصی است و دست او در ترسیم خطوط منحنی خیلی قوی است. این خطوط با خطوط دیگر توأم شده و مخصوصاً موی سر و ریش خوب نمایش داده شده است. موضوعاتی که به وسیله او کشیده است اغلب تصاویر زوآر، دراویش و جوانان را نشان می‌دهد.

یکی از پیروان معروف او «شفیع عباسی» پسر او است که در زمان شاه عباس ثانی می‌زیسته و مشغول بوده است ولی در همین ایام است که انحطاط نقاشی آغاز شده و صنعت نقاشی ایران رو به پستی رفته است. (۱۸)

مکتب بخارا ← مکتب اصفهان

مکتب تبریز: (نق)

این نقاشی در اواخر هفتم ه. ق (اواخر قرن ۱۳ م.) ظاهر می‌گردد و تبریز مرکز

رشد این هنر بوده است.

نسخه‌های مصور شاهنامه فردوسی و جامع التواریخ رشیدالدین از این دوره باقی مانده و در موزه‌ها و گنجینه‌های شخصی در اروپا و امریکا موجود است. رشیدالدین وزیر غازان شاه و الجاتیو که سلاطین مغولند و نیز نویسنده تاریخ مفصل جهان که به جامع التواریخ موسوم است می‌باشد. او عده‌ای از صنعتگران را در نقطه‌ای از شهر تبریز جمع نمود و وظیفه‌ای برای آنها مقرر داشت تا از آن کتاب نسخه‌های بسیار بنویسند و مصور نمایند. گرچه این وظیفه به زودی پس از مرگ رشیدالدین قطع شد اما چندین نسخه از این کتاب تهیه گردیده و هنوز موجود است. معروفترین نسخه این کتاب به دو قسمت شده که یک قسمت آن تحت اختیار انجمن سلطنتی آسیایی در لندن Royal Asiatic Society و قسمت دیگر در کتابخانه دانشگاه «دینبرو» در اسکاتلند است. Edinburgh University

تاریخ این نسخه ۷۰۷-۷۱۴ ه. ق (۱۳۰۷-۱۳۱۴ م.) است. قسمت نخست این تاریخ دارای تصاویر بسیاری از حکایات کتاب مقدس و قرآن، مانند داستان یونس و نهنگ، قصه نوح و فامیلش در کشتی و غیره است. در این تصاویر نفوذ مسیحیت دیده می‌شود

قسمت دوم کتاب که پیش از قسمت اول نوشته شده بود راجع به تاریخ مغول است. تصاویر آن کاملاً به «سبک چین» است ولی اشکال آن، مغول‌ها را با لباس و اسلحه مخصوص خود نشان می‌دهد.

در این تصاویر رنگهای بسیاری به کار رفته ولی به رنگ قرمز اهمیت بیشتری داده شده است. سایه را با رنگ نقره نشان داده‌اند و این رنگ در طول زمان به رنگ سیاه مبدل گشته است. در بعضی از نسخ شاهنامه از این زمان مینیاتورهایی دیده می‌شود که از حیث سبک با مینیاتورهای فوق‌الذکر کاملاً فرق دارد. نفوذ تأثیر نقاشی چین در آن خیلی کمتر است و تصاویر آن بسیار شبیه به اشکال روی سفال زمان سلجوقیان است. در این مینیاتورها که در قسمت زمینه و لباس اشخاص طلا زیاد به کار رفته است، رنگهای آن قهوه‌ای روشن و تیره است و انواع مختلف سبز و آبی و سیاه و طلایی نیز استعمال می‌شد. به جز اینها سبک دیگری نیز در اوایل دوره مغول دیده می‌شود. در این گونه نقاشی به جای آنکه طرح مختصری کشیده و زمینه آن را باز گذارند، زمینه آن را با نقشه پر می‌نمایند. مناظر طبیعی این گونه نقاشی‌ها معمولاً به سبک چینی است، ولی تصاویر اشخاص به سبک مغولی یا اسلامی است. و بسیاری از صورتها به گونه‌ای با دقت و خوب کشیده شده که با آنها می‌توان به مطالعه

خصائص نژاد مغول پی برد.

استعداد و لیاقت ایرانیان برای ترکیب رنگهای مختلف در این نقاشی‌ها به خوبی نمایش داده می‌شود. تباین رنگهای روشن و ترکیب انواع الوان بطور کامل در این دوره دیده می‌شود. این تصاویر به نقاشی‌های بزرگ، مانند نقاشی دیوار و نیز به مینیاتورها شباهت دارند. در سبک‌های گوناگون اوائل دوره مغول عناصری دیده می‌شود که به تدریج نمو و ترقی کرده و به فاصله یک قرن مینیاتورسازی مشهور ایران را به وجود آورده. اشکال و سبک‌های خارجی در نقاشی تدریجاً تبدیل و تغییر یافته و سبکی به وجود آمده که کاملاً ایرانی است. (۱۸)

مکتب هرات: (نق)

تیمور لنگ در سال ۷۸۲ ه. ق (۱۳۸۱ م.) شروع به تسخیر ایران کرد. فتح تیمور همانند مغول با خرابی و ویرانی بسیار همراه بود، ولی هنرمندان و صنعتگران شهرهای تسخیر شده به سمرقند برده شدند و معماری و صنعت در آنجا تشویق و ترغیب شد. در این شهرها مخصوصاً در زمان جانشینان تیمور در هرات، مینیاتورسازی به منتهی درجه ترقی خود رسید.

از زمان تیمور چند نسخه کتاب با تصاویر خیلی عالی موجود است، ولی این کتابها در شیراز و بغداد نوشته و مصور گردیده است.

مینیاتورهای این کتب از حیث سبک به یکدیگر شباهت دارند و به شیوه مینیاتورسازی که چندی بعد در هرات ظاهر شد شباهت بسیار دارد. خصائص این گونه مینیاتور عبارت است از کوههایی که در فواصل معین با سبز پوشیده شده، افق بلند و رنگهای جدید به الوان گوناگون.

یکی از نوادگان تیمور به نام بایستقر کتابخانه بزرگی در هرات تأسیس نمود و در آنجا چهل نفر از بزرگترین نقاشان، خوشنویسان و صحافان را جمع کرد و در زیر نظر این فرهنگستان صنعت و به دست آنان عصر طلایی مینیاتورسازی ایران ظاهر گردید. نقاشی‌ها و تصاویری که این صنعتگران کشیده‌اند به مقیاس کوچک است و در ساختن آنها دقت زیاد کرده و مخصوصاً به ریزه‌کاری خیلی اهمیت داده‌اند. این مینیاتورها تأثیر آرایشی فوق العاده دارند و رنگهای جدیدی که در آنها استعمال شده لطیف و خوش منظر است.

در این مینیاتورها فاصله‌های میان تصاویر به طرز تازه نشان داده می‌شود، چون که تصاویر در چند سطح کشیده شده‌اند تا این که دوری و نزدیکی نسبت به یکدیگر را بنمایند. طبقات نازک صخره و کوههایی که به افق منتهی می‌شود به انواع رنگهای

قشنگ ساخته شده. درختان، گل و گیاه و جزئیات آنها با دقت کشیده و نمایش داده شده است. آسمان بالای افق اغلب طلایی رنگ است و برای نشان دادن ابر، پیچ نازکی به سبک چین کشیده شده. آسمان شب را با رنگ سرمه‌ای و ماه و ستارگان را با رنگ طلایی جلوه داده‌اند.

در نقاشی‌ها، قالی، کف اتاق، حوض و غیره به گونه‌ای نشان داده شده که تمام سطح همه آنها دیده می‌شود. این گونه نقاشی البته برای نشان دادن تزیین و ریزه کاری وسیله خوبی است. با این حال مینیاتورهای ایران با تزیین آن بیشتر به صحنه نمایش شبیه است تا به منظره‌ای از زندگانی حقیقی یا مناظر طبیعی. کوه و تپه و ابر و غیره بر طبق دستورهای معینی است و قدرت خیال و تصور در آرایش آن میدان وسیعی دارد. درخت و گیاه و تصاویر اشخاص با دقت در ریزه کاری دقیق انجام یافته و صنعتگر هر گونه اثر تزیینی که بخواهد را می‌تواند به وسیله ترکیب رنگهای گوناگون ایجاد نماید.

بعد از مرگ بایسنقر میرزا، سلطان حسین بایقرا به تخت سلطنت نشست. او سی و هفت سال در هرات سلطنت کرد و در سال ۹۱۱ ه. ق (۱۵۰۶ م.) بدرود حیات گفت. سلطان حسین و وزیر معروفش امیر علیشیر (شاعر نامی) مشوق و حامی هنر و صنعت بودند. بزرگترین نقاشان در تمام تاریخ ایران یعنی کمال الدین بهزاد در دربار سلطان حسین می‌زیسته است و گویند که او شاگرد پیر سید احمد تبریزی بوده است. خصایص مهم سبک بهزاد به قرار زیر است:

(۱) درستی و دقت کامل در خطوط تصاویر.
(۲) نمایاندن وضع چهره و قیافه اشخاص به طور شگفت انگیزی بوسیله ترکیب انواع رنگها.

(۳) حرکت و مفهوم بودن اشارات تصویر.

(۴) ظرافت در کشیدن درختها، گلها و دور نماها و نیز در نمایش اشعه خورشید و ابر.
(۵) شماره رنگهای گوناگون و توافق آنها با یکدیگر. در نقاشی بهزاد به رنگهای «سرد» مانند سرمه‌ای - سبز سیر - فیروزه‌ای - سبز روشن - رنگ زیتون - زرد و قهوه‌ای بیشتر توجه شده. طلا و نقره و گونه‌های مختلف قرمز نیز بکار رفته است.

دوره فعالیت مغول‌ها در این زمینه تقریباً شامل قرن هشتم هجری (چهاردهم م.) می‌گردد و تجدد صنعت در دوره تیموریان تقریباً با قرن نهم هجری (پانزدهم م.) مطابقت می‌کند. (۱۸)

مکتوب:

نوشته شده، نوشته. «هر چه او گوید در حساب عقل محسوب باشد، و در کتاب دانش مکتوب» (مرزبان نامه). نامه، مراسله (جمع آن: مکاتیب) (۲۶)
مِل (سفید ضد قلیا):

نوعی پودر سفید است که در تهیهٔ بتونهٔ نقاشی و نیز در رنگهای ارزان قیمت، بعنوان مادهٔ پُرکننده و جرم دهندهٔ به رنگ استفاده می شود. (۱)
مُلْحَقَه:

گردش قلم (۳۵)

مَلْفُوف: (خشد)

به معنی پیچیده شده است. هر گاه انتهای دواير معکوس به حرف بعد از خود متصل شوند. (۱)



مِلْوَاق: (وسه)

آلت به هم زدن لایقه و مرکب که سر آن پهن و دسته‌اش مخروطی و از جنس آبنوس است. [و آن را دوات آشور یا دویت آشور نیز گویند.] (۲۰)
مِمْسَحَه ← قلم پاک کن
منزل: (صح)

در اصطلاح فن کتابشناسی، قرآنهای دستنویس است که دو صفحهٔ متناظر [روبروی هم] هم مینیاتور باشد. دو صفحهٔ اول را یک منزل و دو صفحه اگر در وسط و آخر قرآن باشد، سه منزل و همینطور پنج منزل و هفت منزل. قرآنی دیده‌ام که هفده منزل داشت. (۳۵)

منشآت:

(جمع منشأه، منشا) نوشته شده‌ها، نامه‌ها. (۲۶)

منشور:

نامهٔ دولتی که سرش بسته نباشد، از قبیل فرمان‌ها و دستورهای غیر محرمانه (جمع آن: منشیر) قلمی (شعبه‌ای) است از خط عربی مستخرج از قلم ریاسی یا مدورکبیر. (۲۶)

منشور نویس:

نویسنده فرمان شاهی، دبیر. (۲۶)

منشی:

نویسنده، دبیر.

«یکی از آداب مکاتبات سلاطین به یکدیگر آن است که منشی در آن مکاتبات، ذکر اشتیاق و آرزو نکند.» (۵۰)

مُورَب نگاری: (خشه)

مورَب نوشتن مطالب در کتاب و یا حاشیه آن و تفاوتش با چلیپا در این است که آن را تا هر جا می توان ادامه داد و به شکلی نوشت. (۱)

مُورَد:

نام درختی است که آن را آس گویند. برگش در غایت سبزی و طراوت باشد و در دواها بکار برند. (۳۰)

موزه:

مجموعه آثار هنری و باستانی. محل حفظ و نمایش آثار هنری و باستانی و مجموعه های مختلف. (۲۶)

وضعیت جوّی: در ایران که کشوری است خشک و گرم، درجه حرارت روز و شب اختلافات زیادی دارد. رطوبت نسبی موزه ها باید بین ۴۵٪ تا ۶۰٪ و دما بین ۶۸ تا ۷۶ درجه فارنهایت (۲۰ تا ۲۴ درجه سانتیگراد) باشد. رطوبت نسبی نباید به هیچ وجه بیشتر از ۶۵٪ باشد زیرا ممکن است موجب قارچ زدگی شود.

حدّ متوسطی که برای رطوبت نسبی موزه ها در نظر گرفته شده ۴۰٪ تا ۶۰٪ است که باید با حداکثر ۵٪ اختلاف در طول شبانه روز و سرتاسر سال بطور جدّی رعایت شود. بهترین وسیله کنترل رطوبت هوا، تهویه مطبوع است که باید تمام وقت کار کند. در آب و هوای مرطوب، رطوبت نسبی مناسب بین ۵۵٪ و ۶۵٪ و در آب و هوای خشک، حدود ۴۵٪ است.

نور: خسارتهای ناشی از نور بر تمام اشیایی که از مواد آلی تشکیل شده اند، مانند پارچه و کاغذ، بخصوص در کشورهای گرمسیر و در ایران، بسیار زیاد است. (حداکثر میزان تابش نور برای اشیای خاص مثل بافته های رنگی، مینیاتورها، نقاشیهای آبرنگ، آثار خوشنویسی و کارهای هنری مشابه نباید از ۵۰ شمع تجاوز کند و حداقل میزان شدّت نور لازم برای رؤیت اشیاء ۱۵ شمع است.) برای نقاشیهای روغنی، چرم، و دیوارها حداکثر نور ۱۵۰ شمع تعیین شده است. (۵۱)

مهرکنی:

عمل و شغل مهر کن؛ حکاکی. مهر کنی یا قالب سازی، حک مهر است برای قلمکاری. (۲۶)

مهره:

غالباً از عقیق ساخته می شده است و یا سنگهای خیلی سخت [و صیقل یافته]. به روی خطوط طلا و مینیاتور کشیده می شد تا رنگ [بعدی] بر کاغذ نیک برنشیند و یا روی کاغذهای آهار زده می کشیدند تا استوار گردد و گاه از سنگ جزع نیز می ساختند. (۳۵)

مهره اگر از سنگ چخماق میسر و مقدور گردد، بی نظیر است زیرا کمال شدت دارد و مهره هر چند که صلب (سخت) بوده باشد، کاغذ را بهتر صاف و هموار می گرداند و از آن گذشته، سنگ یشم و باباغوری و زجاج هم بد نیست. (۲۰/۱)

مهره زدن:

برای از میان بردن پُرز و ناصافی کاغذهای آهار خورده و همچنین افزایش مقاومت و طول عمر کاغذ انجام می شود.

قاعده مهره زدن به این شکل است که نخست، تخته مهره را صاف و محکم کرده و کاغذ را بر روی آن قرار می دهیم. سپس مهره را با فشار ثابت در یک خط بصورت رفت و آمد حرکت می دهیم. تا اثرهای حرکت مهره به هم متصل باشد و در نتیجه کاغذ صاف و یکدست شود.

«مهره کاغذ آنچنان باید که درو عکس روی بنماید
تخته مهره پاک باید شست زور بازو ولی نه سخت و نه سست»
(سلطان علی مشهدی) (۱)

**میدان قلم ← تراشیدن قلم
میده:**

آرد گندم دو بار بیخته را گویند و در خراسان «میده کردن» بمعنی نرم کردن استعمال شود. (۳۰)

میز نور: (وس)

جعبه ای که سطح فوقانی آن دارای شیشه ای است و در داخل آن یک یا چند چراغ الکتریکی کار گذاشته شده است [که هنگام کار، می توان بوسیله کلید، آنها را روشن کرد]. و برای کپی برداری و روکشی مورد استفاده قرار می گیرد. [به این

صورت که طرح و سپس کاغذ مورد نظر را بر روی شیشه آن قرار داده و شکل دلخواه را بر روی کاغذ طراحی می‌کنیم. (۶)

میشن ← پوست

میکروفیلم:

عکسی که از سندی یا رساله و کتابی روی فیلم‌های کوچک بر دارند و از این جهت صرفه‌جویی در مکان و مخارج شود. میکروفیلم را به هر اندازه‌ای که بخواهند می‌توانند بزرگ کنند. (۲۶)

مینیاتور: (نق)

تصویری کوچک که در آن ریزه‌کاری بکار رفته باشد. نوعی نقاشی خاص مشرق زمین (مخصوصاً ایران) که در آن قواعد علم مناظر و مرایا و کالبدشناسی رعایت نمی‌گردد، و رنگ جنبه تزیینی دارد و جزئیات با ریزه‌کاری‌های خاص نشان داده می‌شود. (۲۶)

مینیاتور آبرنگ روحی ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران
مینیاتور تمام رنگ جسمی ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران
مینیاتور رنگ روغن ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران
مینیاتور زیر روغنی ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران
مینیاتور سفید قلم ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران
مینیاتور سیاه قلم ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران
مینیاتور سیاه قلم رنگی ← شیوه‌های گوناگون مینیاتورسازی ایران



ناسخ:

آنکه از روی نوشته‌ای، نسخه بردارد؛ استنساخ کننده. (جمع آن: ناسخین،

نَسَاخ) (۲۶)

نامه:

ورقه‌ای که روی آن مطالبی خطاب به کسی نویسند.

رقعه، مکتوب، نوشته، خط تعلیق (به اعتبار این که احکام و فرمانها را بدان خط

می نوشتند.) (۲۶)

نپخته ← خام

نَحْت:

تراشیدنِ دو جانبِ میدانِ قلم می باشد. (نگ. تراشیدن قلم) (۱)

نرم:

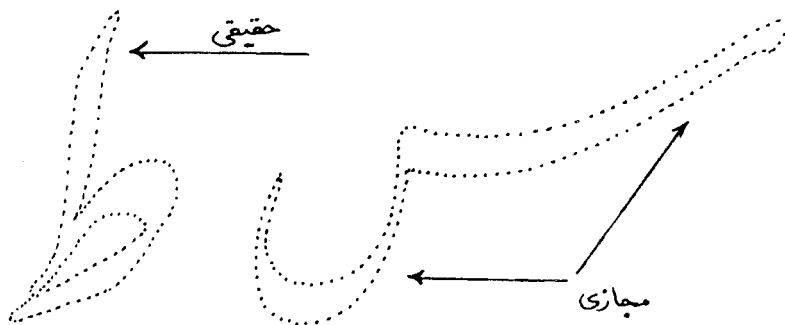
صفتِ خطّی که بصورتِ روان و ملایم و بدونِ تکلف و سختی نوشته شود. (۱)

نزول حقیقی:

رعایت حرکت صاف، مستقیم و عمودی قلم رو به پایین می‌باشد در حروفی چون (الف، ل، ک، م) یا در کلمه (لم). در نزول باید به بخش وحشی قلم تکیه بیشتری کرد. (مق: صعود حقیقی) (۱)

نزول مجازی:

هرگاه قلم بطور غیر مستقیم و غیر عمود رو به پایین حرکت کند مانند سرکش حروف (ک، گ) و اوایل بعضی از دوایر و کشیده‌ها. (مق: صعود حقیقی) (۱)



نسبت ← تناسب

نستعلیق: (نخ)

از ترکیب دو کلمه «نسخ» و «تعلیق» بوجود آمده است و نام خطی است که با ذوق هنرمندان ایرانی در حدود قرنهای هفتم و هشتم پدید آمده است و در دوره تیموریان بوسیله میرعلی تبریزی قانونمند گشت و پس از چندین سال به دست توانای میرعماد الحسنی (ف ۱۰۲۴ ه. ق) به اوج زیبایی رسید و بعد از او تا این هنگام بترتیب خوشنویسانی چون میرحسین ترک (ف ۱۳۰۰ ه. ق)، میرزا رضا کلهر (ف ۱۳۱۰ ه. ق)، غلامرضا اصفهانی (ف ۱۳۰۴ ه. ق) و عمادالکتاب (ف ۱۳۱۵ ه. ش) در پیشرفت و تحول این خط، نقشی بسزا داشته‌اند.

خط نستعلیق که به عروس خطوط اسلامی شهرت یافته است، برای نوشتن زبان فارسی، مناسبترین خط است و در طی چندین سده، در کنار نقاشی و تذهیب، ترکیبی مناسب و پسندیده با ادبیات پر بار فارسی یافته است. اکنون بجز ایران کشورهای عربی، پاکستان، افغانستان و ... نیز رواج دارد و خط ملی و رسمی ایران بشمار می‌رود. در این خط، میزان سطح و دور به اندازه‌ای است که گاه جایی برای نقطه حروف نیز باقی نمی‌ماند و از نظر تنوع در اصولی چون، «ترکیب و کرسی»

کم نظیر است.

از قرن پانزدهم به بعد، از نستعلیق، خط دیگری بنام شکسته نستعلیق پدید آمد. سلطان علی مشهدی در رساله «صراط السطور» می‌گوید:

واضع الاصل، خواجه میر علیست	... نستعلیق اگر خفی و جلیست
هرگز این خط نبوده در عالم	تا که بودست عالم و آدم
از خط نسخ و از خط تعلیق	وضع فرمود او ز ذهن دقیق
خوشه چینان خرمن اویند	کاتبانی که کهنه و نویند
ز استادان شنیده‌ام این حرف	در جمیع خطوط بوده شگرف
هست تعریف او ز حد افزون...» (۱)	خط پاکش چو شعر او موزون

(نگ. خط فارسی)

نسخ: (نخ)

خطی است که برای نوشتن قرآن و دعاها استفاده شده و می‌شود و هر چند که پیش از ابن مقله (ف ۳۲۸ ه. ق) نیز نوعی خط نسخ وجود داشته و در حال تکوین بوده است ولی قواعد و اصول خط نسخ جدید بوسیله او طرح ریزی شده و سبب نسخ (از میان بردن) خط‌های دیگر گشت و سپس بوسیله یاقوت مستعصمی (ف ۶۹۶ ه. ق) به اوج قانونمندی خود رسید. دو شیوه اصلی این خط عبارتند از:

- ۱- شیوه یاقوت: که زاویه قط قلم آن مانند ثلث، محرف (تند) می‌باشد و شباهتی به خط ریحان دارد و هم اکنون در دیگر کشورهای عربی و اسلامی متداول است.
- ۲- شیوه میرزا احمد نیریزی (قرن دوازدهم): که زاویه قط آن میانه (نزدیک به نستعلیق) می‌باشد و مایه‌ای از خط نستعلیق در آن دیده می‌شود و اکنون در ایران متداول است. (۱)

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ اجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا
فَلْيَسْتَجِبُوا إِلَيَّ وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلِّهِمْ يَشْهَدُونَ ﴿١٠٠﴾ احِلْ لَكُمْ لَيْلَةَ
(خط محمد حسین ارسنجانی به سال ۱۳۰۰ ه. ق)

نسختعلیق ← نستعلیق

نسخه:

کتابی که دستنویس باشد و دارای خصوصیات و شرایط ویژه‌ای باشد از قبیل آنکه دارای سرلوح باشد، به خط نویسنده باشد و یا رقم داشته، خوش خط و یا کهن باشد. (۳۵)

نوشته‌ای که از روی کتاب یا نوشته‌ای دیگر تحریر کرده باشند، رونوشت. واحد برای شمارش کتاب و رساله. (۲۶)
نسخه چاپی:

کتاب یا رساله‌ای که به چاپ رسیده باشد. (۲۶)
نسخه خطی:

کتاب یا رساله‌ای که با دست نوشته شده است. (۲۶)
نسخه عکسی:

کتاب یا رساله‌ای که از روی نسخه‌ای چاپی یا خطی، عکس برداری شده باشد. (۲۶)
نشانه:

طرحی شامل یک، دو یا چند حرف (معمولاً اول اسامی) که به عنوان نشان هویت و یا برای تزئین بکار می‌رود. (۶)
نشف کردن:

جذب شدن مرکب (و یا هر مایعی) بر کاغذ. (۱)
نقاشباشی:

رئیس نقاشان دربار، عنوان احترام آمیزی برای نقاشان. (۱۶)
نقاشخانه:

کارگاه نقاشی، نگارخانه. (۱۶)
نقاشی:

عمل و شغل نقاش و آن از هنرهای تصویری و هنری است دو بعدی که بر روی سطح انجام می‌شود. هر چند در نقاشی، عمق و فضا به بیننده القاء می‌گردد، عملاً در آن عمق وجود ندارد و وجود عمق و فضا در آن نتیجه رعایت قواعد پرسپکتیو است. مواد اصلی در نقاشی عبارتست از «بوم و رنگ» است. نقاشی بر حسب چگونگی بوم یا سطح و زمینه آن و رنگ، به چهار نوع قسمت می‌شود. فرسک (نقاشی دیواری)، دترامپ، نقاشی رنگ و روغن، نقاشی آبرنگ. (۲۶)
نقاشی بر ظروف:

[خط نویسی] و نقاشی بر روی ظروف سرامیک می‌تواند به دو صورت انجام

پذیرد.

الف) زیررنگی: اکسیدی را با مقدار کمی لعاب بی رنگ و آب و چسب مخلوط می‌کنیم. ماده‌ای مثل آبرنگ بوجود می‌آید که با آن می‌توان بوسیله قلم مو بر روی ظروف نقاشی کرد. حال اگر روی این ظروف را با یک لعاب شیشه‌ای بی رنگ بپوشانیم، پس از کوره رفتن، این نقوش از زیر لعاب شیشه پیدا می‌شود و حالتی زیبا به خود می‌گیرد.

ب) رورنگی: که به دو صورت ممکن اجرا می‌شود.

۱- نقاشی بر روی لعاب خام: در این گونه نقاشی، نخست ظرف را با لعاب سفید یا هر رنگ لعاب روشن دیگری که کمی مات باشد می‌پوشانند و بوسیله قلم مو با لعاب رنگین بر روی آن نقاشی می‌کنند و سپس در کوره می‌گذارند تا پخته شود. لعاب سفیدی که به عنوان زمینه بر روی ظرف بکار می‌رود به علت اینکه رطوبت قلم را به سرعت جذب می‌کند، کار نقاشی را مشکل می‌سازد ولی با اضافه کردن شکر و پاشیدن صمغ عربی بر روی آن می‌توان این عیب را بر طرف کرد و به راحتی بر روی آن به نقاشی پرداخت.

۲- نقاشی بر روی لعاب نپخته: این گونه نقاشی بسیار ساده است، معمولاً با لعابهایی که درجه پخت آنها پایین است نقاشی می‌کنند که در صورت اشتباه، به آسانی پاک و اصلاح می‌شوند. با لعابه‌ای ۱۰۰۰ درجه نیز می‌توان بر روی ظروفی که قبلاً لعاب سفید خورده است، نقاشی کرد. بیشتر ظروف چینی از طریق رورنگی تزیین می‌یابند. (۵۱)

نقاشی بر کاشی:

پس از آماده ساختن بدنه کاشی که در اصطلاح کاشی سازان «بیسکویت» خوانده می‌شود، به دو روش می‌توان نقاشی [یا خط نویسی] انجام داد.

الف: در این روش که بیشتر معمول است، نخست لعاب سفید یکدستی را روی سفال «کاشی پخته» بوم می‌کنند و برای بار دوم، لعاب سفید (بوم) را در کوره می‌گذارند تا شفاف شود. اینک بوم برای کار طراحی حاضر است. نقش و طرح که بوسیله نقاشان و طراحان آماده شده است، بوسیله سوزنی کردن خطوط و با گرده بر روی کاشی می‌افتد. نقاط بر جای مانده روی کاشی با قلم و رنگ به هم مرتبط شده و آماده برای جای گذاری لعابه‌ای رنگی است. در این جا لعاب‌ها از هفت رنگ اصلی کاشی و با رعایت تقسیم رنگها و نیز گردش آنها، هر کدام مساحتی از طرح را می‌پوشاند، پس از خشک شدن داخل کوره چیده می‌شود. رنگهای خام بعد از پخته

شدن، شفاف می شوند.

ب: این روش با حذف بوم سازی با لعاب سفید صورت می گیرد یعنی بلافاصله پس از پخت کاشی، طرح از روی کاغذ گرده سوزن به روی کاشی منتقل و سپس قلم گیری می شود. لعاب های آماده در رنگهای مختلف مستقیماً روی سفال پیاده می شود. سپس قطعات کاشی در کوره چیده می شود و بعد از پخت، شفاف می شد. لعابی که در اختیار هنرمندان کاشی ساز قرار می گیرد، ترکیبات پیچیده ای از مواد فلاکس، پرکننده و رنگهای معدنی مثل سیلیس آلومینیوم، قلیا و اکسیدهای رنگی است. هر یک از این مواد اولیه جداگانه پودر شده، پس از توزین طبق فرمول به هم آمیخته می شود و یک بار با فرّیت (بخته) می شود. سپس آسیاب و آماده می شود. هفت رنگ در کاشی سازی بطور معمول عبارتند از:

اکسید کبالت = رنگ لاجورد

اکسید قلع = رنگ سفید

اکسید مس = سبز و فیروزه ای

اکسید آهن = قهوه ای

اکسید آنتیموان = زرد

اکسید کروم = رنگ سبز و قرمز

اکسید منگنز = رنگ سیاه

(نگ. کاشی سازی) (۵۱)

نقاشی خط:

هرگاه نوشتن خط، با قلم نی و مرکب انجام نگیرد و حروف آن با وسیله ای چون مداد طراحی شده و سپس داخل و خارج طرح خط، رنگ آمیزی شود. همچون کار بر روی بوم نقاشی با رنگ و روغن و یا آثاری که در ابعاد بسیار بزرگ می باشند و در این صورت هدف، خوشنویسی است ولی بوسیله ابزار و تکنیک نقاشی انجام می شود. (۱)

نقاشی دوره تیموریان - مکتب هرات

نقاشی دوره صفوی - مکتب اصفهان

نقاشی دوره مغول - مکتب تبریز

نقاشی دیواری:

خواه مستقیماً بر روی دیوار کشیده شده باشد و خواه روی بوم یا تخته ترسیم شود و سپس آن را به روی دیوار قرار دهند. تفاوت عمده اینگونه نقاشی با نقاشی

سه پایه‌ای در آن است که نقاشی دیواری می‌باید با فضای اطراف خود رابطه و تناسب داشته باشد. (۶)

نقاشی مینیاتور ← مینیاتور
نَقَّالَه: (وسه)

صفحه‌ایست به شکل نیم دایره که برای اندازه‌گیری و ترسیم زوایا بکار برده می‌شود. دور صفحه نقاله به ۱۸۰ درجه و هر درجه را نیز غالباً به نصف درجه تقسیم کرده‌اند. (۲۶)

نقش اندازی سایشی (مالشی):

انتقال نقوش برجسته، نظیر نقوش روی سکه، از روی چوب، سنگ، فلز و یا هر جسم دیگر، بر روی کاغذ. به این ترتیب که ورقه کاغذ را بر روی جسم، یا بافت مورد نظر قرار می‌دهند و با مالیدن نوک مداد، یا زغال و نظایر آن بر روی کاغذ، نقوش یا بافت جسم مورد نظر را بر روی کاغذ ثبت می‌کنند. (۶)

نقش‌بندی:

نقاشی، صورت‌گری (نگ. زری) (۱۱)

نقش‌کند:

سنگی که بر آن نقش‌کنده باشند.

«پیش‌چوب و پیش‌سنگِ نقش‌کند ای بسا گولان که سرها می‌نهند»
(مثنوی) (۲۶)

نقش‌گزار:

نقاش، تصویرگر (۱)

نقش و نگارهای هندسی:

از نظر مصالح و روش اجرای شکل می‌تواند بصورت ذیل تقسیم‌بندی شود: نقش و نگار آجرکاری، کاشی‌تراشی، نقش و نگار روی چوب (کنده‌کاری و مشبک‌کاری)، گچ‌بری، که در بعضی اوقات در فرش بافی نیز بکار می‌روند.

۱- نقش و نگار آجرکاری (آجرچینی با اشکال هندسی مختلف) که در این نقش و نگار، آجرها را به هر شکلی که بخواهند می‌تراشند و به آن شکل می‌دهند.

۲- نقش و نگارهایی که در موقع آجرچینی، آجرها را پست و بلند می‌سازند و به آنها شکل می‌دهند، یا اینکه داخل آجرهایی که بکار برده می‌شود، آجرهای لعابدار (کاشی) بکار می‌برند. این گونه طرح‌ها را طرح آجر و کاشی می‌نامند و چنانچه همین

کار در زاویه قائمه انجام گرفته باشد، بنام «مُعَقَلی» مشهورند.
 ۳- کاشی تراشی، که کاشی را به اندازه‌های لازم به هر شکلی که بخواهند می‌تراشند و پهلوی یکدیگر به شکل‌های لازم نصب می‌کنند و آن را «مَعَرَق» می‌نامند.
 ۴- نقش و نگارهای چوبی به طریق کنده کاری، که آن را «مَبْتَب کاری» می‌نامند یا به طور مشبک به طریق آلت چینی مورد استفاده قرار می‌دهند.
 ۵- نقش و نگار روی دیوار که با گچ بری، شکل‌های لازم را به دست می‌آورند. در اجرای هرگونه تزیین از طریق مصالح مختلف، می‌توان نقش‌های دلخواه را به کمک فنون متفاوت تهیه کرد.

نقش و نگارهای هندسی از لحاظ شکل با هم متفاوت هستند ولی از نظر فن و کاربرد تقریباً یکسانند و در عمل برای استادان فن یکتواخت می‌باشند. مثلاً به همان روش که نقش و نگار هندسی را در آجرکاری مورد استفاده قرار می‌دهند، می‌توان نوع مصالح را تغییر داد و در کاشی کاری از همان روش استفاده کرد. (۴۶)

نقطه:

هرگاه قلم در زاویه تقریباً نود درجه نسبت به راستای نوک قلم روی کاغذ حرکت کند و شکلی مربع مانند پدید آورد که طول هر ضلع آن، برابر پهنای قلم باشد. واحد اندازه‌گیری در خوشنویسی می‌باشد. مجنون رفیقی گفته است:

«بدان ای در فنونِ فضل، کامل	که خط از نقطه مأخوذ است حاصل
چو دانستی که اصل خط چه چیز است	بدانند هر که او اهل تمیز است
که در خط، نقطه میزان است بی‌قیل	چو اندر شعر، افاعیل و تفاعیل»

سلطان علی مشهدی معتقد است که قلم را پس از تراشیدن باید با نوشتن نقطه، سنجید، تا معلوم گردد که شایسته خوشنویسی است.

«کاتبا چون قلم تراشیدی	خاک بر پشت خمامه مالیدی
آن قلم را به نقطه، تجربه کن	بشنو این حرف را ز پیر کهن
از قلم، نقطه چون درست آید	خوشنویسی اگر کنی، شاید» (۱)

نقطه پرداز - پرداز

نقطه تجربه - نقطه

نقطه گذاری: (خشه)

در آموزش خوشنویسی، اندازه گیری طول و عرض کلمات، فاصله آنها از هم و از خط کرسی، با گذاشتن نقطه (بصورت مورّب) سنجیده می شود. ضمناً باید دانست که قطر نقطه مربع شکل، بیش از طول یا عرض نقطه (و در نتیجه قلم) می باشد. از اینرو هر نقطه با پهنای همان قلم، هم اندازه نمی باشد. (۱)

نگارخانه:

نقاشی خانه، «در چینی خانه/ش ریشک نگارخانه چین و خطا می نمود.» (عالم آرای عباسی). بتخانه، خانه ای که به نقش و نگار آراسته باشد. (۲۶)

«گر التفات خداوندیش بیاراید نگارخانه چینی و نقش ارزنگیست» (سعدی)

نگارستان:

جای نقش و نگار، محل پر نقش و تصویر. کاخ منقوش و مصور.

«این نگارستان وین مجلس آراسته را صورت از چشم دل و چشم سرما نشود» (منوچهری)

نقاش خانه، کارگاه نقاشی. (۲۶)

نگارش:

نقش، تحریر (۲۶)

نگارش دفتری:

نوشتن بر خط های افقی صفحه ای، از راست به چپ، همانگونه که معمول است و در کتابت متن اصلی کتابها، بکار می رود. (۱)

نگارگر:

نقاش، صورتگر.

«چو جامه نگارگر شود هوا نقط زر شود بر او نقای او» (منوچهری) (۲۶)

نوک قلم ← دم قلم
نویسا:

آنکه داند و تواند نوشت. (۱۶)

نیش قلم ← وحشی

نیم ترنج: (تذ)

دو ترنج نیمه است که بالا و پائین صفحه‌ای که ترنج و سر ترنج در آن است مجزاً از آنها نقش شده است. (۱۱)

نیم قلم:

بخشی از زبانه قلم که از نیش قلم تا میانه آن می‌باشد و برای نوشتن بعضی از حروف (یا بخش‌هایی از آنها) و اتصالات و غیره بکار می‌رود. مانند ابتدای حرف (س) در کلمه (ست) (۱)

نیم گلاسه ← کاغذ نیم گلاسه

نیم مدّ ← کشیده کوتاه



واحد اندازه گیری (در خط) ← نقطه

واشور زنی:

برای نقاشی روی قلمدان، باید زمینه کار را واشور زد، یعنی بوسیله یک لایه نازک سریشم، لغزش قلم مو را کم کرد. (۱)

وحشی: (خش)

هنگامی که قلم بر روی کاغذ است، سمت راستِ نوک قلم که بلندتر از سمت چپ است را وحشی یا سِنُ الیمنی گویند که امروزه نیش قلم نامیده می شود و بخش پایانی چون «د، و، ر» را با این قسمت از قلم می نویسند.

بخشی از زیانه قلم است که در نوشتن تمامی حروف و کلمات (از نیش قلم گرفته تا تمام قلم) شرکت دارد و خصوصاً در حرکات نزولی، تکیه نویسنده بر بخش وحشی قلم بیشتر می باشد. (۱)

وَرّاق:

کسی که کاغذ را می‌برد و ورق می‌سازد. در روزگاران قدیم چون کاغذ گرانبها بود، وراق در بریدن کاغذ صرفه جویی می‌کرد و مهارت خود را در قطع کتاب‌ها نشان می‌داد. (۳۵)

کاغذ برنده ورق ساز، کاغذ فروش، صحاف، کاتب
«وراقی بود در زمین مغرب که به حسن خط و سرعت کتابت موصوف بود.» (جوامع الحکایات) (۲۶)

ورز دادن:

با دست، به شدت مالیدن و زیر و رو کردن خمیر تا هموار شود. (۲۵)
در ساختن مرکب، خمیر حاصله را با دقت ورز می‌دهند تا اینکه هرگاه قدری از آن را در آب بیندازند، کاملاً حل شود؛ در این صورت می‌توان وارد مرحله بعد، یعنی خشک کردن آن خمیر گشت. (۱)

ورق:

برگه کاغذ و کتاب که شامل دو صفحه پشت و رو است.

«آن غالیه خط، گر سوی ما نامه نوشتی گردون ورق هستی ما، در ننوشتی»
(حافظ)

واحد برای شمارش برگهای کاغذ، پوست نازکی که روی آن چیز نویسند. (۲۶)

ورق تحریری ← کاغذ تحریری

ورق داغ:

امضاء و رقم که بر بالا و گوشه اوراق نویسند. (۱۶)

ورق سلیمانی:

ورقی کاغذ که در هر صفحه گنجایش ۲۰ سطر داشته باشد. (۲۶)

ورق گلاسه ← کاغذ گلاسه

ورقه ← کاغذ

ورنی:

ماده صمغی شکلی که از برخی گیاهان (خصوصاً گونه‌های مختلف سماق و بادام هندی) بدست می‌آورند و پس از تصفیه از آن جهت لعاب دادن و روکش برخی مصنوعات به منظور جلا و زیبایی و یا حفظ آنها در برابر رطوبت و سایر عوامل خارجی استفاده می‌کنند.

مایع زرد رنگی است که در شیشه‌های در بسته ریزند و آن در نقاشی بکار می‌رود

و یک ماه بعد از اتمام کار و خشک شدن تابلو، به روی آن مانند تا رنگها تازه‌تر و زیباتر جلوه کند. (۲۶)

وَصَل:

محل اتصال بخش‌های حروف مرکب مانند (س، ص) و حرفهای یک کلمه مانند (مصلحت، محک) را گویند که غالباً نیم قلم می‌باشند. (مق: فصل) (۱)

وَقْبَه:

بخشی از قلمدان است که ظرف کوچکی را در آن قرار می‌دهند. (۱)

مَنْ يُغْفِرْ لِلَّذِينَ لَا حُجَّةَ لَهُمْ لِيُخْرِجَ

قَوْمَهُمْ كَمَا نَزَّلْنَاكَ مِنْ مَكَاثِلِهَا

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَافَعَهَا فَاُولَئِكَ مَكْحُودُونَ

وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ

وَالنَّبُوَّةَ وَزَكَّيْنَاهُمْ مِنْ أَضْيَافٍ وَفَضَّلْنَاهُمْ

عَلَىٰ الْعَالَمِينَ إِنَّا تِلْكَ آيَاتُنَا مِنْ لَدُنْهُ وَمَا

اِخْتَفَا الْأَمْزَجَاجُ لَمَّا جَاءَهُمْ آلُ الْفُجُورِ

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَادْعُوا آلَكُمْ وَهَؤُلَاءِ

عَظِيمَةٌ لَهَا دَرَجَاتٌ فِي الْأَنْزَارِ كَقَوْمِ الْآصِفَاتِ

وَهُؤُلَاءِ عَنَابٌ مِنْ رِجِّ الْيَوْمِ أَلَّا يَتَخَفُوا

لَكُمْ الْخَوَافِ إِنَّ فَاكِهُ فِيهِمْ وَهُمْ يُخَالِفُونَ

مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ يَتَخَفُونَ

مَا فِي الْأَشْهُوتِ وَمَا فِي الْأَضْحَامِ يَعْلَمَانَهُ

إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ قُلْ لِلَّهِ



هـاء ذو صا دین:

هرگاه حرف ه در میان کلمه به صورت ترکیبی از دو صا د که تقریباً قرینه هم هستند، نوشته شود. (۱)

هـاء مدوّر:

به هاء مفرد گویند که در پایان کلمه آید. مثلاً در کلمه برنده. در نستعلیق (تقریباً تا یک صد سال پیش) هرگاه حروف د، ذ، ر، ز و متصل به کلمه‌ای بوده و پس از آنها هاء مدوّر قرار می‌گرفت، آن حروف به هاء متصل می‌شدند که این قاعده هنوز هم در خط نسخ و شکسته نستعلیق وجود دارد. (۱)

هـامش:

در لغت به معنی مرز و کناره است و در نسخه‌شناسی به کناره‌های سه‌گانه صفحات نسخه گفته می‌شود، در مقابل متن نسخه. در بیشتر کتب لغت - که معاصران تألیف کرده‌اند - هامش را به معنای حاشیه گرفته‌اند، نیز همین مفهوم را برخی از

نسخه‌شناسان تکرار کرده‌اند، در حالی که میانِ هامیش و حاشیه، در نسخه‌شناسی و نسخه‌نویسی فرق است، به نحوی که اگر مطالبی، چه کوتاه و چه بلند در کناره‌های صفحات نسخه کتابت شده باشد، که همه زمینه کناره‌های مذکور را در برگیرد، در نسخه‌نویسی آن را حاشیه می‌نامند، ولیکن اگر در کناره‌های سه‌گانه صفحات، کتاب یا رساله‌ای جز متن کتابی که در متن نوشته شده است، درج شود، و یا مطالب کتابی به صورتی کتابت گردیده که دنباله مطالب متنی هر صفحه، در سه کناره متن همان صفحه نویسانیده شده باشد، کناره‌های مذکور را هامیش می‌خوانند. (۶۴)

هرکاره:

دیگ سنگی برای سنگی برای پختن و جوشاندن غذا و مواد. (۱)

هفت رنگ:

از قدیم هفت رنگ را از میان رنگها، اصلی دانسته‌اند (سبع الوان) و آنها عبارتند

از:

الف: بقولی سیاه، خاکی (خاکستری)، سرخ، زرد، سفید، کبود، زنگاری.

ب: وبقولی: زرد، آبی، نارنجی، سرخ، بنفش، سبز، نیلگون.

قدمای هر رنگ را به یکی از سیارات هفت‌گانه و یکی از روزهای هفته اختصاص

می‌دادند، ازین قرار:

رنگ	سیاره	روز
زرد	آفتاب	یکشنبه
آبی	ماه	دوشنبه
نارنجی	مریخ	سه شنبه
سرخ	عطارد	چهارشنبه
بنفش	مشتری	پنج شنبه
سبز	زهره	آدینه
نیلگون	زحل	شنبه (۲۶)

هفت قلم: (خشه)

اصطلاحی است برای نامیدن هفت‌گونه خط مشهور که عبارتند از: «ثلث، نسخ،

محقق، ریحان، توقیع، رقاع و تعلیق» (۱)

هفت قلمی:

خوشنویسی که بتواند انواع هفت‌گانه خط را به خوبی بنویسد.

«کاتبان را هفت خط باشد به طرز مختلف
ثلث و ریحان و محقق، نسخ و توقیع و رقاع
بعد از آن تعلیق آن خط است کش اهل عجم
از خط توقیع استنباط کردند اختراع» (۱)

هنر:

آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را در بر دارد
و نمود آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید.

«گر هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن یک هنر»
(سعدی) (۲۵)

هنرآموز ← هنرجو

هنر انتزاعی:

شیوه‌ای هنری که در آن جوهر و عصاره موضوع به صورتی خلاصه و ساده شده
ارائه می‌شود و تأکید آن بر ترکیب بندی است و در آن هیچ کوششی برای ارائه واقعی
شکلها یا موضوعات به عمل نمی‌آید. (۶)

هنرپرداز ← هنرمند

هنرپرور:

کسانی که در پیشرفت هنر و هنرمندان کوشاست، هنرمند. (۲۶)

هنرجو:

کسی که در حال فراگیری هنری باشد و خود دارای درجاتی (از مبتدی تا عالی)
می‌باشد.

از وظایف اصلی هنرجو احترام به استاد و بکارگیری سفارشات و یادآورهای
ایشان برای حسن خط، تمرین مداوم با ابزار مناسب و ... است. (۱)

هنرکده:

دارالتعلیمی که در آن یک یا چند هنر را تعلیم دهند. (۲۶)

هنرمند:

کسی که صورت دهنده و خلاق آثار هنری برجسته است. (۱)

هنرمندانه:

با هنرمندی، از روی وقوف و اطلاع. (۲۶)

هنرنامه:

سرگذشت بزرگان و هنرمندان.

«قدر اهل هنر کسی داند که هنرنامه‌ها بسی خوانند»
(نظامی) (۲۵)

هنرور:

کسی که دارای هنری است، هنرمند

«هنرور چو بختش نباشد به کام به جایی رود کث ندانند نام»
(سعدی) (۲۶)

هنرورز - هنرمند.

هنرهای تجسمی:

هنرهایی که در آنها شکل‌سازی و حجم‌پردازی مطرح باشد، نظیر نقاشی، مجسمه‌سازی و معماری. (۶)
هنرهای چایی - هنرهای گرافیک
هنرهای زیبا:

هنرهایی که بیشتر به خواست‌ها و پسندهای خود هنرمند تکیه می‌کنند و در آنها هدف تجارتی در کار نیست. این اصطلاح بیانگر ارزش کیفی هنرهای مذکور نیست. (۶)

هنرهای صغیره:

هنرهایی را گویند که از یک هنر اصلی و مادر منشعب شده‌اند مانند: سفالگری (از پیکرسازی) و تذهیب (از نقاشی). (۱)

هنرهای گرافیک:

به هنرهایی می‌گویند که هدفشان تهیه آثاری است که صرف‌نظر از وظیفه تبلیغاتی یا تجاری، در نهایت به چاپ می‌رسند. از دهه ۱۹۶۰ م به بعد، برخی صاحب‌نظران این اصطلاح را با (گرافیکس = graphics) معادل شمرده و برای هر دو معنای واحدی قائل شده‌اند و آن را برای معرفی هر شکل از بیان هنری اعم از طراحی یا چاپ دستی که بر خطوط، علائم یا حروف چایی، بیشتر از رنگ تکیه کند، بکار می‌برند. (۶)

هنرهای مرکب:

هنرهایی که از چند هنر اصلی و مادر تشکیل شده باشند. مانند: اُپرا (که از ترکیب

موسیقی، تئاتر و معماری بوجود آمده است.) (۱)

هنرهای هفتگانه:

هنرهای اصلی و مادر که عبارتند از: ادبیات، موسیقی، معماری، نقاشی، تاتر،

مجسمه سازی و سینما. (۱)

هنری:

منسوب به هنر. آنچه که در آن هنر بکار رفته، کار هنری؛ هنرمند. (۲۶)

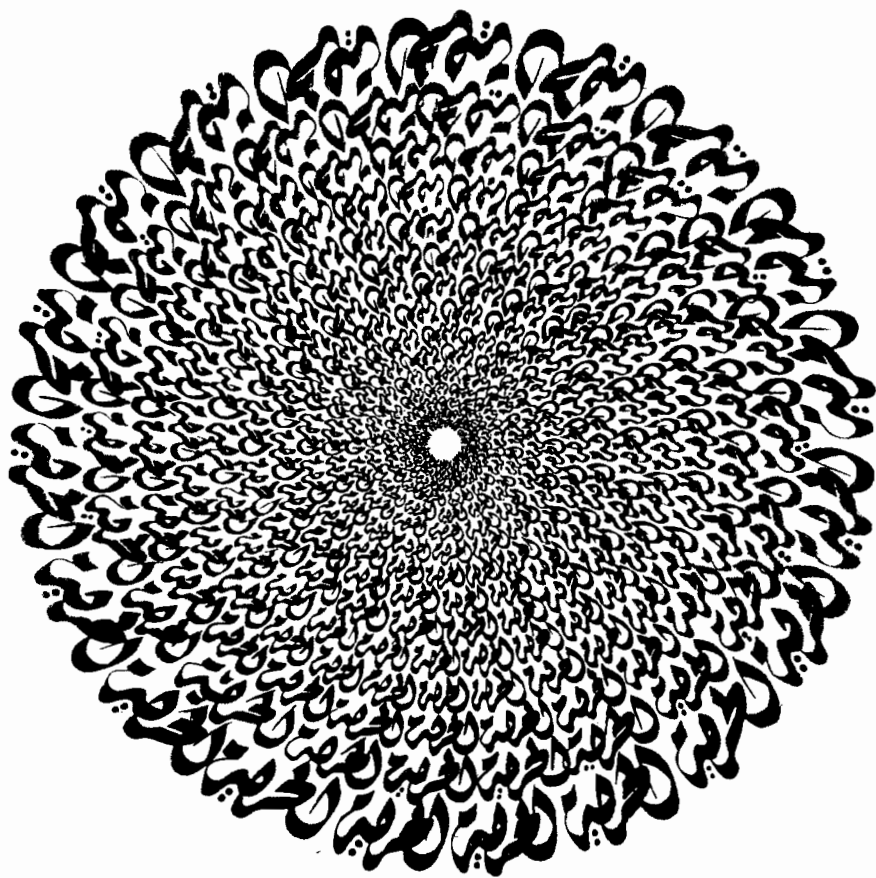
هُوَ الْحَقُّ:

اوست حق. اوست خدا. (جمله اسمی) که برای تبرک در آغاز مشق نوشته

می شود. (۱)

هُوَ الْمَطْلُوبُ: اوست مراد. (جمله اسمی) (۲۶)

[معمولاً در آغاز قطعات، سیاه مشق یا چلیپا نوشته می شود.]



کلمه (الحزیه = آزادی) به خط دیوانی: حسن المسعودی



یاء کشیده ← یاء معکوس
یاء معکوس:

هرگاه حرکت قلم در حرفِ (ی) از راست به چپ نبوده و مخالفِ این جهت باشد. در خط نستعلیق آن را (یاء) کشیده نیز گویند. (۱)
یک دانگ مشقی:

قلمی که نوکِ آن دو تا دو و نیم میلیمتر پهنا دارد و برای سیاه مشق، قطعه نویسی و مشق به کار می‌رود. (۱)

یک دوّم قلم ← نیم قلم

یک سوم قلم:

برای نوشتن بخش‌هایی از حروف و کلمات بکار می‌رود که باریک‌تر از نیم قلم و پهن‌تر از نیش قلم باشند. (۱)

کتابنامه

(به ترتیب شماره‌های استفاده شده)

مشخصات مراجع

کُد مرجع

(۱) نویسنده کتاب

(۲) واژه‌نامه مصوّر هنرهای تجسمی (معماری، پیکره‌سازی، نقاشی) انگلیسی به فارسی و برعکس - پرویز مرزبان، حبیب معروف - انتشارات سروش - تهران، ۱۳۶۵

(۳) اصول نگاهداری و بازیابی مدارک فارسی - احمد میرزاده - انتشارات سروش - تهران ۱۳۵۸

(۴) خوشنویسی و فرهنگ اسلامی - آن ماری شیمیل - ترجمه دکتر اسدالله آزاد - انتشارات آستان قدس رضوی - مشهد، ۱۳۶۸

(۵) سبک‌شناسی (در سه جلد) - محمد تقی بهار (ملک الشعراء) - انتشارات امیرکبیر - تهران، (چاپ پنجم) ۱۳۶۹

(۶) فرهنگ اصطلاحات و واژگان هنرهای تجسمی (نقاشی، گرافیک، مجسمه‌سازی، معماری، سفالگری) انگلیسی به فارسی - محسن کرامتی - نشر چکامه - تهران، ۱۳۷۰

(۷) زندگانی و آثار عمادالکتاب - علی راهجیری - کتابخانه مرکزی - تهران، (چاپ دوم) ۱۳۶۲

(۸) راهنمای خواندن انواع خطوط کوفی (بر روی سکه‌ها، کتیبه‌ها، کتب، سفال، فلزکاری و غیره) - محمد مشیری - انتشارات اشرفی - تهران، ۱۳۵۴

(۹) فصلنامه هنر - شماره یک تا بیست، تهیه شده در فرهنگسرای نیاوران - تهران، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۹

(۱۰) ماهنامه هنر و مردم - شماره یک تا صد و هشتاد و یک - وزارت فرهنگ و هنر - تهران، ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶

(۱۱) کتابشناسی نسخه‌های خطی - دکتر مهدی بیانی

(۱۲) احوال و آثار خوشنویسان (در چهار جلد) - دکتر مهدی بیانی - انتشارات علمی - تهران، (چاپ دوم)، ۱۳۶۳

(۱۳) رساله قانون الصّور - از کتاب رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته.

۱۴) یادنامه محمد رضا کلهر - انتشارات انجمن خوشنویسان ایران - تهران، (چاپ دوم) ۱۳۶۸

۱۵) مناقب هنروران - مصطفی عالی افندی - ترجمه دکتر توفیق ه. سبحانی - انتشارات سروش - تهران، ۱۳۶۹

۱۶) فرهنگ بیان اندیشه‌ها - دکتر محسن صبا - نشر فرهنگ - تهران، ۱۳۶۶

۱۷) تذکره خط و خطاطان - میرزا حبیب اصفهانی - ترجمه رحیم چاوش اکبری - کتابخانه مستوفی - تهران، ۱۳۶۹

۱۸) تاریخ صنایع ایران - دکتر ج. کریستی ویلسن - ترجمه عبدالله فریار - انتشارات فرهنگسرا - تهران

۱۹) تذکره خوشنویسان معاصر - علی راهگیری - انتشارات امیرکبیر - تهران (چاپ دوم) ۱۳۶۴

۲۰) تعلیم خط - حبیب الله فضایی - انتشارات سروش - تهران، (چاپ ششم) ۱۳۷۰

۲۰/۱) رساله - ضیاء الدین محمد یوسف - برگرفته از کتاب تعلیم خط

۲۰/۲) رساله خط - از کتاب رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته.

۲۰/۳) گلزار صفا - صیرفی (تألیف بسال ۹۵۰ ه. ق) - از کتاب رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته.

۲۱) اطلس خط - حبیب الله فضایی - انتشارات مشعل اصفهان، (چاپ دوم) ۱۳۶۲

۲۲) تذکرة الخطالین (مسمی به امتحان الفضلاء) (در دو جلد، به خط نسخ) - میرزا سنگلاخ - به کوشش غلام ابی عبدالله الحسین منشی، به خط محمد علی بن جلیل

تبریزی - تبریز، ۱۲۹۱ ه. ق

(۲۲/۱) رساله صراط السطور - سلطان علی مشهدی - ضمیمه کتاب تذکرة الخطاطین.

(۲۲/۲) رساله مداد الخطوط - میر علی هروی - ضمیمه کتاب تذکرة الخطاطین.
(۲۲/۳) رساله آداب المشق - باباشاه اصفهانی و منسوب به میر عماد قزوینی - با مقدمه محمد شفیع لاهوری - مجله اورینتل کالج، دوره ۲۶، ش ۳ - لاهور، ۱۹۵۰ م.

(۲۳) کتابشناسی نگارگری ایران (از آغاز تا هزار و سیصد و پنجاه و هفت خورشیدی) - محمد گلبن - نشر نقره - تهران، ۱۳۶۳

(۲۴) کتابشناسی زبان و خط - محمد گلبن - مرکز اسناد فرهنگی آسیا - تهران، ۱۳۵۶

(۲۵) لغتنامه دهخدا - علامه علی اکبر دهخدا - تهران، ۱۳۲۵ تا ۱۳۶۰

(۲۶) فرهنگ فارسی (در شش جلد) - دکتر محمد معین - انتشارات امیرکبیر - تهران، (چاپ هشتم) ۱۳۷۱

(۲۷) فرهنگ عربی به فارسی لاروس - دکتر خلیل جُرّ - ترجمه دکتر سید حمید طبیبیان - انتشارات امیرکبیر - تهران، (چاپ سوم) ۱۳۷۰

(۲۸) دایرةالمعارف فارسی (در دو جلد - الف تا لام) - به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب - انتشارات فرانکلین - تهران، ۱۳۴۵

(۲۹) فرهنگ غیاث اللغات و چراغ هدایت - بکوشش منصور ثروت - انتشارات امیرکبیر - تهران، ۱۳۶۳

(۳۰) برهان قاطع (در پنج جلد) - محمد حسین بن خلف تبریزی - بکوشش دکتر محمد معین - انتشارات امیرکبیر - تهران، (چاپ پنجم) ۱۳۶۲

(۳۱) گلستان هنر - قاضی میر احمد بن شرف الدین حسین منشی قمی - بکوشش احمد سهیلی خوانساری - کتابخانه منوچهری - تهران، (چاپ سوم) ۱۳۶۶

(۳۱/۱) فهرست اسامی و آثار خوشنویسان قرن دهم هجری قمری و نقد و بررسی «گلستان هنر» - فیروز منصوری - نشر گستره - تهران، ۱۳۶۶
(۳۲) صحافی و جلد‌های اسلامی - دانکن هالدین - ترجمه هوش آذر آذرنوش - انتشارات سروش - تهران، ۱۳۶۶

(۳۳) راهنمای صنایع اسلامی - س. م، دیماند - ترجمه عبدالله فریار - انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، (چاپ دوم) ۱۳۶۵

(۳۴) نامه دانشوران - نوشته جمعی از فضلا و دانشمندان دوره قاجار - مطبوعاتی دارالفکر - قم

(۳۵) لغات و اصطلاحات فن کتابسازی (همراه با اصطلاحات جلدسازی، تذهیب، نقاشی) - مایل هروی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۳

(۳۵/۱) رساله سواد الخط (رسم الخط) - معجون رفیقی هراتی - از کتاب رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته.

(۳۶) فصلنامه چلیپا - شماره یک تا سه - تهران، ۱۳۷۰

(۳۷) پیدایش خط و خطاطان - عبدالمحمد ایرانی - انتشارات فرهنگسرا - تهران

(۳۸) تشعیر در هنرهای کتاب آرایی - اردشیر مجرد تاکستانی - انتشارات فرهنگسرا - تهران، ۱۳۷۱

(۳۹) نفایس الفنون فی عرایس العیون - علامه شمس الدین محمد بن محمود آملی (قرن هشتم) - کتابفروشی اسلامیة - ۱۳۷۷ ه. ق

- (۴۰) فهرست نمایشگاه خطوط خوش نستعلیق کتابخانه ملی - دکتر مهدی بیانی - کتابفروشی علمی و شرکاء - تهران، ۱۳۲۸
- (۴۱) ثلث نویسی (آثار حامدالامدی - حاج مصطفی حلیم - حافظ صائم - محمد هاشم بغدادی) - انتشارات فرهنگسرا - تهران.
- (۴۲) هنر اسلامی - کارل. جی. دوری - ترجمه رضا بصیری - انتشارات فرهنگسرا - تهران، (چاپ دوم) ۱۳۶۸
- (۴۳) اصول و قواعد خطوط سته - فتح الله بن احمد بن محمود سبزواری - از کتاب رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته.
- (۴۴) تاریخ زبان فارسی (در سه جلد) - دکتر پرویز ناتل خانلری - نشر نو - تهران، (چاپ چهارم) ۱۳۶۹
- (۴۵) سیر تاریخ نقاشی ایرانی - لورنس بینون - ج. و. س. ویکلینسون - باذیلگری - ترجمه محمد ایرانمنش - انتشارات امیر کبیر - تهران، ۱۳۶۷
- (۴۶) طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران - محمود ماهرالنقش - انتشارات موزه رضا عباسی - تهران، ۱۳۶۱
- (۴۷) احوال و آثار نقاشان قدیم ایران (و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی) - محمد علی کریم زاده تبریزی - لندن، ۱۳۶۳ (ه. ش)
- (۴۸) گنجینه خطوط (در سه جلد) علما، شعرا، دانشمندان، خوشنویسان چیره دست و معاصران - فخرالدین نصیری امینی - تهران، ۱۳۶۷
- (۴۹) تاریخ خط - آلبرتین گاور - ترجمه عباس مخبر، کوروش صفوی - نشر مرکز - تهران، ۱۳۶۷

۵۰) فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول - شمیم شریک امین - فرهنگستان ادب و هنر ایران - تهران، ۱۳۵۷

۵۱) گل و بوته در هنر اسلامی - جهان اینانلو، مهران صدرالسادات - انتشارات آستان قدس رضوی - مشهد، ۱۳۶۷

۵۲ - مجموعه دکتر مهدی بیانی - نشر امین، ۱۳۶۳

۵۳ - حالات هنروران - دوست محمد (کتابدار بهرام میرزای صفوی) - بکوشش محمد عبدالله جغتایی - لاهور، پاکستان، ۱۹۳۶ م.

۵۴) مروری بر صنایع دستی ایران - م. حسن بیگی - انتشارات ققنوس - تهران، ۱۳۶۵

۵۵) تاریخ هنر - ه. و. جنسن - ترجمه پرویز مرزبان - انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، (چاپ دوم) ۱۳۷۰

۵۷) نقش‌های هندسی در هنر اسلامی - عصام السعید، عایشه پارمان - ترجمه مسعود رجب نیا - انتشارات سروش - تهران، ۱۳۶۳

۵۸) نقش و نگارهای ایرانی - علی دولتشاهی - انتشارات سروش - تهران، ۱۳۶۷

۵۹) راهی ازین بست (در باره خط فارسی) - دکتر مظاهر مصفا - چاپ اتحاد - تهران، ۱۳۴۳

۶۰) فرهنگ کامل انگلیسی فارسی (در پنج جلد) - عباس آریانپور کاشانی - انتشارات امیرکبیر - تهران، (چاپ پنجم) ۱۳۷۰

۶۱) راحة الصدور و آية السرور (تاریخ آل سلجوقی) - محمد بن علی بن سلیمان الراوندی - بکوشش محمد اقبال - انتشارات امیرکبیر - تهران، (چاپ دوم) ۱۳۶۴

(۶۲) تاریخ صنایع ایران (پس از اسلام) - دکتر زکی محمد حسن - ترجمه محمد علی خلیلی - انتشارات اقبال - تهران، ۱۳۶۶

(۶۳) صحافی سنتی (مجموعه پانزده گفتار و کتابشناسی) - بکوشش ایرج افشار - انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد - تهران، ۱۳۵۷

(۶۴) نقد و تصحیح متون - نجیب مایل هروی - انتشارات آستان قدس رضوی - تهران، ۱۳۶۹

(۶۵) فرهنگ جامع چاپ و نشر - ترجمه و تألیف علیرضا پورممتاز - انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، ۱۳۷۲

(۶۶) رسالة الخط والقلم - المنسوبة الى ابن قتيبة (المتوفى سنة ۲۷۶ هـ. ق) - تحقيق: الدكتور حاتم صالح الضامن - مؤسسه الرسالة بيروت - الطبعة الثانية، ۱۹۸۹ م.

(۶۷) رسالة الخط العربي - تأليف: العلامة الشيخ احمد رضا، تحقيق: الدكتور نزار احمد رضا - دارالرائد العربي - الطبعة الاولى، بيروت، ۱۹۸۶ م.

(۶۸) قواعد الخط العربي - هاشم محمد الخطاط - عالم الكتب بيروت، ۱۹۸۶ م.

The Arts of Persia - (۶۹)
Yale University Press New Haven & London, 1989

Persian Illustrated Manuscripts- (۷۰)
Published by the Trustees of the British Museum Oxford - 1973

Masterpieces of Persian Art - (۷۱)
Greenwood Press, Publishers Westport, Connecticut, 1970, U. S. A.

فلسفه نامه

فارس به خطیر

arabesque	آرابسک (۱)
ornamental	آرایشی، تزینی (۶)
primer	آستر (۲)
	آستر، آستر بدرقه، جلد اندرونی (۳۲)
doublure	
prime	آستر زدن (۶)
priming	آستر زنی (۶)
surface Paint	آستر نقاشی (۲)
initiator	آغازگر (۲)
	آگهی تبلیغاتی (مخفف یا علامت اختصاری) (۶)
ab (advertisement)	
poster	آگهی مصور، پوستر (۵۵)
size	آهار (۲)
starch for paper	آهار (۴)

ا

creation from nothing	ابداع (۴)
innovator	ابداعگر (۲)
marbling	ابر و باد سازی (۶)
	ارسال (۴)
swinging of the long ends	
master	استاد (۴)
artisan	استادکار (۲)
magistra	استادکار (۲)
myth	اسطوره (۲)
allegorical	استعاری (۲)
technique	اسلوب (۲)
splatter	اسلوب نقطه پاشی: (۶)
	استفاده از قلم‌مو یا مسواک آغشته به رنگ رقیق و پاشیدن نقطه‌های ریز و درشت بر کاغذ یا بوم با ضربه زدن به

آ

watercolour	آبرنگ (۲)
acquarello	آبرنگ (۵۱)
	آبرنگ جسمی، آبرنگ پوششی (۶)
gouache	
wash drawing	آبرنگ رقیق (۲)
gouache	آبرنگ غلیظ [گواش] (۲)
ebong	آبنوس (۲)
blue Green	آبی رنگاری (۲)
sapphire blue	آبی سیر (۲)
ultra marine	آبی لاجوردی (۲)
glazed brick	آجر مینا (۵۶)
ornament	آذین (۲)
patera	آذین تونجی (۲)
	آذین گل چهار پر، آذین برگ چهار
quatrefoil	برگچه‌ای (۳۲)
rosette	آذین گام سرخی (۲۲)

primed canvas	بوم آستر شده، بوم آهار شده (۶)
priming	بومسازی (۲)
expressive	بیانگر (۲)
expression	بیان هنری (۲)

پ

papyrus	پاپیروس (۲ و ۴)
	پادشاه قلم (۴)
empror of the pen	پاشنه (قلم مو) (۶)

heel (of a brvsh)

artgvm	پاک کن طراحی (۶)
	پانتوگراف، نقاله طراحی (۶)

pantograph

finish , finishing	پرداخت (۲)
rendering	پرداخت (۲)

polishing

burnisher

canvas

easel painting

prgar (۲ و ۶)

compasses (pair of)

parchment

dynamic

statue

ت

impression

ply

texture

stglization

بدنه قلم مو و یا کشیدن بغل چاقو بر موهای مسواک.

arabesque

signs of declension

atomizer

adaptation

cut Pattern

polychromatic

decadence

abstraction

static

ب

reconstruction

archeology

texture

detail

بخشی از اثر: (۶)
که معمولاً بصورت بزرگنمایی شده به چاپ می‌رسد.

pastiche

بدون سیریف [دنباله تزئینی حروف

sans serif

برق، جلا، لعاب صوفی، لعاب زرین:

luster

نوعی لعاب نازک و معمولاً متالیک که

در کاشی‌ها و سفالینه‌های ایرانی بکار

می‌رفته است.

برگ اول یا آخر کتاب (۳۲)

end - paper

foliated

برگدار (مُورَّق) (۴)

برگردان روی لبه صفحات کتاب، لولا

fore - edge flap

print تصویر چاپی، باسمه (۵۵)
drawing تصویر خطی (۲)
illustrator تصویرگر: (۶)
هنرمندی که نشریات یا کتب را به تصویر بیاورد.
pencil drawing تصویر مدادی (۲)
picture - writing تصویرنگاری (۲)
pictorial تصویری (۲)
contrast تضاد (۲)
optical balance تعادل بصری (۶)
تعليق، نستعلیق (۴)
the hanging style
counterchange تغییر متقابل (۶)
interpret تغییر هنری (۶)
symmetry تقارن (۲)
تقارن پویا، تقارن دینامیک. (۶)
dynamic symmetry
تقسیم طلایی (۶)
golden mean/~ section
تک رنگ (۶ و ۲)
monochrome/ monochromatic
lavis تکرنگ آبکی (۲)
allegory تمثیل (۲)
allegorical تمثیلی (۲)
statue تندیس، مجسمه (۱)
توقيع (۴)
registration document
chancellery script توقيع (۴)
mat knife تیغ مقوالبُری، تیزبُر (۶)
ث
light fast ثابت (۶)

خلاصه سازی شکل‌های طبیعی و بازنمایی آنها به صور و شکل‌های شناخته شده و قراردادی.
abstraction تجرید (۲)
تحریف (ارتفاع بیشتر نیش راست قلم از نیش چپ) (۴)
attempting accuracy تحقیق (۴)
تذهیب، تذهیب‌کاری (۳۲)
illumination تراشیدن، کنده کاری کردن (۵۶)
carve
glyph تراک (۲)
turpentine تریانتین (۲)
tracing ترسیم (۲)
setting ترسیع (۲)
incrustation ترصیع (۲ و ۵۵)
crackle ترک خوردن رنگ (۶)
ترکیب، ترکیب‌بندی [ترکیب هنری]
composition (۳۲)
ترکیب، شکل (۳۲)
synthetism ترکیبگری (۲)
ruling pen ترلینگ (۶)
decoration تزیین (۲ و ۳۲)
تزیین ساده، قلم کاری ساده (نقش اندازی با ابزار بدون رنگ) (۳۲)
blind tooling
تزیین گل و بوته (۳۲)
floral decoration
تزیین گوشه جلد، لچک، لچکی (۳۲)
corner - piece
ornamental تزیینی، آرایشی (۶)
illustration تصویر چاپی (۲)

gold ind

چ

impression

چاپ (۲)

offset

چاپ افست (۲)

cyanotype

چاپ اوزالید (۲)

blueprint

چاپ اوزالید (۲)

relief printing

چاپ برجسته (۶)

silk - screen

چاپ پارچه‌ای (۲)

چاپ چوبی (۲)

wood - engraving

woodcut

چاپ چوبی (۲)

xylography

چاپ چوبی (۲)

چاپ چهار رنگ (۲)

four - colour process

battik

چاپ روی پارچه (۲)

mezzotint

چاپ سایه روشن (۲)

typography

چاپ سُربی (۲)

چاپ سنگی، چاپ مسطح (۲ و ۶)

lithography

چاپ سیلک، چاپ توری (۶)

silk screen (serigraphy)

metallography

چاپ فلزی (۲)

engraving

چاپ گود (۲)

intaglio

چاپ گود (۲)

چاپ مُسطح (۲ و ۶)

planographic printing

drypoint

چاپ مسی (۲)

chalcography

چاپ مسی (۲)

cadre

چارچوب (۲)

stretcher

چارچوب بوم (۲)

left writer

چپ‌نویس (۴)

fixative

ثابت‌کن، تثبات (۶)

"one third", cursive, round hand

ثالث (۴)، cursive

ج

mature

جا افتاده، پخته (۶)

(درباره شیوه و طرز کار هنری)

جارویی شدن [نوک قلم مو] (۶)

splay

trupueur

جاعل هنری (۶)

grid

جدول بندی، چهارخانه (۶)

جزء، بخش (از یک اثر هنری) (۲ و ۶)

detail

plastic

جسمی (۲)

جعل اثر هنری، قلب سازی (۲ و ۵۵)

forgery

varnish

جلا، روغن جلا (۵۵)

جلای خوشنویسی (۶)

calligra - cote

جلای لاک و الکلی (۲)

shellack varnish

the large from of

جلی (۴)

calligraphic styles

breadth

جولان قلم (۲)

stain

جوهر: (۶)

رنگی که بطور کامل در حلال خود حل شود و جرمی از آن باقی نماند. رنگ رقیق.

جوهر چاپ سنگی (۶)

lithographic ink

mordant

جوهر خورنده (۲)

جوهر طلایی، مرکب طلایی (۶)

حروف آماده تابلونویسی (۶)
display letters
حروف برگردان (۶)
pressure - sensitive letters
square letters حروف بنایی (۲)
type حروف چاپی (۲)
typesetting حروفچینی (۲)
lettering حروفچینی (۲)
حروفچینی ماشینی (۶)
machine composition
uncia حروف خمیده لاتینی (۲)
حروف خوابیده [حروف مَوْرَب، کج]
italics (۲)
(حروف) دامن دار (۴)
with a train (letters)
lettering حروفسازی (۳)
types حروف سری (۱)
حروف سیاه [حروف پر رنگ] (۲)
boldfaces, Bold letters
gematria حساب حُجَمَل (۴)
royalty حق تألیف اثر: (۶)
حق چاپ، حق تکثیر (۶)
reproduction right
engraver حکاک (۲)
engraving حکاکی، کنده کاری (۳۲)
حکاکی تیزابی برجسته (۶)
relief etching
حکاکی تیزابی سوزنی، چاپ تیزابی
etching سوزنی (۶)
حکاکی تیزابی عمیق (۶)
deep etch
حکاکی شده، قلم کنی شده، نقر شده

چپ نویسی (۴)
writing in mirror script
چرخه رنگ، دایره رنگ (۶)
colour wheel
چرم قالب نقش کوبی شده (۳۲)
block - pressed leather
چسب (۲)
size
چسب (۲)
glue
چسب نقشه کشی (۶)
drafting tape
چسب ورق چسبانی (۶)
mountant
چلیپا (۳)
cross
چلیپا (۲)
crucifix
چلیپا شکل (۲)
cruciform
چلیپایی (۲)
cruciform
چهارلا (۲)
four - ply
چهره پرداز، شبیه ساز (۶)
portrait painter
چیره دستی (۲)
craftsmanship
چیره دستی (۲)
facility
چیره دستی هنری (۲)
virtuosity
ح
حاشیه، حاشیه مقوایی کدر (درباره
رنگ) (۶)
mat
حاشیه، محدوده (۳۲)
outline
حاشیه تزئینی (۳۲)
frieze
حاشیه تزئینی (۲)
limbus, limbo
حاشیه جدول بندی شده (۳۲)
ruled margin
حاشیه منقوش (۳)
register
حامی هنر، هنرپروز (۶)
patron
حرکت (۶)
motion

ruling خط کشی (۱)
 خط کوفی شطرنجی (مستطیلی) (۴)
 rectangular kufi script
 خط کوفی مربعی (۴)
 square kufi script
 datum line خط مبنا (۲)
 chain script خط مسلسل (۴)
 خط معکوس (۴)
 inverted script [mirror script]
 خط معکوس، خط آینه‌ای [برگردان،
 متعکس، نوعی خط مثنی یا توأمان که
 در اصطلاح خطاطان عثمانی «آینه‌لی»
 mirror script گویند] (۴)
 script for خط مؤامرات (۴)
 correspondence between
 amirs
 cuneiform خط میخی (۵۵ و ۲) /
 خط ناخنی (۴)
 script engraved with fingernail
 خط - نقاشی (۴)
 calligraphic painting
 bottled line خط نقطه‌چین (۲)
 خطوط دیوانی (۴)
 chancellery scripts
 crescent script خط هلالی (۴)
 the small hand of خفی (۴)
 calligraphic styles
 papier maché خمیر کاغذ (۲)
 خوشنویس، خطاط (۴)
 calligrapher
 calligraphy خوشنویسی (۴)
 خوشنویسی قلم مویی (۱)

incised (۳۲)
 حک و اصلاح کاری، رتوش کاری (۶)
 retouching
 medium حلال رنگ (۲)
 wreath حلقه گل (۲)
 russet حنایی (۲)
 fouve حنایی (۲)
 حواشی مزین، تشعیر (۳۲)
 florally decorated borders

خ

inlay خاتم‌بندی (۲)
 marquetry خاتم‌بندی (۲)
 inlaid work خاتم‌ساخت (۲)
 خاتم‌کاری، خاتم‌بندی (۲ و ۵۵)
 inlaid work/inlay
 intarisa خاتم‌کاری رنگارنگ (۲)
 drier, dryer خشک کن (۲)
 script خط [نوشته] (۲)
 writing خط (۴)
 calligraphy خطاطی (۲)
 horizon line خط افق: (۶)
 در عمق‌نمای (پرسپکتیو) مسیر افقی
 مستقیمی است که نگاه ناظر می‌پیماید.
 به «خط دید» هم موسوم است.
 hatching خط پرداز (۲)
 خط چپ (۴)
 (script) from left to right
 arabesque خط دورگیر (۲)
 "broken" script خط شکسته (۴)
 t - square خطکش T (۲)
 drawing lines خط کشی (۱)

می‌دارند. با این روش می‌توان در هر حرکت قلم، پرده رنگ‌های متنوعی بدست آورد.

retardant دیر خشک کن: (۶)
ماده‌ای که به حلال رنگ اضافه می‌کنند تا زمان خشک شدن رنگ به تأخیر بیفتد. مانند: گلیسیرین (برای آبرنگ) و روغن اسطوخودوس (برای رنگ‌های روغنی).

ر

resin رزین (۲)
pamphlet رساله (۲)
epistle رساله، نامه (۴)
bold cursive hand رقاع (۴)
رُقعَه (۴)

small chancellery script
رُقعَه [تکه کاغذ] (۴)

piece of paper
figure رقم [تصویر] (۲)
symbol رمز (۲)
deciphering رمزگشایی (۴)
tonality رنگ آرایی (۲)
first colour رنگ آستر (۲)
surface paint رنگ آستر (۲)
coloring رنگ آمیزی (۵۵)
tonality رنگ بندی (۶)
colour scheme رنگبندی (۲)
رنگ بی‌رنگ، رنگ بی‌حال: (۶)

pale colour
رنگ روشن و کم مایه یا کم اشباع
rich colour رنگ پرمایه (۲)

brush script

د

handmade دستساخت (۲)
دستگاه چاپ، ماشین چاپ (۶)
printing press
دستگاه چاپ غلطکی (۶)
rotary press
درک تناسب (۲ و ۵۵)

sense of proportion
درک زیبایی (۲)
sense of beauty
درک قالب هنری (۲)

sense of from
دزدی ادبی (۲)
plagiarism
دست‌نویشت (۲)
manuscript
دست‌نویشته جلد شده، نسخه خطی جلد شده (۳۲)
codex

swash (letters) دنباله تزئینی: (۶)
در حروف رومی

flourish دنباله تزئینی: (۶)
در حروف نوشتنی لاتین

inkwell دوات (۴)
decadence دوران انحطاط (۲)

دور [حرکت دوارنی حروف] (۴)
circular stroke

دور حرکت دورانی حروف (۴)
curved line (circular stroke)

double load دور رنگ برداشتن: (۶)
آغشتن قلم مو به دو رنگ مختلف. به این ترتیب که نخست قلم مو را بطور کامل به رنگ مشخصی آغشته می‌کنند و سپس با نوک آن، رنگ دیگری بر

رنگی که بخاطر تأثیر عاطفی آن بکار
رفته باشد، نه برای ارائه واقعیت

subjective colour

رنگ غیر واقعی: (۶)

رنگی که هنرمند، بدون توجه به رنگ
واقعی یا اصلی شیء مورد مشاهده
خود انتخاب کند و بکار برد

painting رنگ کاری (۲)

low - key colour رنگ کدر (۲)

warm colour رنگ گرم (۲)

lacquer رنگ لاک و الکل (۲)

رنگ لاک و الکی (۲)

shellack dye

tempera رنگ لعابی (۲)

distemper رنگ لعابی (۲)

opaque colour رنگ مات (۲)

رنگ ماندگار [ثابت] (۲)

permanent colour

tone رنگمایه (۲)

رنگ متباین، رنگ مؤکد (۶)

accent colour

mild colour رنگ ملایم (۲)

paint رنگ نقاشی (۲)

lift رنگ ورچیدن (۶)

رنگ‌های اصلی (۶ و ۲)

primary colours

رنگ‌های پودری: (۶)

powder colours

که با حلال مناسب مخلوط می‌کنند و
آبرنگ یا رنگ روغنی نقاشی بدست
می‌آورند.

cool colours رنگ‌های سرد (۶)

رنگ پرمایه، رنگ قوی (۶)

intense colour

pale colour رنگ پریده (۲)

brilliant colour رنگ تابناک

[رنگ براق، جلادار] (۲)

bright colour رنگ تابناک (۲)

tempera رنگ تمپرا (۵۱)

intense colour رنگ تند (۲)

dark color رنگ تیره (۲)

permanent colour رنگ ثابت (۲)

dye رنگ جوهری (۲)

emotional colour رنگ حسی

pastel - shade رنگ خفیف (۲)

muted colour رنگ خفیف (۲)

pale colour رنگ خفیف (۲)

light colour رنگ روشن (۲)

oil paint رنگ روغن نقاشی (۲)

oil paint رنگ روغنی (۲)

paint remover رنگ‌زد (۲)

bleaching رنگ‌زدایی (۲)

vivid colour رنگ زنده (۶ و ۲)

cold colour رنگ سرد (۲)

cool colour رنگ سرد (۲)

deep colour رنگ سیر (۲)

رنگ شفاف، رنگ روحی (در برابر رنگ

جسمی یا پوششی) (۶ و ۲)

Transparent colour

رنگ ضخیم، رنگ‌گذاری (۵۶ و ۲)

impasto

tan رنگ طبیعی چرم (۲)

رنگ عاطفی، غیرواقعی: (۶)

emotional colour

sweet basil ریحان (۴)
 shape ریخت [شکل] (۲)
 ریزه کاری، نازک قلمی (۵۵)
 delicacy of touch

ز

vitriol زاج (۲)
 alum زاج، زاج سفید (۲ و ۳۲)
 outline زُبده (۲)
 extract زُبده (۲)
 schema زبده نگاشت (۲)
 زرافشان شده (۳۲)

gold - sprinkled
 زراندودکاری، طلاکاری (۲ و ۳۲)

gilding
 gilt زراندود، مطلاً (۲ و ۳۲)
 cadmium زرد تند (۲)
 saffron yellow زرد زعفرانی: (۶)
 رنگی بی ثبات که مصرف آن معمول نیست.

wheat زردکاهی: (۶) سفید زردفام
 buff زردکدر (۲)
 lemon yellow زرد لیمویی (۲)
 ocher, ochre زرد مایل به سرخ (۲)
 goldbeating زرکوبی (۲)

brocade weaving زری بافی (۲)
 gilt زرین (۲)
 saffron زعفرانی (۲)
 emerald زمرد (۲)

type زُمره [نوع] (۲)
 background زمینه (۲)
 ground زمینه (۲)

رنگ‌های فرعی (۲)

secondary colours
 opposites رنگ‌های متقابل (۶)
 رنگ‌های مکمل (۲ و ۶)

complementary colours
 chromatic رنگی (۲)
 solid colour رنگ یکدست (۲)
 wash رنگ یکدست (۲)
 method روش (۲)
 linseed oil روغن بزرگ (۲ و ۶)
 luster, lustre روغن جلا (۲)
 glaze روغن جلا (۲)
 روغن خشخاش (۲ و ۶)

poppy seed oil
 shellack varnish روغن کمان (۲)
 sesame oil روغن کنجد (۲)
 castor oil روغن کرچک (۳)
 surfacing روکش (۲)
 coat روکش (۲)
 book jacket روکش جلد (۶)
 dust jacket روکش جلد (۶)
 dyes رنگ‌های جوهری: (۶)
 رنگدانه‌هایی که بطور کامل حل می‌شوند، شفاف هستند و جرم و ناخالصی ندارند.

replica رونوشت (۲)
 facsimile رونوشت (۲)
 copy رونوشت (۲)
 رونوشت برابر با اصل (۲)

straightforward copy
 روی کاغذ: (۶) در برابر پشت کاغذ
 flet side

sura headings سرسوره‌ها (۴)
 rubric سر فصل، سر صفحه (۳۲)
 stroke سَرَک (طَرّه، ترویس) (۴)
 model سرمشق (۲)
 pattern سرمشق (۲)
 prototype سرمشق (۲)
 plant glue سریش گیاهی (۲)
 animal glue سریشم (۲)
 hide glue سریشم پوست (۶)
 سریشم پوست خرگوش (۶)
 rabbitskin glue
 fish glue سریشم ماهی (۲)
 serifs سریف: (۶)
 دنباله کوچک یا تزئینی در بالا و پائین
 حروف چاپی لاتین.
 سطح (حرکت مستقیم حروف در برابر
 straight line (stroke) دور) (۴)
 tile سفال (۲)
 terra - cotta سفال (۲)
 pottery سفالگری (۲)
 ceramics سفالگری (۲)
 سفالگری منقوش (۲)
 decorated pottery
 fictile سفالین (۲)
 clay vessel سفالینه (۲)
 pottery سفالینه (۲)
 vase سفالینه (۲)
 zinc white سفیدآب روی (۱)
 white lead سفیدآب سرب (۱)
 numismatics سکه شناسی (۲)
 medal سکه یادبود (۲)
 spiritual chain سلسله (۴)

background زمینه قلمزنی (۲)
 grounding زمینه کاری (۲)
 lifelike زنده نما (۲)
 patina زنگار (۶)
 زنگاری: (۶) سبز آبی روشن
 verdigris
 aesthetics زیبایی شناسی (۲)
 subsoil زیر خاک، زیر خاکی (۲)
 material backing زیر سازی (۳۲)
 زیر سازی، ته رنگ گذاری، زیر رنگ
 underpainting / (۶)
 cartoon زیر طرح (۲)
 ژ
 gelatin ژلاتین (۶)

س

ساقه‌های گل و برگدار (۳۲)

floral stems
 shade سایه، سایه رنگ (۲)
 chiaroscuro سایه روشن (۲)
 light and shade سایه روشن (۲)
 shading سایه زنی (۲)
 smaragd green سبز زمرد فام (۶)
 emerald green سبز زمردین (۲)
 veronese green سبز زمردین (۲)
 olive green سبز زیتونی (۲)
 holy green سبز سیر (۲)
 سبز مایل به آبی (۲)
 viridian green
 style سبک، شیوه (۲ و ۳۲)
 sorkee سُرخ (۲)

palaeography	شناسی (۴)
vermilion	شنگرف: (۶)
	قرمز درخشان مایل به نارنجی
band	شیرازه (۳۲)
binding	شیرازه (۴)
	شیوه قلم خشک، قلم خشک (۶)
dry brush	
void	شیوه متداول، شیوه روز (۶)

ص

	صفحات اول یا آخر کتاب که به داخل جلد چسبانده شده، آستر بدرقه (۳۲)
paper paste - down	
	صفحه ابتدایی کتاب (۳۲)
frontispiece	
	صفحه پایانی کتاب (۳۲)
finispiece	
verso	صفحه سمت چپ (۳۲)
recto	صفحه سمت راست (۳۲)
gum water	صمغابه (۶)
gum arabic	صمغ عربی (۶)
crafts	صنایع دستی (۵۵)
hot pink	صورتی تند (۶)
polishing	صیقل (۶ و ۲)

ط

still life	طبیعت بی جان (۶)
line drawing	طراحی خطی (۶)
	طراحی رنگابه‌ای، طراحی آب مرکبی
pen and wash	(۶)
	طرح، طرح اجمالی، نمودار (۶)
schema	

سلسله خط [شجره‌نامه خط، سلسله شاگردی] (۴)

chain of transmission

سلسله مراتب هنرها (۲)

hierarchy of arts

taste سلیقه، ذوق (۶)

emery سمباده (۲)

سمباده زنی، سمباده کاری (۲)

sanding

traditional سنتی (۲)

سنگ تراشی، کنده کاری سنگی، پیکره‌سازی سنگی (۵۵ و ۶)

stone carving

سنگ چاقوتیزکنی، سنگ سنباده (۶)

sharpening stone

oilstone سنگ چاقوتیزکنی (۶)

سنگ چاقو تیزکنی (۶)

india oil stone

grave stele سنگ مزار (۵۵)

"he sketched it" سَوَاذَه (۴)

سوزن حکاکی تیزابی، قلم حکاکی (۶)

etching needle

easel سه پایه نقاشی (۵۵)

ش

masterpiece شاهکار هنری (۶)

image شبیه، تصویر (۶)

incision in the pen شَق (۴)

handling شگرد، طرز اجرا (۶)

ending curve شمره (۴)

slight curve شمره (۴)

شناخت خطوط باستانی، کهن خط

technique	فن (۳۲)
spring	فنریت قلم مو (۶)
atomizer	فوتک، افشانک (۶)
fixator	فوتک، نمگردپاش (۶)
turquoise	فیروزه‌ای (۶)

ق

قالب مُهرکوبی (۳۲)

block - stamping	
zinnobor	قرمز سنگرف (۶)
"broden" , chancellery	قِرْمَه (۴)
style in ottoman Turkey	
penholder	قلم، بدنه قلم: (۶)
	قسمتی از قلم که نوک قلم در آن جای می‌گیرد.
pen	قلم، خامه (۴)
	قلم انداز (۱)

rapidly and cancessly	
scribblingly	قلم انداز (۱)
airbrush	قلم بادی (۶)
quill	قلم پَر (۶)
penknife	قلمتراش (۱)
boasting chisel	قلم حجاری (۱)
engraving chisel	قلم حکاکی (۱)
graver	قلم حکاکی (۵۶)
pen - case	قلمدان (۴)
rapidograph	قلم راپیدوگراف (۶)
penman	قلمزن (نویسنده) (۱)
quill - driver	قلمزن (نویسنده) (۱)
chasing	قلمزنی روی فلز (۶ و ۵۵)
"dust" script	قلم (غبار) (۴)
	قلم مُحَرَف معتدل (۴)

طرح اجمالی، طرح سردستی (۶)	
yough sketch	
the royal hand sign	طُغْرا (۴)
shading sheet	طلق ترام (۶)
	طومار (۴)
early heavy chancellery script	
scroll	طومار، طوماری، پیچیده (۳۲)

ع

عالم مثال (۴)

the world of imagination	
linen tester	عدسی ترام شمار (۶)
	عدسی کوچک کننده (۶)
reducing glass	
arabesque	عربانه (۱)
arabesque	عربی وار (۱)
	عمق‌نمایی، مناظر و مریا پرسپکتیو:
perspective	(۶)
	ترسیم شیء سه بعدی به همان صورتی که روی صفحه تصویر تشکیل می‌شود.
design elements	عناصر طرح: (۶)
	مانند: خط، شکل، اندازه، ارزش، رنگ، راستا، و بافت.
	عنوان، سرفصل، سرصفحه (۳۲)
rubric	

غ

vnglazed	غیربِزاق، جلا نخورده (۶)
----------	--------------------------

ف

positive space	فضای مثبت (۶)
negative space	فضای منفی (۶)

کاغذ (۱) paper
 کاغذ آتش زده (۴) kindled paper
 کاغذ ابری (۴) marbled paper
 کاغذ ابری (۴) cloud paper
 کاغذ باد (۴) wind - paper
 کاغذ پاستل (۶) pastel paper
 کاغذ پوست گوساله (۵۵) vellum
 کاغذ پوستی، پارشمن (۴) parchment
 کاغذ پوستی، زوروق (۶)
 tissue paper
 کتاب جلد پوستی (۵۶) codex
 کاغذ دست ساز (حروف اختصاری) (۶)
 H . M . P
 کاغذسازی (۱)
 manufacture of paper
 کاغذ شطرنجی (۶)
 quadrille paper
 کاغذ شطرنجی (۶) graph paper
 کاغذ کرافت (۱) kraft paper
 کاغذ مَرَمَری، کاغذ ابر و باد (۶)
 marble paper
 کاغذ مقوایی (۶) pasteboard
 کاغذ مومی (۶) stencil paper
 کاغذ مهره کشیده: (۶)
 vellum paper
 کاغذ کم پرز یا بی پرز.
 کتیبه، خط (۳۲) inscription
 کتیبه نگاری (۴) epigraphy
 کوفی [نوعی خط] (۲) kufic script
 کوفی بنائی (مُعَقَّلَی) (۴)
 architectural kufi

obliquely cut pen
 قلم مو (۴) brush
 قلم مو (۱) painting - brush
 قلم موی آبرنگ (۶) aquatint
 قلم موی بلند حروف نویسی (۶)
 highliner
 قلم موی بلند نوک تیز: (۶) rigger
 که برای ترسیم شاخه‌های درخت و یا
 اجزاء ظریف مشابه آن بکار می‌برند.
 قلم موی قلم‌گیری: (۶)
 script brush
 قلم موی لبه موّرب (۶) cutter
 قلم موی مصنوعی (۶)
 syntetic brush
 قلم موی نگارش (۶)
 lettering brush
 قلم نگارش: (۶) show-card brush
 نوعی قلم موی سمور با سر صاف و
 پهن.
 قلم نوک نمدی، ماژیک (۶)
 felt tip marker
 قلم نی (۴) reed pen
 قلم نی (۱) quill
 قلمه، باریکه قلمی: (۶) stick
 قطعه باریک گچ، زغال و امثالهم که
 چون قلم طراحی بکار رود.
 ک
 کاتب (۴) secretary
 کارخانه کاغذ (۱) paper mill
 کارگاه هنری (۶) studio
 کاشی، آجرکاشی (۶) tile

م
 modulus مأخذ (۲)
 chronogram ماده تاریخ (۴)
 pinwheel ماریچ، ماریچی (۵۶)
 monumental ماندگار (۲)
 innovator مبتکر (۲)
 symmetrical متقارن (۶)
 collection مجموعه آثار هنری (۲)
 collector مجموعه‌دار (۳۲)
 clean copyist مُحَرَّر (۴)
 tortillon محوکن (در طراحی) (۶)
 ink مداد، مرکب (حبر) (۴)
 ebony pencil مداد آبنوسی (۶)
 lead pointer مدادتراش (۶)
 مداد چرب (۶)
 china - mrking pencil
 pastel pencil مداد رنگی گچی (۶)
 مداد کربن، مداد گرافیت (۶)
 graphite pencil
 rounded مُدَوَّر (۴)
 مُدَهَّب، تذهیب شده (۳۲)
 illuminated
 limner مُدَهَّب، مصوِّر: (۶)
 بویژه نقاش تصاویر و چهره‌های ریزنقش.
 مُرَصَّع (گوهرنشان) (۱)
 studded (or inlaid) with jewels
 album leaves مُرَقَّع (۶)
 album مُرَقَّع (۴)
 مُرَقَّع (مرقعه، خرقه صوفیانه) (۴)
 patched Fork
 printer's proof مرکب چاپ (۶)

karmathian kufi کوفی قرمطی (۴)
 کولوفون، صفحه امضا (۳۲)

colophon

palaeography کهن خط شناسی (۴)

گ

گراور تیزابی، چاپ فلزی (۵۵)

etching

pouncing گرده برداری سوزنی (۶)

floriated گلدار (مُزَهَّر) (۴)

ferrule گلوئی قلم مو (۶)

گوآش، آبرنگ پوششی، آبرنگ جسمی

gouache (۶)

glycerine گلیسرین (۶)

ل

cobalt لاجوردی (۳)

azure لاجوردی (۳)

lac لاک (۲)

لاک سفید، لاک پوششی (۶)

process white

shellack solution لاک و الکل (۲)

pendentive لچکی (۵۵)

plate لوح (۳۲)

panel لوحه (۳۳)

silk or cotton ball in ليقه (۴)

the ink well

linyin لینین: (۱)

ماده‌ای که الیاف کاغذ را به هم

می‌چسباند ولی پس از مدتی سبب زرد

شدن رنگ کاغذ در برابر نور می‌شود.

gouge مُغَار (۳۲)
 pantheon مقبره مشاهیر ملی (۲)
 مُقَرَّنَس، مقرنس کاری (۲)
 muqarnas
 concave مُقَعَّر (۲)
 مقوای تصویرگری، مقوای مصوّر سازی (۶)
 illustration board
 sandboard مقوای سنباده (۶)
 whiting مِلّ: (۶)
 نوع نامرغوبی از کربنات کلسیم طبیعی (chalk) که برای ساختن بتونه بکار می‌برند. و یا به عنوان پرکننده (filler) به چسبگچ (gesso) و رنگ‌های ارزان قیمت می‌افزایند.
 lime white مِلّ، سفید ضد قلیا (۶)
 marquetry مُتَبَتَّکاری (۲)
 منظره سازی (۲)
 landscape painting
 موازنه عناصر هنری (۲)
 equilibrium
 intaglio مُهرکَنی (۲)
 stamping مُهرکوبی (۳۲ و ۳)
 bead مُهره (۲)
 burnishing مُهره زنی (۲)
 مُهره کشیدن (۴) (to) burnish
 [جلا دادن، پرداخت کردن، صیقل دادن]
 machine finish مهره کشیده (۶)
 light box میزنور، جعبه نور (۶)
 enamel مینا (۲)
 مینای سیاه، مرکب سیاه قلم، سیاه
 niello قلم‌کاری روی فلز (۶ و ۲)

india ink مرکب چین: (۶)
 مرکب سیاه طراحی
 مرکب حکاکی، مرکب چاپ دستی
 etching ink / (۶)
 مرکب خشک کن (۱)
 blotting - paper
 ink stand مرکبدان (۴)
 dabbing مرکب زنی (۲)
 cursive مستدیر (نسخ) (۴)
 [خط شکسته، روان، پیوسته]
 ruler مُسَطَّر [خط کش] (۴)
 lump مُشْتِه (۲)
 etude مشق، [تمرین] (۶)
 extension of letters مشق (۴)
 مشق [تمرین خط، سیاه مشق] (۴)
 practice
 calligraphy مشق خط (۱)
 مشق خط (۱)
 drills in penmanship
 training مشقی، تمرینی (۱)
 "book", as مُصَحَّف (۴)
 contrasted to scroll, copy of
 the korans or parts of it
 the former مُصَوِّر (۴)
 illustration مُصَوِّر سازی (۲)
 مُصَوِّر سازی، تصویر سازی. تصویر متن
 illustration (۶)
 motif مضمون هنری (۲)
 gilt مُطَّلَا (۲)
 gilding مُطَّلَا کاری (۲)
 inlay/inlaid work مُعَرَّک کاری (۶)
 mosaic work مُعَرَّک کاری (۵۵ و ۲)

اینچ. اطلاق لفظ مینیاتور به نقاشی‌های ایرانی غلط رایج است.
 gouache نقاشی گواش (۲)
 incision نقر، قلم‌کشی (۵۵)
 motif نقش، مایه، نقش و نگار (۵۶)
 basso - rilievo نقش برجسته (۲)
 low relief نقش برجسته (۲ و ۵۵)
 نقش برجسته (۲ و ۵۵)
 bas - relief
 relief نقش برجسته (۶)
 pattern نقش مکرر (۲)
 [نقش، الگو، طرح]
 incised relief نقش منقور (۲)
 نقش منقور بر سنگ (۲)
 coelanaglyphic relief
 chop mark نقش مُهر (۶)
 نقش نیم برجسته (۲)
 mezzo - rilievo
 نقطه، پُنت، قلم‌نوک تیز حجاری (۶)
 point
 summit نقطهٔ اوج (۲)
 pointillism نقطه پرداز (۲)
 gallery نگارخانه، نمایشگاه (۶ و ۲)
 picture gallery نگارخانه (۲)
 pinacotheca نگارخانه (۲)
 art gallery نگارخانه (۵۵)
 نگارش حروف. حروف نوشتنی (۶)
 lettering
 exhibition نمایشگاه (۲)
 نمایشگاه مروری: (۶)
 retrospective exposition
 نمایشگاهی که مجموعه‌ای از آثار

ن

نازک قلمی (۲) delicacy of touch
 نسبت، تناسب (۶) proportion
 نسخه بدل (۲) replica
 نسخه برداری (۲) reproduction
 نسخه چاپی (۲) copy
 نسخه خطی، کتاب خطی، دست‌نوشته
 manuscript (۳۲)
 نسخه خطی روی پوست (۲)
 parchment
 نسخه عین اصل (۲)
 straightforward copy
 نسخه کتاب (۲) copy
 نشان ویژه (۶) emblem
 نشانه (۶) monogram
 نشانه‌های سجاوندی، اِغراب (۴)
 diacritical marks
 نقاشان مکتب ندیده (۲) primitives
 نقاشی آبرنگ (۲) watercolour
 نقاشی با رنگ افشانی (۲)
 tachisme
 نقاشی دیواری (۶) mural
 نقاشی دیواری، دیوار نگاره (۵۵)
 fresco
 نقاشی رنگ روغنی (۲)
 oil painting
 نقاشی روی بوم (۲) canvas
 نقاشی روی سفالینه (۵۵)
 vase painting
 نقاشی ریزنقش: (۶) miniature
 در هنر اروپایی، نقاشی بسیار کوچک
 معمولاً در ابعاد تقریبی ۴×۴ یا ۵×۷

art هنر (۱)
 islamic art هنر اسلامی (۵۶)
 muslim art هنر اسلامی (۵۶)
 modern art هنر امروزی (۲)
 abstract art هنر انتزاعی (۲)
 art for use هنر برای مصرف (۲)
 هنر برای هنر (۲)
 art for art's sake
 هنرشناسی، مهارت هنری (۵۶)
 virtuosity
 folk art هنر عامیانه (۲)
 هنر غیر عینی، هنر غیر شیئی (۶)
 nonobjective art
 هنر معاصر، هنر قرن بیستم. هنر غیر
 modern art تصویری (۶)
 severe style هنر مکتبی (۲)
 artist هنرمند (۲)
 pure art هنر ناب (۲)
 artificer هنرور (۲)
 major arts هنرهای اصلی (۲)
 visual arts هنرهای بصری (۲ و ۶)
 visual arts هنرهای تجسمی (۲)
 plastic arts هنرهای تجسمی (۶)
 هنرهای تزیینی (۲)
 decorative arts
 هنرهای چاپ دستی (۲)
 graphic arts
 هنرهای چاپی، هنرهای گرافیک (۲ و ۶)
 graphic arts
 manual arts هنرهای دستی (۲)
 temporal arts هنرهای زمانی (۲)
 fine arts هنرهای زیبا (۲ و ۶)

بوجود آمده در طول زندگی یک هنرمند
 را در بر بگیرد.
 prototype نمونه اصلی (۲)
 sample نمونه کار (۶)
 initiator نوآور (۲)
 fillet نوار (حاشیه جلد کتاب) (۳۲)
 script نوشتار (۲)
 scriplorium نوشتارخانه (۲)
 palacography نوشتارشناسی (۲)
 inscription نوشته، نقش، کتیبه (۴)
 scroll نوشته طوماری (۲)
 epigraph نوشته یادبود (۲)
 modernism نوگرایی (۲)
 writer نویسنده (۱)
 reed pen نی طراحی (۶)
 indigo نیلی (۲)

و

وَرّاق، نسخه بردار (۴)
 copyist
 ورق کتاب، دو صفحه روبروی هم
 folio (۸) /
 rhythm وزن [ریتیم] (۲)
 weight وزن، سنگینی (۶)
 preparation of وصالی (۴)
 cardboard for album pages
 album page وصالی، قطعه (۴)

ه

هاشور، هاشور زنی (۵۵)
 hatching
 هم اصل (۲)
 analogous
 همانند (۲)
 identical
 همزمان (۲)
 synchronic

applied arts	هنرهای صناعی (۲)
minor arts	هنرهای فرعی (۲)
applied arts	هنرهای کاربردی (۲)
pure art	هنر ناب (۲ و ۵۵)
spacial arts	هنرهای مکانی (۲)

ی

solid	یکدست (۲)
-------	-----------

فلشنامه

انجیسریه فارسی

A

abstract art	هنر انتزاعی (۲)
abstraction	تجريد، انتزاع (۲)
accent colour	رنگ متباین، رنگ مؤکد (۶)
accent colour	
acquarello	آبرنگ (۵۱)
ad (advertisement)	آگهی تبلیغاتی (مخفف یا علامت اختصاری) (۶)
adaptation	اقتباس هنری (۲)
aesthetics	زیبایی‌شناسی (۲)
airbrush	قلم بادی (۶)
album	مُرَقَّع (۴)
album leaves	مُرَقَّع (۶)
album page	وصلی، قطعه (۴)
allegorical	تمثیلی، استعاری (۲)

allegory	تمثیل (۲)
alum	زاج، زاج سفید (۲، ۳۲)
analogous	هم‌اصل (۲)
animal glue	سریشم (۲)
applied arts	هنرهای کاربردی، هنرهای صناعی (۲)
aquatint	قلم‌موی آبرنگ (۶)
arabesque	آرابسک، عربی‌وار، عَرَبِانه (۱)
arabesque	اسلیمی (۲ و ۴)
arabesque	خط دورگیر (۲)
archeology	باستان‌شناسی (۲)
architectural Kufi	کوفی بنائی (مُعَلّی) (۴)
art	هنر (۱)
art gallery	نگارخانه (۵۵)
artgum	پاک‌کن طراحی (۶)
art for art's sake	هنر برای هنر (۲)
art for use	هنر برای مصرف (۲)
artificer	هنرورز (۲)
artisan	استادکار (۲)
artist	هنرمند (۲)
atomizer	فوتک، افشانک (۱)
attempting accuracy	تحقیق (۴)
azure	لاجوردی (۲)

B

background	زمینه، زمینه‌قلمزنی (۲)
band	شیرازه (۳۲)
bas-relief	نقش برجسته (۲ و ۵۵)
basso-rilievo	نقش برجسته (۲)
battik	چاپ روی پارچه (۲)

bead مُهره (۲)
 binding شیرازه (۴)
 bleaching رنگ زدایی (۲)
 blind tooling
 تزئین ساده، قلم‌کاری ساده (نقش‌اندازی
 با ابزار بدون رنگ) (۳۲)
 block-pressed leather
 چرم قالب نقش‌کوبی شده (۳۲)
 block-stamping
 قالب مُهرکوبی (۳۲)
 blotting-paper مرکب خشک‌کن (۱)
 blue green آبی زنگاری (۲)
 bluepuit چاپ اوزالید (۲)
 boasting chisel قلم حجاری (۱)
 bold cursive hand رقاع (۴)
 boldfaces, bold letters
 حروف سیاه [حروف پررنگ] (۲)
 "book", as contrasted to scroll,
 copy of the korans or parts of
 it مُصحف (۴)
 book jacket روکش جلد: (۶)
 پوشش کاغذی که برای تمیز ماندن
 جلد کتاب و همچنین برای ارائه توضیح
 و تبلیغ، درباره خود کتاب، بر جلد آن
 می‌کشند.
 bottled line خط نقطه چین (۲)
 breadth جَوَلان قلم‌مو (۲)
 bright colour رنگ تابناک (۲)
 brilliant colour
 رنگ تابناک [رنگ براق، جلادار] (۲)
 brocade weaving زری بافی (۲)
 "broken", chancellery style in

ottoman Turkey
 قِرمه (۴)
 "broden" script خط شکسته (۴)
 brush قلم‌مو (۴)
 brush script خوشنویسی قلم‌مویی
 buff زردکدر (۲)
 burnisher پرداخت‌کن، [مُهره] (۶)
 burnishing مُهره‌زنی (۲)

C

cadmium زردتند (۲)
 cadre چارچوب (۲)
 calligra-cote
 جلای خوشنویسی (۶)
 calligrapher
 خوشنویس، خطاط (۴)
 calligraphic painting
 خط - نقاشی (۴)
 calligraphy مشق خط (۱)
 calligraphy
 خوشنویسی، خطاطی (۲ و ۴)
 canvas
 نقاشی روی بوم، پرده نقاشی (۲)
 cartoon زیر طرح (۲)
 carve
 تراشیدن، کنده‌کاری کردن (۵۶)
 castor oil روغن کوچک (۲)
 ceramics سفالگری (۲)
 chain of Transmission
 سلسله خط [شجره‌نامه خط، سلسله
 شاگردی] (۴)
 chain script خط مُسلسل (۴)

chalcography	چاپ مسی (۲)	compasses (pair of)	پرگار (۲ و ۶)
chancellery script	توقیع (۴)	configuration	ترکیب، شکل (۳۲)
chancellery scripts		complementary colors	رنگ‌های مکمل (۲ و ۶)
	خطوط دیوانی (۴)	composition	
chasing	قلمزنی روی فلز (۵۵ و ۶)		ترکیب، ترکیب‌بندی [ترکیب هنری] (۳۲)
chiaroscuro	سایه روشن (۲)	concave	مُقعَر [گود] (۲)
china-marking pencil		contrast	تضاد (۲)
	مداد چرب (۶)	cool colour	رنگ سرد (۶ و ۲)
chop mark	نقش مهر (۶)	copy	
chromatic	رنگی (۲)		نسخه چاپی، نسخه کتاب، رونوشت (۲)
chronogram	ماده تاریخ (۴)	copyist	وَرّاق، نسخه‌بردار (۴)
	دور (حرکت دورانی حروف) (۴)	corner-piece	
circular stroke			تزئین گوشه جلد، لچک، لچکی (۳۲)
clay vessel	سفالینه (۲)	counterchange	تغییر متقابل (۶)
clean copyist	مُحَرّر (۴)	crackle	ترک خوردن رنگ (۶)
cloud paper	کاغذ ابری (۴)	crafts	صنایع دستی (۵۵)
coat	روکش (۲)	craftsmanship	چیره دستی (۲)
cobalt	لاجوردی (۲)	creation from nothing	ابداع (۴)
	دست‌نوشته جلد شده، نسخه خطی جلد	crescent script	خط هلالی (۴)
codex	شده (۳۲)	cross	چلیپا (۲)
codex	کتاب جلدپوستی (۵۶)	crucifix	چلیپا (۲)
coelanaglyphic relief		cruciform	چلیپایی، چلیپا شکل (۲)
	نقش منقور بر سنگ (۲)	cuneiform	خط میخی (۵۵ و ۲)
cold colour	رنگ سرد (۲)	cursive	
collection	مجموعه آثار هنری (۲)		مستدیر (نسخ) [خط شکسته، روان، پیوسته] (۴)
collector	مجموعه‌دار (۳۲)	curved line (circular stroke)	
colophon			دور حرکت دورانی حروف (۴)
	کولوفون، صفحه امضا (۳۲)	cut pattern	الگویبری، قَطّاعی (۳۲)
coloring	رنگ آمیزی (۵۵)	cutter	قلم‌موی لبه موّرب (۴)
colour	چرخه رنگ، دایره رنگ (۶)		
wheel			
colour scheme	رنگ‌بندی (۲)		

D

dabbing	مرکب زنی (۲)
dark colour	رنگ تیره (۲)
datum line	خط مبنا (۲)
decadence	دوران انحطاط (۲)
decadence	انحطاط هنری (۲)
deciphering	رمزگشایی (۴)
decorated pottery	سفالگری منقوش (۲)
decoration	تزیین (۲ و ۳۲)
decorative arts	هنرهای تزیینی (۲)
deep colour	رنگ سیر (۲)
deep etch	حکاکی تیزابی عمیق (۶)
delicacy of touch	ریزه کاری، نازک قلمی (۵۵)
delicacy of touch	نازک قلمی (۲)
design elements	عناصر طرح؛ مانند: خط، شکل، اندازه، ارزش، رنگ، راستا و بافت (۶).
detail	بخشی از اثر: که معمولاً بصورت بزرگنمایی شده به چاپ می‌رسد (۲ و ۶)
diacritical marks	نشانه‌های سجاوندی، اعراب (۴)
display letters	حروف آماده تابلونویسی (۶)
distemper	رنگ لعابی (۲)
double load	دورنگ برداشتن: (۶)
	آغشتن قلم‌مو به دورنگ مختلف. به این

ترتیب که نخست قلم‌مو را بطور کامل به رنگ مشخصی آغشته می‌کنند و سپس با نوک آن، رنگ دیگری برمی‌دارند. با این روش می‌توان در هر حرکت قلم، پرده رنگ‌های متنوعی بدست آورد.

doublure

آستر، آستر بدرقه، جلد اندرونی (۳۲)

drafting tape

چسب نقشه کشی: (۶)

نوعی نوار چسب، از جنس کاغذکشی، که از آن برای مهار کردن کاغذ در روی میز طراحی استفاده می‌شود. چسبی است شبیه به چسب کاغذی اما چسبندگی کمتری دارد و به آسانی از روی کاغذ جدا می‌شود.

drawing تصویر خطی (۲)

drawing lines خط کشی (۱)

drier, dryer خشک کن (۲)

drills in penmanship مشق خط (۱)

dry brush

شیوه قلم خشک، قلم خشک (۶)

drypoint چاپ مسی (۲)

dust jacket روکش جلد (۶)

"dust" script قلم (غبار) (۴)

dye رنگ جوهری (۲)

dyes رنگ‌های جوهری: (۶)

رنگدانه‌هایی که بطور کامل حل می‌شوند، شفاف هستند و جرم و ناخالصی ندارند.

dynamic پویا (۲)

dynamic symmetry

تقارن پویا، تقارن دینامیک (۶)

تقارن پویا، تقارن دینامیک (۶)

E

early heavy heavy chancellery

script طومار (۴)

easel سه پایه نقاشی (۵۵)

easel painting پرده نقاشی (۲)

ebong آبنوس (۲)

مداد آبنوسی: (۶)

مداد سیاه مخصوصی که مغز آن

ضخیم‌تر از مدادهای معمولی است و

برای طراحی و کارهای مشابه مناسب

ebony pencil است.

emblem نشان ویژه (۶)

emerald زمرد (۲)

emerald green سبز زمردین (۲)

emery سمباده (۲)

رنگ‌های عاطفی، رنگ حسّی، رنگ

غیر واقعی: (۶)

رنگی که بخاطر تأثیر عاطفی آن بکار

رفته باشد، نه برای ارائه واقعیت.

emotional colour

empror of the pen پادشاه قلم (۴)

enamel مینا (۲)

ending curve شمره (۴)

end-paper برگ اول یا آخر کتاب (۳۲)

engraver حکاک (۲)

چاپ‌گود، حکاکی، کنده‌کاری (۲ و ۳۲)

engraving

engraving chisel قلم حکاکی (۱)

epigraphy

کتیبه نگاری، نوشته یادبود (۲ و ۴)

epistle رساله، نامه (۴)

equilibrium

موازنه عناصر هنری (۲)

etching

حکاکی تیزابی سوزنی، چاپ تیزابی

سوزنی، چاپ فلزی (۵۵ و ۵۶)

etching ink

مرکب حکاکی، مرکب چاپ دستی (۶)

etching needle

سوزن حکاکی تیزابی، قلم حکاکی (۶)

etude مشق، [تمرین] (۶)

exhibition نمایشگاه (۲)

expression بیان هنری (۲)

expressive بیانگر (۲)

extension of letters مشق (۴)

extract رُبده (۲)

F

facility چیره دستی (۲)

facsimile رونوشت (۲)

fauveحنایی (۲)

felt tip marker

قلم نوک نمدی، ماژیک (۶)

ferrule گلوپی قلم‌مو (۶)

fictile سفالین (۲)

figure رقم [تصویر] (۲)

fillet نواری حاشیه جلد کتاب (۳۲)

fine arts هنرهای زیبا (۶ و ۳)

finish پرداخت (۲)

finishing پرداخت (۲)

finispiece صفحه پایانی کتاب (۳۲)

first colour رنگ آستر (۲)

fish glue سریشم ماهی (۲)

fixator فوتک، نمگروپاش (۶)
 flet روی کاغذ (در برابر پشت کاغذ) (۶)
 side
 floral decoration تزئین گل و بوته (۳۳)
 florally decorated borders حواشی مزین، تشعیر (۳۲)
 floral stems ساقه‌های گل و برگدار (۳۲)
 floriated گلدار (مُزَهَّر) (۴)
 دنباله تزئینی: در حروف نوشتنی لاتین
 flourish (۶)
 foliated برگدار (مُوزَق) (۴)
 folio ورق کتاب، دو صفحه روبروی هم (۸)
 folk art هنر عامیانه (۲)
 fore-edge flap برگردان روی لبه صفحات کتاب، لولا (۳۳)
 forgery جعل اثر هنری، قلب سازی (۲ و ۵۵)
 four-colour process چاپ چهاررنگ (۲)
 four-ply چهارلا (۲)
 fresco نقاشی دیواری، دیوار نگاره (۵۵)
 frieze حاشیه تزئینی (۳۲)
 صفحه ابتدایی کتاب (۳۲)
 frontispiece

G
 gallery نگارخانه، نمایشگاه (۲ و ۶)
 gelatin ژلاتین (۶)

gematria حساب مجمل (۴)
 زر اندودکاری، طلاکاری (۲ و ۳۲)
 gilding
 زراندود، مُطَلَا، زرین (۲ و ۳۲)
 gilt
 glaze روغن جلا (۲)
 glazed brick آجر لعابدار (۵۶)
 glue چسب (۲)
 glycerine گلیسرین (۶)
 glyph تراک (۲)
 graph paper کاغذ شطرنجی (۶)
 graver قلم حکاکی (۵۶)
 grave stele سنگ مزار (۵۵)
 grid جدول بندی، چهارخانه (۶)
 ground زمینه (۲)
 grounding زمینه کاری (۲)
 goldbeating زرکوبی (۲)
 golden mean/~ section تقسیم طلایی (۶)
 gold ink جوهر طلایی، مرکب طلایی (۶)
 gold-sprinkled زرافشان شده (۳۳)
 آبرنگ پوششی، آبرنگ جسمی، آبرنگ
 gouache غلیظ [گواش] (۲ و ۶)
 gouge مُغار (۳۲)
 graphic arts هنرهای چاپی، هنرهای گرافیک،
 هنرهای چاپ دستی (۲ و ۶)
 graphite pencil مداد کربن، مدار گرافیت (۶)
 gum arabic صمغ عربی (۶)
 gum water صمغابه (۶)

H

handling (۶) شگرد، طرز اجرا
 handmade (۲) دست‌ساخت
 hatching (۵۵) هاشور، هاشورزنی
 hatching (۲) خطّ پرواز
 heel (of a brush) (۶) پاشنه (قلم‌مو)
 "he sketched it" (۴) سَوَاذَه
 hierarchy of arts

سلسله مراتب هنرها (۲)

hide glue (۶) سریشم پوست

Highliner

قلم موی بلند حروف نویسی: (۶)

نوعی قلم‌موی خطاطی که نوک یا سر آن راست گوشه است و بهترین جنس آن از موی سمور قرمز ساخته می‌شود.

H. M. P

کاغذ دست‌ساز (حروف/اختصاری) (۶)

holy green (۲) سبز سیر

خط افق: (۶) در عمق نمایی (پرسپکتیو) مسیر افقی مستقیمی است که نگاه ناظر می‌پیماید. به «خط دید» هم موسوم است.

horizon line

hot pink (۶) صورتی تند

I

identical (۲) همانند

incised relief (۲) نقش منقور

incision (۵۵) نقر، قلم‌کشی

india ink

مرکب چین، مرکب سیاه طراحی (۶)

indigo (۲) نیلی

inscription (۴) نوشته، نقش، کتیبه

illuminated (۳۲) تذهیب شده

illumination

تذهیب، تذهیب‌کاری (۳۲)

illustration

مُصَوِّر‌سازی، تصویرسازی، تصویر متن، تصویر چاپی (۶ و ۲)

illustration board

مِثْوای تصویرگری، مِثْوای مصوِّر سازی (۶)

illustrator (۶) تصویرگر:

هنرمندی که نشریات یا کتب را به تصویر بیاورد.

ink (۴) مداد، مرکب (چبر)

ink stand (۴) مرگدان

inlay/inlaid work (۶) مُعَرِّق‌کاری

innovator (۲) مُبتکر

image (۶) شبیه، تصویر

رنگ ضخیم، رنگ‌گذاری (۵۶ و ۲)

impasto

impression (۲) تأثیر

impression (۲) چاپ

حکاکی شده، قلم‌کشی شده، نقر شده

incised (۳۲)

incision in the pen (۴) شَقّ

incrustation (۵۵ و ۲) ترصیع

india oil stone

سنگ چاقو تیزکنی (۶)

initiator (۲) آغازگر، نوآور

inkwell (۴) دوات

inlaid work (۲) خاتمساخت

inlaid work/inlay

خاتم‌کاری، خاتم‌بندی (۵۵ و ۲)

inlay	خاتم‌بندی (۲)
innovator	ابدا‌عگر (۲)
inscription	کتیبه، خط (۳۲)
islamic art	هنر اسلامی (۵۶)
intaglio	مُهرکنی (۲)
intaglio	چاپ گود (۲)
intarisa	خاتمکاری رنگارنگ (۲)
intense colour	رنگ تند (۲)
intense colour	رنگ پرمایه، رنگ قوی (۶)
interpret	تفسیر هنری (۶)
inverted script [mirror script]	خط معکوس (۴)
	حروف خوابیده [حروف موّرب، کج]
italics	(۲)

K

karmathian kufi	کوفی قِرمَطی (۴)
kindled paper	کاغذ آتش زده (۴)
kraft paper	کاغذ کرافت (۱)
kufic script	کوفی [نوعی خط] (۲)

L

lac	لاک (۲)
lacquer	رنگ لاک و الکل (۲)
landscape painting	منظره‌سازی (۲)
lavis	تکرنگ آبکی (۲)
lead pointer	مداد تراش (۶)
left writer	چپ‌نویس (۴)
lemon yellow	زرد لیمویی (۲)
lettering	

	نگارش حروف، حروف نوشتنی (۶)
lettering	حروف‌سازی، حروفچینی (۲)
lettering brush	قلم‌موی نگارش (۶)
lifelike	زنده نما (۲)
lift	رنگ ورجیدن (۶)
light and shade	سایه روشن (۲)
light box	میز نور، جعبه نور (۶)
light colour	رنگ روشن (۲)
light fast	ثابت (۶)
limbus, limbo	حاشیه تزیینی (۲)
lime white	میل، سفید ضد قلیا (۶)
	مذَهَب، مصوّر: (۶)
limner	
	بویژه نقاش تصاویر و چهره‌های زیر نقش
line drawing	طراحی خطّی (۶)
linen tester	عدسی ترام شمار (۶)
linseed oil	روغن بزرگ (۶ و ۲)
linyin	لینین: (۱)
	ماده‌ای که الیاف کاغذ را به هم می‌چسباند ولی پس از مدتی سبب زرد شدن رنگ کاغذ در برابر نور می‌شود.
lithographic ink	
	جوهر چاپ سنگی (۶)
lithography	
	چاپ سنگی، چاپ مسطح (۶ و ۲)
low-key colour	رنگ کدر (۲)
low relief	نقش برجسته (۵۵ و ۲)
lump	مُشته (۲)
luster	
	برق، جلا. لعاب صوفی، لعاب زرین: (۶) نوعی لعاب نازک و معمولاً متالیک

که در کاشی‌ها و سفالینه‌های ایرانی بکار می‌رفته است.

luster روغن جلا (۲)

lustre روغن جلا (۲)

M

machine composition

حروف چینی ماشینی (۶)

machine finish مُهره کشیده (۶)

magistra استادکار (۲)

major arts هنرهای اصلی (۲)

manual arts هنرهای دستی (۲)

manufacture of paper

کاغذ سازی (۱)

manuscript

نسخه خطی، کتاب خطی، دست‌نوشته (۲ و ۳۲)

marbleized paper کاغذ ابری (۴)

marble paper

کاغذ مَرَمَری، کاغذ ابر و باد (۶)

marbling ابر و باد سازی (۶)

marquetry مُتَبَتکاری، خاتم‌بندی (۲)

master استاد (۴)

masterpiece شاهکار هنری (۶)

mat حاشیه، حاشیه مقوایی
کِیْدِر (درباره رنگ) (۶)

material backing زیرسازی (۳۲)

mat knife تیغ مقوایی، تیزبر (۶)
جاافتاده، پخته (درباره شیوه و طرز کار

mature هنری). (۶)

medal سکه یادبود (۲)

medium حلال رنگ (۲)

metallography چاپ فلزی (۲)

method روش (۲)

mezzo-rilievo نقش نیم برجسته (۲)

mezzotint چاپ سایه روشن (۲)

mild colour رنگ ملایم (۲)

miniature نقاشی ریزنقش: (۶)

در هنر اروپایی، نقاشی بسیار کوچک

معمولاً در ابعاد تقریبی ۴×۴ یا ۵×۷

اینج. (اطلاق لفظ مینیاتور به نقاشی‌های ایرانی غلط رایج است).

minor arts هنرهای فرعی (۲)

mirror script

خط معکوس، خط آینه‌ای [برگردان،

متعکس، نوعی خط مثنی یا توأمان که

در اصطلاح خطاطان عثمانی «آینه‌لی» گویند] (۴)

model سرمشق (۲)

هنر معاصر، هنر قرن بیستم، هنر غیر

modern art

تصویری، هنر امروزی (۲ و ۶)

modernism نوگرایی (۲)

monochromatic تک رنگ (۲ و ۶)

monochrome تک رنگ (۲ و ۶)

monogram نشانه (۶)

mordant جوهر خورنده (۲)

modulus مأخذ (۲)

monumental ماندگار (۲)

mosaic work مُعَوِّقکاری (۲ و ۵۵)

motif

نقش، مایه، نقش و نگار، مضمون

هنری (۲ و ۵۶)

motion حرکت (۶)

mountant چسب ورق چسبانی (۶)
 muqarnas مقرنس، مقرنس کاری (۲)
 mural نقاشی دیواری (۶)
 muslim art هنر اسلامی (۵۶)
 muted colour رنگ خفیف (۲)
 myth اسطوره (۲)

N

negative space niello فضای منفی (۶)
 مینای سیاه، مرکب سیاه قلم، سیاه
 قلم کاری روی فلز (۶ و ۲)
 nonobjective art هنر غیر عینی، هنر غیر شیئی (۶)
 numismatics سکه شناسی (۲)

O

obliquely cut pen قلم مُحَرَف معتدل (۴)
 ocher زرد مایل به سرخ (۲)
 ochre زرد مایل به سرخ (۲)
 offset چاپ افست (۲)
 oil paint رنگ روغنی، رنگ روغن نقاشی (۲)
 oil painting نقاشی رنگ روغنی (۲)
 oilstone سنگ چاقوتیزکنی (۶)
 olive green سبز زیتونی (۲)
 "one third", cursive, round ثلث (۴)
 hand رنگ مات (۲)
 opaque colour رنگ‌های متقابل (۶)
 opposites تعادل بصری (۶)
 optical balance

ornament آئین (۲)
 ornamental تزئینی، آرایشی (۶)
 outline زُبد (۲)
 outline حاشیه، محدوده (۳۲)

P

paint رنگ نقاشی (۲)
 paint remover رنگ‌زدا (۲)
 painting رنگ کاری (۲)
 painting-brush قلم مو (۱)
 palacography نوشتارشناسی (۲)
 شناخت خطوط باستانی، کهن خط
 palaeography شناسی (۴)
 pale colour رنگ پرده، رنگ خفیف، رنگ بی‌رمق،
 رنگ بی‌حال: رنگ روشن و کم مایه یا
 کم اشباع (۶ و ۲)
 pamphlet رساله (۲)
 panel لوحه (۳۲)
 pantheon مقبره مشاهیر ملی (۲)
 pantograph پانتوگراف، نقاله طراحی (۶)
 paper کاغذ (۱)
 paper mill کارخانه کاغذ (۱)
 صفحات اول یا آخر کتاب که به داخل
 جلد چسبانده شده، آستر بدرقه (۳۲)
 paper paste-down خمیر کاغذ (۲)
 papier maché پاپیروس (۲ و ۴)
 papyrus parchement کاغذ پوستی، پارشمن، پوست، نسخه
 خطی روی پوست (۲ و ۴ و ۳۲)

pasteboard کاغذ مقوایی (۶)
 pastel paper کاغذ پاستل (۶)
 pastel pencil مداد رنگی گچی (۶)
 pastel-shade رنگ خفیف (۲)
 pastiche بدلسازی هنری (۲)
 مُرَقَّع (مرقع، خرقه صوفیانه) (۴)
 patched fork
 patera آذین ترنجی (۲)
 patina زنگار (۶)
 patron حامی هنر، هنرپرور (۶)
 pattern سرمشق، نقش مکرر [نقش، الگو، طرح] (۲)
 pen قلم، خامه (۴)
 pen and wash طراحی رنگابه‌ای، طراحی آب مرکبی (۶)
 pen-case قلمدان (۴)
 pencil drawing تصویر مدادی (۲)
 pendentive لچکی (۵۵)
 penholder قلم، بدنه قلم: (۶) قسمتی از قلم که نوک قلم در آن جای می‌گیرد.
 penknife قلمتراش (۱)
 penman قلمزن (نویسنده) (۱)
 permaneut colour رنگ ماندگار [ثابت] (۲)
 perspective عمق‌نمایی، مناظر و مرایا (۶)
 پرسپکتیو: ترسیم شیئی سه بعدی به همان صورتی که روی صفحه تصویر تشکیل می‌شود.

pictorial تصویری (۲)
 picture gallery نگارخانه (۲)
 picture-writing تصویرنگاری (۲)
 piece of paper [تکه کاغذ] (۴)
 pinacotheca نگارخانه (۲)
 pinwheel ماریچ، ماریچی (۵۶)
 plagiarism دزدی ادبی (۲)
 planographic printing چاپ مُسطَّح (۲ و ۶)
 plant glue سریش گیاهی (۲)
 plastic جسمی (۲)
 plastic arts هنرهای تجسمی (۶)
 plate لوح (۳۲)
 ply تا، لا (۲)
 point نقطه، مُنْط، قلم نوک تیز حجاری (۶)
 pointillism نقطه پرداز (۲)
 polishing پرداخت، صیقل (۲ و ۶)
 polychromatic الوان، رنگارنگ (۶)
 poppy seed oil روغن خشخاش (۲ و ۶)
 portrait painter چهره‌پرداز، شبیه‌ساز (۶)
 positive space فضای مثبت (۶)
 poster آگهی مصور، پوستر (۵۵)
 pottery سفالینه (۲)
 pouncing گرده‌برداری سوزنی (۶)
 powder colours رنگ‌های پودری: (۶) که با حلال مناسب مخلوط می‌کنند و آبرنگ یا رنگ روغنی نقاشی بدست می‌آورند.
 practice مشق (۴)

[تمرین خط، سیاه مشق]
 preparation of cardboard for
 album pages وَصَالی (۴)
 pressure-sensitive letters
 حروف برگردان (۶)
 primary colours
 رنگ‌های اصلی (۶ و ۲)
 prime آسترزدن (۶)
 primed canvas
 بوم آستر شده، بوم آهار شده (۶)
 primer آستر (۲)
 priming آسترزنی، بوم‌سازی (۲ و ۶۵)
 primitives نقاشان مکتب ندیده (۲)
 print تصویر چاپی، باسمه (۵۵)
 printer's proof
 مرگب چاپ: (۶) که در رنگ‌های
 گوناگون و انحصاراً برای مصارف
 چاپی ساخته می‌شود.
 printing press
 دستگاه چاپ، ماشین چاپ (۶)
 process white
 لاک سفید، لاک پوششی (۶)
 proportion نسبت، تناسب (۶)
 prototype سرمشق (۲)
 prototype نمونه اصلی (۲)
 pure art هنرناب (۲ و ۵۵)

Q

quadrille paper کاغذ شطرنجی (۶)
 quatrefoil
 آذین گل چهار پَر، آذین برگ چهار
 برگچه‌ای (۳۲)

quill قلم‌پَر (۱ و ۶)
 quill-driver قلمزن (نویسنده) (۱)

R

rabbitskin glue
 سریشم پوست خرگوش (۶)
 rapidly and canclelessly
 قلم‌انداز (۱)
 rapidograph قلم راپیدوگراف (۶)
 reconstruction بازسازی (۲)
 rectangular kufi script
 خط کوفی شطرنجی (مستطیلی) (۴)
 recto صفحه سمت راست (۳۲)
 reducing glass
 عدسی کوچک کننده (۶)
 reed pen نی طراحی، قلم‌نی (۴ و ۶)
 registration document توقیع (۴)
 register حاشیه منقوش (۲)
 rendering پرداخت (۲)
 replica رونوشت، نسخه بدل (۲)
 reproduction نسخه برداری (۲)
 reproduction right
 حق چاپ، حق تکثیر (۶)
 relief نقش برجسته (۶)
 reproduction right
 حکاکی تیزابی برجسته (۶)
 relief printing چاپ برجسته (۶)
 resin
 زرین (۲)
 دیر خشک‌کن: (۶)
 retardant
 ماده‌ای که به حلال رنگ اضافه می‌کنند
 تا زمان خشک شدن رنگ به تأخیر

بیفتند. مانند: گلیسیرین (برای آبرنگ) و روغن اسطوخودوس (برای رنگ‌های روغنی).

retouching

حک و اصلاح‌کاری، رتوشکاری (۶)

retrospective exposition

نمایشگاه مروری: (۶)

نمایشگاهی که مجموعه‌ای از آثار بوجود آمده در طول زندگی یک هنرمند را در بر بگیرد.

rhythm

وزن [ریتیم] (۲)

rich colour

رنگ پرمایه (۲)

rigger

قلم‌موی بلند نوک تیز: (۶)

که برای ترسیم شاخه‌های درخت و یا اجزاء ظریف مشابه آن بکار می‌برند.

rosette

آذین گل‌سرخ (۳۲)

rotary press

دستگاه چاپ غلطکی (۶)

rough sketch

طرح اجمالی، طرح سردستی (۶)

rounded

مُدور (۴)

royalty

حق تألیف اثر: (۶)

درصدی که ناشر در ازاء فروش هر نسخه از کار به هنرمندی می‌دهد.

ruled margin

عنوان، سرفصل، سرفصله (۳۲)

ruled margin

حاشیه جدول‌بندی شده (۳۲)

ruler

مَسْطَر [خط‌کش] (۴)

ruling

خط‌کشی (۱)

ruling pen

ترلینگ (۶)

russet

حنایی (۲)

S

saffron

زعفرانی (۲)

saffron yellow

زرد زعفرانی: (۶)

رنگی بی‌ثبات که مصرف آن معمول نیست.

sample

نمونه کار (۶)

sandboard sanding

مقوای سنباده (۶)

sans serif

سمباده‌زنی، سمباده‌کاری (۲)

بدون سیریف [دنباله تزئینی حروف لاتین] (۶)

sapphire blue

آبی سیر (۲)

schema

زبده نگاشت، طرح، طرح اجمالی، نمودار (۲، ۶)

scribblingly

قلم‌انداز (۱)

scriplorium

نوشتارخانه (۲)

script

خط، نوشتار [نوشته] (۲)

script brush

قلم‌موی قلمگیری: (۶)

گونه‌ای قلم سمور، با موهای بلند و نوک تیز، که برای کشیدن منحنی‌های طوماری و ترسیم جزئیات ظریف بکار می‌رود.

script engraved with fingernail

خط ناخن (۴)

script for correspondence

خط مؤامرات (۴)

(Script) from left to right

خط چپ (۴)
 scroll
 نوشته طوماری، طومار، پیچیده (۲ و ۳)
 secondary colours
 رنگ‌های فرعی (۲)
 secretary
 کاتب (۴)
 sense of beauty
 درک زیبایی (۲)
 sense of form
 درک قالب هنری (۲)
 sense of proportion
 درک تناسب (۲ و ۵)
 serifs
 سریف: (۶)
 دنباله کوچک یا تزئینی در بالا و پائین
 حروف چاپی لاتین
 sesame oil
 روغن کنجد (۲)
 setting
 ترصیع (۲)
 severe style
 هنر مکتبی (۲)
 shade
 سایه، سایه رنگ (۲)
 shading
 سایه زنی (۲)
 shading Sheet
 طلق ترام (۶)
 shape
 ریخت [شکل] (۲)
 sharpening stone
 سنگ چاقوتیزکنی، سنگ سنباده (۶)
 shellack dye
 رنگ لاک و الکی (۲)
 shellack solution
 لاک و الکل (۲)
 shellack varnish
 روغن کمان جای لاک و الکی (۲)
 show-card brush
 قلم نگارش: (۶)
 نوعی قلم‌موی سمور با سر صاف و پهن
 signs of declension
 اعراب (۴)
 silk or cotton ball in the inkwell
 لپقه (۴)

silk screen (serigraphy)
 چاپ سیلک، چاپ توری، چاپ
 پارچه‌ای (۶)
 size
 چسب، آهار (۲)
 slant
 تحریف (ارتفاع بیشتر نیش راس قلم از
 نیش چپ) (۴)
 slight curve
 شمره (۴)
 small chancellery script
 رُقه (۴)
 smaragd green
 سبز زمردفام (۶)
 solid
 یکدست (۲)
 solid colour
 رنگ یکدست (۲)
 sorkee
 سُرخ (۲)
 spacial arts
 هنرهای مکانی (۲)
 spatter
 اسلوب نقطه پاشی: (۶)
 استفاده از قلم و یا مسواک آغشته به
 رنگ رقیق و پاشیدن نقطه‌های ریز و
 درشت بر کاغذ یا بوم با ضربه زدن به
 بدنه قلم‌مو و یا کشیدن بغل چاقو بر
 موهای مسواک.
 spiritual chain
 سلسله (۴)
 Splay
 جارویی شدن [نوک قلم‌مو] (۶)
 spring
 فنریت قلم‌مو (۶)
 square kufi script
 خط کوفی مربعی (۴)
 square letters
 حروف بنایی (۲)
 stain
 جوهر: (۶) رنگی که بطور کامل در حلال
 خود حل شود و جرمی از آن باقی

نماند، رنگ رقیق.
 stamping مهر کوبی (۳ و ۳۲)
 starch for paper آهار (۴)
 static ایستا (۲)
 statue پیکره [تندیس، مجسمه] (۲)
 stencil paper کاغذ مومی (۶)
 stglization تجرید: (۶)
 خلاصه‌سازی شکل‌های طبیعی و
 بازنمایی آنها به صور و شکل‌های
 شناخته شده و قراردادی.
 stick قلمه، باریکهٔ قلمی: (۶)
 قطعهٔ باریک گچ، زغال و امثالهم که
 چون قلم طراحی بکار رود.
 still life طبیعت بی جان (۶)
 stone carving سنگ تراشی، کنده‌کاری سنگی،
 پیکره‌سازی سنگی (۵۵ و ۶)
 straightforward copy نسخهٔ عین اصل، رونوشت برابر با اصل
 (۲)
 straight line (stroke) سطح (حرکت مستقیم حروف در برابر
 دور) (۴)
 stretcher چارچوب بوم (۲)
 stroke سَرک (طَرَه، ترویس) (۴)
 studded (or inlaid) with مُرَّصَع (گوهر نشان) (۱)
 Studio کارگاه هنری (۶)
 style سَبک، شیوه (۳۲ و ۲)
 Subjective colour رنگ غیر واقعی: (۶)
 رنگی که هنرمند، بدون توجه به رنگ

واقعی یا اصلی شیء مورد مشاهدهٔ
 خود انتخاب کند و بکار برد.
 subsoil زیر خاک، زیر خاکی (۲)
 summit نقطهٔ اوج (۲)
 sura headings سرسوره‌ها (۴)
 surface paint آستر نقاشی، رنگ آستر (۲)
 surfacing روکش (۲)
 swash (letters) دنبالهٔ تزئینی: (۶) در حروف رومی
 sweet basil ریحان (۴)
 swinging of the long ends ارسال (۴)
 symbol رمز (۲)
 symmetrical متقارن (۶)
 symmetry تقارن (۲)
 synchronic همزمان (۲)
 syntetic brush قلم موی مصنوعی (۶)
 synthetism ترکیبگری (۲)

T

tachisme نقاشی با رنگ افشانی (۲)
 tan رنگ طبیعی چرم (۲)
 taste سلیقه، ذوق (۶)
 technique فن، اسلوب (۳۲ و ۲)
 Tempera رنگ تمپرا، رنگ لعابی (۲ و ۵۱)
 temporal arts هنرهای زمانی (۳)
 terra-cotta سفال (۲)
 texture بافت، تار و پود (۲)
 the former مُصَوِّر (۴)

the hanging style تعلیق، نستعلیق (۴)
 the large from of calligraphic styles جلی (۴)
 the royal hand sign طغرا (۴)
 the small hand of calligraphic styles خفی (۴)
 the world of imagination عالم مثال (۴)
 tile کاشی، آجرکاشی، سُفال (۲ و ۶)
 Tissue paper کاغذ پوستی، زوررق (۶)
 (to) burnish مُهره کشیدن [جلا دادن، پرداخت کردن، صیقل دادن] (۴)
 tonality رنگ‌بندی، رنگ‌آرایی (۲ و ۶)
 tone رنگمایه (۲)
 tortillon محوکن (در طراحی) (۶)
 tracing ترسیم (۲)
 training مشقی، تمرینی (۱)
 traditional سنتی (۲)
 transparent colour رنگ شفاف، رنگ رومی (در برابر رنگ جسمی یا پوششی) (۲ و ۶)
 truqueur جاعل هنری (۶)
 t-square خطکش T (۲)
 turpentine تربانتین (۲)
 turquoise فیروزه‌ای (۶)
 type حروف چاپی، ژمره [نوع] (۲)
 types حروف سری (۲)

typesetting حروفچینی (۲)
 typography چاپ سُربی (۲)

U

ultramarine آبی لاجوردی (۲)
 uncial حروف خمیده لاتینی (۲)
 underpainting زیرسازی، ته‌رنگ‌گذاری، زیررنگ (۶)
 unglazed غیر براق، جلا نخورده (۶)

V

varnish جلا، روغن جلا (۵۵)
 vase سفالینه (۲)
 vase painting نقاشی روی سفالینه (۵۵)
 vellum کاغذ پوست گوساله (۵۵)
 vellum paper کاغذ مهره کشیده (۶)
 verdigris کاغذ کم‌پرز یا بی‌پرز زنگاری: سبز آبی روشن (۶)
 vermilion شنگرف: (۶)
 قرمز درخشان مایل به نارنجی
 veronese green سبز زمردین (۲)
 verso صفحه سمت چپ (۳۲)
 viridian green سبز مایل به آبی (۲)
 virtuosity چیره دستی هنری، هنرشناسی، مهارت هنری (۲ و ۵۶)
 visual arts هنرهای تجسمی (۲)
 visual arts هنرهای بصری (۲ و ۶)
 vitriol زاج (۲)

vivid colour رنگ زنده (۲ و ۶)
void شیوه متداول، شیوه روز (۶)

W

warm colour رنگ گرم (۲)
wash رنگ یکدست (۲)
wash drawing آبرنگ رقیق (۲)
watercolour

نقاشی آبرنگ، آبرنگ (۲)

weight وزن، سنگینی (۶)

wheat زردکاهی: (۶) سفید زردفام

white lead سفیدآب سرب (۱)

whiting مل: (۶)

نوع نامرغوبی از کربنات کلسیم طبیعی

(Chalk) که برای ساختن بتونه بکار

می‌برند. و یا به عنوان پرکننده (Filler)

به چسب‌گچ (Gesso) و رنگ‌های

ارزان قیمت می‌افزایند.

wind-paper کاغذ باد (۴)

with a train (حروف) دامن‌دار (۴)

(Letters)

woodcut چاپ چوبی (۲)

wood-engraving چاپ چوبی (۲)

wreath حلقه گل (۲)

writer نویسنده (۱)

writing خط (۴)

writing in mirror script

چپ نویسی (۴)

Z

zinc white سفیدآب روی (۱)

zinnober قرمز شنگرف (۶)

X

xylography چاپ چوبی (۲)

Preface

This dictionary contains Islamic Calligraphy words and expressions in general and Nastaligh (Iranians innovation about 14th century A.D) in particular. The words and expressions are mostly those that a calligrapher may need to know, so expressions used in other related arts such as illumination, miniature painting, book binding, tile and impression have also been added to the dictionary.

In preparing this dictionary more than seventy books, manuscripts and articles have been used. A number at the end of each definition indicates the source or sources used for that word or expression. The dictionary also contains a complete bibliography. The subjects with number (1), or in brackets are merely from the writer. The book also contains a report about preparing and arranging the subjects and different obstacles in doing such tasks. At the end of the dictionary there are an English - Farsi and a Farsi - English word lists that would be useful for translators and researchers.

I hope this dictionary meets the needs of the students and those interested in calligraphy and the related arts.

H. R. Ghelichkhani

Tehran 1993

A Dictionary of Calligraphy
And
The Related Arts

H. R. Ghelichkhani



